

## اقتصادی جهانی؟

گر چه بحث دربارهٔ جهانی شدن اقتصادی نوشته های حجیمی پدید آورده، موضوعات مورد مناقشه

حول محور چهار سؤال بنیادین، دسته بندی می شوند. این چهار سؤال به طور ساده عبارتند از:

- آیا اقتصادی جهانی واحدی در حال پدید آمدن است؟
- شکل جدید سرمایه داری، که ناشی از «انقلاب صنعتی سوم» است، تا چه حد در حال به دست گرفتن زمان کره زمین است؟

- جهانی شدن اقتصادی تا چه حد تابع حکومت ملی و بین المللی مناسب و کارآمد باقی می

ماند؟

- آیا رقابت جهانی به سیاست اقتصادی ملی و دولت رفاه اجتماعی خاتمه می دهد؟

این چهار سؤال هم فکر جهانی گرایان و هم فکر شکاکان را به خود مشغول می کنند.

## تداوم اقتصادهای ملی

موضوع شکاکانه منعکس کننده تفسیری محتاطانه از گرایش اقتصادی جهانی معاصر است. به نظر

شکاکان، اگر در چارچوب تاریخ قضاوت کنیم، اقتصاد جهانی فعلی به جای این که در حال

تبدیل شدن به اقتصادی واقعاً جهانی باشد، فقط به طور سستی یکپارچه است. در مقایسه با عصر

زیبای ۱۸۹۰-۱۹۱۴، هم گستره و هم مقیاس جغرافیایی جریانات تجارت، سرمایه و مهاجران در

حال حاضر نظم بسیار کمتری دارد (گوردون ۱۹۸۸؛ وایس ۱۹۹۸؛ هیرست و تامپسون ۱۹۹۹). گر

چه امروزه میزان جریانات ناخالص سرمایه میان نظام های اقتصاد اصلی جهان تا حد زیادی بی سابقه

است، جریانات خالص واقعی میان آنها به طور قابل ملاحظه ای کم تر از ابتدای قرن بیستم است

(زوین ۱۹۹۲؛ واتسون ۲۰۰۱). بسیاری از این نظام های اقتصادی، از جمله بسیاری از کشورهای در حال توسعه، کمتر از قبل به روی تجارت باز هستند که این امر موجب کاهش وابستگی آنها به سرمایه خارجی می شود (هوگولت ۲۰۰۱؛ هیرست و تامپسون ۱۹۹۹). افزون بر این، میزان مهاجرت جهانی در قرن نوزدهم تا حد زیادی میزان مهاجرت در دوره فعلی را تحت الشعاع قرار میدهد (هیرست و تامپسون ۱۹۹۹). با توجه همه این موارد، اقتصاد جهانی معاصر به میزان قابل ملاحظه ای کمتر از همتای قرن نوزدهمی خود باز و جهانی شده است. شکاکان همچنین عقیده دارند که این اقتصاد یکپارچگی بسیار کمتری دارد.

اگر جهانی شدن اقتصادی با یکپارچگی روزافزون نظام های اقتصادی ملی واحد همراه باشد، به طوری که سازماندهی عملی فعالیت اقتصادی از مرزهای ملی فراتر رود، می توان گفت اقتصادی جهانی در حال ظهور است. در اقتصاد جهانی شده، (از لحاظ نظری) انتظار می رود همچنان که ارزش واقعی متغیرهای کلیدی اقتصادی (تولید، قیمت ها، دستمزدها و نرخ های بهره) به رقابت جهانی پاسخ می دهند، نیروهای بازار جهانی بر شرایط اقتصادی ملی برتری یابند. بنابر موضع به شدت شکاکانه، درست همانطور که اقتصادهای محلی در بازارهای ملی غرق میشوند آزمون واقعی جهانی شدن اقتصادی نیز این است که آیا گرایش های جهانی الگی یکپارچگی و ادغام اقتصادی جهانی، یعنی وجود بازار واحد جهانی، را تأیید می کنند یا نه (هیرست و تامپسون ۱۹۹۹). از این لحاظ، می گویند که شواهد موجود بسیار کمتر از دعاوی اغراق آمیز بسیاری از جهانی گرایان است. حتی در بین دولت های عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی که بی تردید به هم پیوسته ترین مجموعه نظام های اقتصادی هستند، گرایش های معاصر فقط نشان دهنده میزان اندکی از یکپارچگی و ادغام اقتصادی و مالی هستند (فلدستاین و هوریوکا ۱۹۸۰؛ نیل ۱۹۸۵؛ زوین ۱۹۹۲؛

جونز ۱۹۹۵؛ گارت ۱۹۹۸). شواهد موجود خواه از نظر سرمایه، فن آوری، کار یا تولید، نه وجود اقتصادی جهانی را تأیید می کنند نه ظهور آنها را (هیرست و تامپسون ۱۹۹۹). از این امر میتوان نتیجه گرفت که حتی شرکتهای چند ملیتی، بر خلاف توصیف متداول آنها به صورت «سرمایه آزاد» عمدتاً اسیر بازارهای ملی یا منطقه ای هستند (تایسون ۱۹۹۱؛ روی گروک و تولدر ۱۹۹۵؛ راگمن ۲۰۰۱). شکاکان گرایش های فعلی را نه اقتصادی جهانی بلکه شواهد بین المللی شدن مهم فعالیت اقتصادی، یعنی تقویت پیوندهای میان نظام های اقتصاد جداگانه ملی، می دانند که از نظر تاریخی بی سابقه است بین المللی شدن نه جایگزین بلکه مکمل سازماندهی و تنظیم عمدتاً ملی فعالیت اقتصادی و مالی معاصر است که به دست واحدهای عمومی و خصوصی ملی یا محلی اداره میشود. به نظر شکاکان، کل اقتصاد در اصل ملی یا محلی است. ولی حتی گرایش معطوف به بین المللی شدن بررسی دقیقی می طلبد، زیرا نشان دهنده تمرکز جریانات تجارت، سرمایه و فن آوری در بین دولتهای اصلی عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی به استثنای بخش عمده ای از بقیه جهان است. ساختار فعالیت اقتصادی جهانی تحت سلطه (روزافزون) نظام های اقتصاد سازمان توسعه و همکاری اقتصادی و پیوندهای در حال رشد میان آنها قرار دارد (جونز ۱۹۹۵). از هر نظر که بنگریم بزرگترین بخش انسان ها از بازار به اصطلاح جهانی محروم می مانند؛ شکاف میان شمال و جنوب در حال افزایش است. هوگولت و دیگران با اتکا به مجموعه ای از شواهد آماری، عقیده دارند که براساس موازین تاریخی، اقتصاد جهانی نه در حال گسترش دامنه دسترسی خود بلکه در حال فروپاشی درونی است. اگر جریانات تجارت، سرمایه گذاری و مهاجرت را بسنجیم، درمی یابیم که اکنون مرکز اقتصادی جهانی کمتر از دوران قبل از انقلاب صنعتی با حاشیه آن ادغام شده است (مثلاً نگاه کنید به هوگولت ۲۰۰۱).

تحلیل شکاکانه به اقتصاد جهانی یکپارچه هیچ اعتقادی ندارد و بر سازماندهی روزافزون فعالیت اقتصادی جهانی در سه بلوک اصلی، که هر کدام مرکز و حاشیه منحصر به خود دارند، یعنی اروپا، آسیا، اقیانوسیه و آمریکا تأکید می کند. این سه تایی شدن اقتصاد جهانی با تمایل روزافزون به وابستگی متقابل اقتصادی و مالی در داخل هر یک از این سه ناحیه به قیمت ادغام آنها همراه است (لوید ۱۹۹۲؛ هیرست و تامپسون ۱۹۹۹؛ راگمن ۲۰۰۱). این فرایند از رهگذر رشد منطقه ای شدن، از ساختارهای رسمی پیمان تجارت آزاد آمریکای شمالی (NAFTA)، سازمان همکاری اقتصادی آسیا - اقیانوسیه (APEC)، بازار مشترک مخروط جنوبی (MERCOSUR)، اتحادیه ملل آسیای جنوب شرقی (ASEAN) و اتحادیه اروپا گرفته تا راهبردهای تولید و بازاریابی منطقه ای شرکت‌های چند ملیتی و شرکتهای ملی، تقویت می شود (جی . تامپسون ۱۹۹۸ الف). دوران حاضر با عصر جهانی شدن اقتصادی فاصله زیادی دارد، و به ویژه در مقایسه با عصر زیبا، دورانی است که مشخصه اش فروپاشی و تجزیه رو به رشد اقتصاد جهانی به تعداد زیادی از نواحی اقتصادی منطقه ای است که تحت سلطه نیروهای سوداگرانه قدرتمند رقابت اقتصادی و همچشمی اقتصادی ملی قرار دارند (هارت ۱۹۹۲؛ سند هولتز و همکاران ۱۹۹۲؛ راگمن ۲۰۰۱).

اگر استدلال شکاکانه به مفهوم اقتصاد جهانی بی توجه است، به همان اندازه نسبت به سرمایه داری جهانی نوزاد دیدگاهی انتقادی دارد. این استدلال منکر آن نیست که سرمایه داری، در پی سقوط سوسیالیسم دولتی، «تنها بازی اقتصادی موجود در شهر» است، با این که خود سرمایه تا حد قابل توجهی تحرک بین المللی پیدا کرده؛ ولی می گوید چنین تحولاتی را نباید شاهدهی بر نوعی سرمایه داری «توربو»ی جدیدی دانست که از سرمایه داری های ملی فراتر می رود و آنها را در خود حل می کند (کالینیکوس و همکاران ۱۹۹۴؛ روی گروک و تولدر ۱۹۹۵؛ بویر و دراج ۱۹۶۶؛ هیرست

و تامپسون (۱۹۹۹). برعکس، صورتهای اجتماعی متمایزی از سرمایه داری به شکوفایی خود براساس الگوهای اقتصاد مختلط سوسیال دموکراسی اروپایی، پروژه نئولیبرالی آمریکایی و دولتهای توسعه گرای آسیای شرقی ادامه می دهند (وید ۱۹۹۰). موج نئولیبرالی دهه ۱۹۹۰ به رغم خواسته های قوی ترین طرفدارانش، نه منجر به همگرایی اصیل یا واقعی میان آنها شده و نه میتواند ادعا کند که به نحو قاطعی بر رقبایش پیروز شده است (شارف ۱۹۹۱؛ هارت ۱۹۹۲). از این لحاظ، معلوم شده که «پایان تاریخ» عمر کوتاهی دارد. ایده سرمایه داری جهانی، که امپراتورهای تجاری افرادی مثل ژرژ سوروس<sup>۱</sup> و بیل گیتس<sup>۲</sup> مظهر آن هستند، ممکن است جذابیت عامه پسند زیادی داشته باشد؛ ولی در نهایت، گمراه کننده است، زیرا تنوع صورتهای موجود سرمایه داری و ریشه داشتن همه سرمایه ها در صورتهای ملی جداگانه را نادیده می گیرد.

گرچه تصاویر تلویزیونی اتاق های معامله در نیویورک یا لندن این ایده را تقویت می کند که سرمایه ذاتاً آزاد است، ولی واقعیت این است که کل فعالیت اقتصادی و مالی، از تولید، تحقیق و توسعه گرفته تا تجارت و مصرف، در فضای جغرافیایی و نه مجازی رخ می دهد. وقتی که مکان و فضا همچنان عوامل تعیین کننده مهمی در توزیع جهانی ثروت و قدرت اقتصادی هستند، صحبت از «پایان جغرافیا» مبالغه ای آشکار است. با توجه به این امر، در جهان ارتباطات تقریباً همزمان، سرمایه شرکتی و حتی شرکتهای کوچک ممکن است امکان تحرک بیشتری داشته باشند، ولی هنوز سرنوشت شرکت ها، بزرگ یا کوچک، بیش از هر چیز با مزیت های رقابتی و شرایط اقتصادی ملی و محلی تعیین می شود (پورتر ۱۹۹۰؛ رویی گروک و تولدر ۱۹۹۵؛ جی. تامپسون ۱۹۹۸ ب). حتی

<sup>1</sup> - George soros

<sup>2</sup> - Bill Gates

در بین بزرگترین شرکتهای چند ملیتی، مزیت های رقابتی بیش از هر چیز نتیجه نظام های ملی نوآوری خاص آنهاست. در حالیکه تولیدها و فروش ها روی به این جانب دارند که به شدت به طور منطقه ای متمرکز شوند (رویی گروک و تولدر ۱۹۹۵؛ جی تامپسون و آلن ۱۹۹۷؛ راگمن ۲۰۰۱) در واقع، شرکتهای چندملیتی چندان چیزی بیش از «شرکت های ملی با عملکردهای بین المللی» نیستند، زیرا اساس آنها در کشور خودشان قرار دارد و این بنیان برای تداوم موفقیت و حفظ هویت آنها حیاتی است (هو ۱۹۹۲) یعنی همان مطلبی که شرکت برتیش ایرویز به تجربه آموخت، زیرا خلبانان این شرکت هواپیمایی (که اغلب اصل و نسب غیرانگلیسی داشتند) آن را مجبور کردند و در سیاست خود مبنی بر قراردادن تصاویر جهانی به جای پرچم انگلستان بر روی سکان افقی هواپیماهای خود تجدیدنظر کند. افزون بر این، نظری اجمالی به فهرست مجله فورچون<sup>۱</sup> درباره پانصد شرکت بزرگ جهان این امر را تأیید می کند زیرا اداره مرکزی معدودی از آنها خارج از آمریکا، انگلستان، آلمان یا ژاپن قرار دارد (نگاه کنید به جدول ۴-۱) در واقع، بررسی دقیق تر جدول ۴-۱ نشان می دهد که «اسطوره» سرمایه داری جهانی بیش از هر چیز پوشش مناسبی برای بین المللی شدن تجارت آمریکایی است (کالینیکوس و همکاران ۱۹۹۴؛ بورباخ، نونز و کاگاریتسکی ۱۹۹۷). بنابراین، دولت ها یا حداقل قوی ترین دولت ها، همچنان قدرت قابل ملاحظه ای در چانه زنی با شرکتهای چندملیتی دارند، زیرا این شرکتهای نیازمند دسترسی به منابع و بازارهای اقتصادی ملی حیاتی هستند. شرکتهای بر جهان حاکم نیستند. در این صورت، مقایسه های ساده اقتصادی میان شرکتهای چند ملیتی و دولتها (که به ترتیب براساس میزان فروش و تولید ناخالص داخلی (GDP) اندازه گیری می شود کاری گمراه کننده است. اندازه گیری های واقعی قدرت

<sup>1</sup> - Fortune

اقتصادی شرکت های چند ملیتی (براساس ارزش افزوده در مقایسه با GDP) نشان میدهد که هیچ

یک از آنها در فهرست چهار نظام اقتصادی بزرگ دنیا قرار نمی گیرند (نگاه کنید به نمودار ۴-۱)

دولتها همچنان کنشگران عمده اقتصادی اصلی در اقتصاد جهانی هستند. تحلیل شکاکانه با نادیده

گرفتن ایده «سرمایه آزاد»، این حکم را تضعیف می کند که الگوی جدیدی از وابستگی متقابل

شمال و جنوب در حال ظهور است. باور رایج این است که صنعت زدایی شدن نظام های اقتصادی

عضو

جدول ۴-۱ محل پانصد شرکت بزرگ چند ملیتی جهان

| کشور / بلوک   | تعداد شرکتهای چند ملیتی در سال ۱۹۹۹ |
|---------------|-------------------------------------|
| ایالات متحده  | ۱۷۹                                 |
| اتحادیه اروپا | ۱۴۸                                 |
| ژاپن          | ۱۰۷                                 |
| کانادا        | ۱۲                                  |
| کره جنوبی     | ۱۲                                  |
| سوئیس         | ۱۱                                  |
| چین           | ۱۰                                  |
| استرالیا      | ۷                                   |
| برزیل         | ۳                                   |
| سایر          | ۱۱                                  |
| جمع           | ۵۰۰                                 |

مأخذ: راگمن ۲۰۰۱: ۸، اقتباس از «فهرست فورچون درباره ۵۰۰ شرکت بزرگ جهان»، مجله فورچون (Fortune)

، ۲ اوت ۱۹۹۹.

سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) بیش از هر چیز پیامد صدور تجارت و شغل های تولیدی به نظام های اقتصادی نوظهور و کمتر توسعه یافته است، یعنی کشورهایی که مقادیر دستمزد کمتر و شرایط نظارتی بسیار آسانتری دارند. برخی افراد از این وابستگی متقابل میان شمال و جنوب برای توصیف تقسیم کار بین المللی جدیدی استفاده می کنند که در آن نظام های اقتصادی در حال توسعه در روند دور شدن از کالاهای اولیه به سوی تولیدند. در حالیکه نظام های اقتصادی عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی در حال جابه جایی از [حوزه] تولید به [حوزه] خدمات هستند. ولی به نظر شکاکان، شواهد واقعی، چنین تغییر چشمگیری را نشان نمی دهد و این استدلال تجربه آسیای شرقی را تعمیم نا به جا می دهد (کالینیکوس و همکاران ۱۹۹۴؛ هیرست و تامپسون ۱۹۹۹). بخش عمده ای از فقیرترین نظام های اقتصادی جهان همچنان متکی به صادرات کالاهای اولیه هستند، در حالیکه نظام های اقتصادی عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی به سلطه خود بر تجارت کالاهای تولیدی ادامه می دهند (هیرست و تامپسون ۱۹۹۹). صنعت زدایی را نمی توان به تأثیرات تجارت خارجی، به ویژه صادرات ارزان جهان در حال توسعه، نسبت داد بلکه باید آن را پیامد تغییر تکنولوژیکی و تغییرات ایجاد شده در شرایط بازار کار در تمام نظام های اقتصادی عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی دانست (راوورن و ولز ۱۹۸۷؛ کروگمن ۱۹۹۴، ۱۹۹۵). با اغراق درباره تغییرات تقسیم کار بین المللی، خود را در معرض خطر جدی غفلت از تداوم های عمیق تر در اقتصاد جهانی قرار می دهیم. به رغم بین المللی شدن و منطقه ای شدن، نقش و موقعیت اکثر کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی در کل قرن گذشته به میزان بسیار اندکی تغییر کرده است (گوردون ۱۹۸۸). تقسیم کار بین المللی فعلی به گونه ای است که مارکس بی درنگ قادر به تشخیص آن بود.



اگر تقسیم کار بین المللی فقط به طور ناچیزی تغییر کرده، همین مطلب را می توان در موارد اداره و کنترل اقتصاد جهانی نیز گفت. گر چه دوره پس از ۱۹۴۵ شاهد نوآوری های نهادی مهمی در اداره اقتصاد بین المللی بود، به ویژه با ایجاد نوعی نظام چند جانبه مراقبت و نظارت اقتصادی نظام برتون وودز<sup>۱</sup> ولی در فعالیتهای آمریکا، به عنوان بزرگترین کارگزار اقتصادی منفرد دنیا، همچنان به حال عملکرد یکدست اقتصاد جهانی خطرناک است. در واقع، اداره اقتصاد جهانی هنوز، به ویژه در زمانهای بحران، متکی بر تمایل قوی ترین دولت (دولت ها) به کنترل این نظام است - بحران آسیای شرقی در سال ۸-۱۹۹۷ این نکته را به خوبی اثبات کرد. با وجود این، حتی در زمانهای باثبات تر، اولویت ها و منافع قوی ترین دولت ها از نظر اقتصادی، در واقع دولتهای گروه هفت، است که بر دیگران برتری دارد. چند جانبه گرایی اقتصادی، اصول اساسی اداره اقتصاد بین المللی را بازنویسی نکرده، زیرا در این قلمرو همچنان حق با قدرتمندان است: قلمروی که در آن تضاد منافع ملی رقیب سرانجام از طریق اعمال قدرت ملی و چانه زنی دولت ها حل می شود (گیلپین ۱۹۸۷؛ سند هولتز و همکاران ۱۹۹۲؛ کاپستاین ۱۹۹۴). از این لحاظ، نهادهای چند جانبه را باید ابزار دولت ها - آن هم قوی ترین دولت ها در آن زمینه دانست.

البته استدلال شکاکانه نمی گوید که اداره اقتصاد جهانی در پاسخ به بین المللی شدن، به ویژه منطقه ای شدن روزافزون به هیچ وجه تغییر نکرده است (هیرست و تامپسون ۱۹۹۹؛ گیلپین ۲۰۰۱). برعکس، مطابق تشخیص صریح شکاکان، ضروری ترین مسئله محافظان اقتصاد جهانی، چگونگی اصلاح و تقویت نظام برتون وودز است (کاپستاین ۱۹۹۴؛ هیرست و تامپسون ۱۹۹۹). علاوه بر این، شکاکان به افزایش تنش اه میان فعالیت های قانونگذاری هیئت های چندجانبه، مثل سازمان تجارت

<sup>1</sup> - the Bretton Woods regime

## جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

جهانی و هیئت های منطقه ای از قبیل اتحادیه اروپا اقرار می کنند. مسائل جدید نیز از محیط زیست گرفته تا تولید غذا به برنامه اداره راه یافته اند. بسیاری از این مسائل به شدت سیاسی شده اند، زیرا عمیقاً در حوزه قدرت حاکمیت دولت ها هسته خود دولت مستقل مدرن قرار می گیرند.

ولی به عقیده شکاکان، دولتهای ملی همچنان در اداره اقتصاد جهانی نقش محوری دارند، زیرا به تنهایی از اقتدار سیاسی رسمی برای تنظیم فعالیت اقتصادی برخوردارند. چون امروزه اکثر دولت ها به درجات گوناگونی متکی بر جریانات بین المللی تجارت و سرمایه برای تضمین رشد اقتصادی ملی هستند، محدودیت ها و قید و بندهای خودمختاری و حاکمیت اقتصادی ملی، به ویژه در دولت های دموکراتیک، آشکارتر شده است. با وجود این، از نظر تاریخی، این قید و بندها بیشتر از اعصار قبل نیست، یعنی زمانیکه، همانطور که پیش از این گفتیم، وابستگی متقابل بین المللی بسیار شدیدتر بود. شگفت این که عصر زیبا دقیقاً همان عصری بود که طی آن دولتهای ملی و نظام های اقتصاد ملی به وجود آمدند (گیلپین ۱۹۸۱، کراسنر ۱۹۹۳). بنابراین، دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم شرایط فعلی تهدیدی واقعی برای حاکمیت و خودمختاری یا حاکمیت اقتصادی ملی را تضعیف نمی کند و می توان گفت که قابلیت های ملی بسیاری از دولتها را افزایش داده است. به باور بسیاری از اقتصاددانان، گشودگی به روی بازارهای جهانی، فرصت های بیشتری برای رشد اقتصادی ملی پایدار فراهم می کند. همانطور که تجربه «ببرها»ی آسیای شرقی نشان می دهد، بازارهای جهانی کاملاً با دولت های قدرتمند سازگارند (وایس ۱۹۹۸). ولی حتی در شرایطی که به نظر می رسد حاکمیت دولت به میزان قابل توجهی با بین المللی شدن به خطر افتاده به عنوان مثال، به اتحادیه اروپا توجه کنید مطابق تفسیر شکاکانه دولتهای ملی به طرز مؤثری حاکمیت را یک کاسه می کنند تا از طریق کنش جمعی، کنترل خود را بر نیروهای خارجی افزایش دهند. براساس موضع شکاکانه،

دولتهای ملی صرفاً به نیروهای اقتصادی خارجی پاسخ نمی دهند. بلکه در ایجاد شرایط لازم ملی و بین المللی برای شکوفایی بازارهای جهانی نقش راهبردی دارند (به ویژه قوی ترین دولتها). از این لحاظ، دولتها هم معماران و هم اتباع اقتصاد جهانی هستند.

با وجود این، دولت ها در مقام اتباع به طور یکسان به پویایی بازارهای جهانی یا ضریب اقتصادی خارجی پاسخ نمی دهند. با اینکه امکان دارد بازارهای مالی بین المللی و رقابت بین المللی انواع مشابهی از مقررات اقتصادی را بر همه دولتها تحمیل کند، این امر ضرورتاً حاکی از همگرایی در راهبردها یا سیاست های اقتصادی ملی نیست. چنین فشارهایی متأثر از ساختارهای داخلی و آرایش های نهادی ای است که تغییرات زیادی در قابلیت پاسخ گویی دولتهای ملی ایجاد می کنند (گارت و لانگه ۱۹۹۶؛ وایس ۱۹۸۸؛ سوانک ۲۰۰۲). همانطور که تداوم تنوع صورت های سرمایه داری نشان میدهد، دولت ها ممکن است تفاوت داشته باشند و چنین نیز هست. این امر به ویژه در خصوص سیاست کلان اقتصادی و سیاست صنعتی مصداق دارد، یعنی عرصه ای که در آن همچنان تفاوتهای ملی مهمی حتی در مناطق یکسانی از جهان وجود دارد (دور ۱۹۹۵؛ بویر و دراخ ۱۹۹۶؛ گارت ۱۹۹۸). چندان شواهد قانع کننده ای نیز وجود ندارد که نشان دهد مقررات مالی بین المللی به تنهایی دولتها را از تعقیب راهبردهای مالی باز توزیعی رو به رشد باز می دارند یا نشان دهنده افول دولت رفاه اجتماعی یا سیاست های شدید حمایت اجتماعی هستند (گارت ۱۹۹۶، ۱۹۹۸؛ رگیر و لیبفرید ۱۹۹۸؛ هیرست و تامپسون ۱۹۹۹؛ سوانک ۲۰۰۲). این واقعیت که حتی در اتحادیه اروپا تفاوتهای قابل ملاحظه ای در سطوح هزینه رفاهی ملی و حمایت اجتماعی وجود دارد حاکی از آن است که جهانی شدن سوسیال دموکراسی را تهدید نمی کند. به نظر شکاکان، دولتهای ملی، تا

حد بسیار زیادی، تنها منابع اقتدار مؤثر و مشروع برای اداره اقتصاد جهانی، و در عین حال کارگزاران اصلی هماهنگی و تنظیم اقتصاد بین المللی هستند.

#### اقتصاد جهانی جدید

به نظر جهانی گرایان، این نتیجه گیری را اصلاً نمی توان معتبر دانست زیرا شیوه های سازگاری و مطابقت اجباری و مداوم دولتهای ملی با کشاکش شرایط و نیروهای بازار جهانی را به کلی نادیده می گیرد. روایت جهانی گرا با زیر سؤال بردن شواهد و مستندات شکاکانه و تفسیر شکاکانه درباره گرایش های اقتصادی جهانی، به بی سابقه بودن میزان و دامنه تعامل اقتصادی جهانی معاصر از لحاظ تاریخی اشاره می کند (اوبراین ۱۹۹۲؛ آلتواتر و مانکوف ۱۹۹۷؛ گریدر ۱۹۹۷؛ رادریک ۱۹۹۷؛ دیکن ۱۹۹۸). مثلاً حجم مبادلات روزانه در بازارهای مبادلات خارجی جهان (فعالاً ۱/۲ تریلیون دلار در روز؛ نگاه کنید به جدول ۴-۲). حدود شصت برابر سطح سالانه صادرات جهانی است، در حالیکه میزان و شدت تجارت جهانی بسیار فراتر از عصر زیباست (نگاه کنید به جدول ۴-۳). تولید جهانی شرکتهای چندملیتی به طرز چشمگیری بیشتر از سطح صادرات جهانی است و همه مناطق اقتصادی اصلی جهان را در بر می گیرد. گر چه شاید گستره مهاجرت اندکی کمتر از قرن نوزدهم باشد، این پدیده به طور روزافزونی جهانی شده است. در حال حاضر نظام های اقتصادی ملی با برخی استنهاها، در قیاس با عصر تاریخی قبل، پیوند بسیار عمیق تری با نظامهای جهانی تولید و مبادله

جدول ۴-۲ حجم مبادله خارجی روزانه ، ۱۹۸۹-۲۰۰۱

| میانگین حجم روزانه بر حسب میلیارد دلار |      |
|--|------|
| ۵۹۰                                    | ۱۹۸۹ |
| ۸۲۰                                    | ۱۹۹۲ |
| ۱۱۹۰                                   | ۱۹۹۵ |
| ۱۴۹۰                                   | ۱۹۹۸ |
| ۱۲۱۰ الف                               | ۲۰۰۱ |

الف. بنا به نظر مندرج در صفحهٔ چهل شماره دسامبر ۲۰۰۱ نشریهٔ BIS Quarterly Review

علت این کاهش تا حد زیادی به گردش افتادن واحد پولی یور است.

مأخذ: بانک بازپرداخت های بین المللی [BIS] ۲۰۰۱.

جدول ۴-۳: صادرات کالا بر حسب درصد تولید ناخالص داخلی براساس قیمتهای سال ۱۹۹۰ ،

جهان و مناطق اصلی، ۱۸۷۰-۱۹۹۸.

|      |      |      |      |      |  |
|------|------|------|------|------|--|
| ۱۹۹۸ | ۱۹۷۳ | ۱۹۵۰ | ۱۹۱۳ | ۱۸۷۰ |  |
| ۳۵/۸ | ۱۸/۷ | ۸/۷  | ۱۴/۱ | ۸/۸  | اروپای غربی                              |
| ۱۲/۷ | ۶/۳  | ۳/۸  | ۴/۷  | ۳/۲  | توابع غربی                               |
| ۱۳/۲ | ۶/۲  | ۱/۲  | ۲/۵  | ۱/۶  | اروپای شرقی و اتحاد جماهیر<br>شوروی سابق |

|      |      |      |     |     |               |
|------|------|------|-----|-----|---------------|
| ۹/۷  | ۴/۷  | ۶    | ۹   | ۹/۷ | آمریکای لاتین |
| ۱۲/۶ | ۹/۶  | ۴/۲  | ۳/۴ | ۱/۷ | آسیا          |
| ۱۴/۸ | ۱۸/۴ | ۱۵/۱ | ۲۰  | ۵/۸ | آفریقا        |
| ۱۷/۲ | ۱۰/۵ | ۵/۵  | ۷/۹ | ۴/۶ | جهان          |

مأخذ: مدیسون ۲۰۰۱: ۱۲۷.

دارند، در حالیکه معدودی از دولتها، متعاقب سقوط سوسیالیسم دولتی، از بی ثباتی بازارهای مالی جهان مصون هستند. الگوهای جهانی شدن اقتصادی معاصر. شبکه های نیرومند و پایداری را در سراسر مناطق اصلی جهان به یکدیگر مرتبط ساخته اند، به طوری که سرنوشت اقتصادی این شبکه ها به شدت به هم پیوسته است. گر چه ممکن است اقتصاد جهانی به اندازه قوی ترین اقتصادهای ملی، یکپارچه نباشد، ولی به نظر جهانی گرایان، گرایش های موجود به روشنی به تشدید یکپارچگی در داخل و میان مناطق اشاره می کند. مثلاً فعالیت بازارهای مالی جهانی سبب همگرایی در نرخ بهره میان نظام های اقتصادی اصلی شده، در حالیکه نظام های نرخ ارز ملی براساس اصل نرخ های شناور ارز همگرایی یافته اند. حتی در مقایسه با ۱۹۹۰، اکنون اکثر کشورها از نظامهای نرخ شناور یا انعطاف پذیر ارز استفاده می کنند که پیامدهای داخلی مهمی برای مدیریت اقتصادی ملی دارد (فوکائو ۱۹۹۳؛ و اونفرت ۱۹۹۵). ادغام و یکپارچگی مالی تأثیر همه گیری را هم با خود به ارمغان می آورد، یعنی همانطور که بحران آسیای شرقی در سال ۸-۱۹۹۷ ثابت کرد، بحران اقتصادی در یک منطقه به سرعت دارای پیامدهای جهانی می شود (گودمنت ۱۹۹۹). همراه با یکپارچگی مالی، فعالیتهای شرکتی چند ملیتی سبب ادغام نظامهای اقتصادی ملی، فعالیتهای شرکتی چند ملیتی سبب ادغام نظامهای اقتصادی ملی و محلی در شبکه های تولیدی منطقه ای و جهانی می شود

(کاستلز ۱۹۹۶؛ گرنی و کورزونیچ ۱۹۹۴؛ دیکن ۱۹۹۸). در این شرایط نظامهای ملی دیگر به

عنوان نظام های خودمختار تولید ثروت عمل نمی کنند، زیرا مرزهای ملی به طور روزافزونی ارتباط

خود را با اداره و سازماندهی فعالیت اقتصادی از دست می دهند. در این «اقتصاد بدون مرز» تعبیری

که جهانی گرایان افراطی تر از این اقتصاد می کنند، حفظ تمایز فعالیت اقتصادی داخلی و فعالیت

اقتصادی جهانی به طور روزافزونی دشوار می شود. برای تأیید این مطلب کافی است به دامنه

محصولات موجود در هر فروشگاه بزرگی توجه کنید (اهمای ۱۹۹۰).

بنابراین، به نظر جهانی گرایان، مرحله معاصر جهانی شدن اقتصادی به دلیل وجود اقتصاد جهانی

واحدی که از مناطق اصلی اقتصادی جهان فراتر می رود و آنها را در هم ادغام می کند، با مراحل

قبلی تفاوت دارد (گیر و برایت ۱۹۹۵؛ دیکسون ۱۹۹۷؛ شولت ۱۹۹۷؛ دیکن ۱۹۹۸؛ فرانک ۱۹۹۸).

در مقایسه با عصر زیبا، یعنی عصری که مشخصه اش سطوح نسبتاً بالای حمایت گرای تجاری و

نواحی باشکوه اقتصادی بود، اقتصاد جهانی فعلی بسیار بازتر است و فعالیتهايش بر همه کشورهای

تأثیر می گذارد، حتی بر دولتهایی که ظاهراً «مطروذ» خوانده می شوند، مثل کوبا با کره شمالی

(نیروپ ۱۹۹۴) رشد منطقه گرای جدید منجر به تقسیم دقیق جهان به بلوک های رقیب نشده، زیرا

منطقه ای شدن فعالیت اقتصادی به قیمت جهانی شدن اقتصادی رخ نداده است (لویس ۱۹۹۲؛

اندرسون و بلک هارست ۱۹۹۳؛ اندرسون و نورهایم ۱۹۹۳). بر عکس، منطقه گرای تا حد زیادی

جهانی شدن اقتصادی را تسهیل و تشویق کرده، زیرا در اصل شکل منطقه گرای باز را به خود می

گیرد که در آن آزادسازی نظام اقتصادی ملی (به عنوان نمونه، بازار واحد اروپایی) بر بازارهای

حمایتی برتری دارد (گمبل و بین ۱۹۹۱؛ هانسون ۱۹۹۸). افزون بر این شواهد دال بر وقوع نوعی

فرایند سه تایی شدن اندک است، تا آنجا که به نظر می رسد وابستگی متقابل اقتصادی میان سه

مرکز اصلی اقتصاد جهانی - آمریکا، ژاپن و اروپا در حال تشدید است (اهمای ۱۹۹۰؛ دایننگ ۱۹۹۳؛ گریدر ۱۹۹۷؛ پراتون و همکاران ۱۹۹۷؛ دیکن ۱۹۹۸؛ هاس و لیتون ۱۹۹۸). گرچه اقتصاد جهانی معاصر پیرامون سه مرکز اصلی قدرت اقتصادی شکل می گیرد برخلاف عصر زیبا یا سلطه آمریکا در دهه های اولیه پس از جنگ جهانی دوم بهترین تعریف این است که آن را نظمی پسا برتری طلبانه<sup>۱</sup> بدانیم، زیرا هیچ مرکز واحدی، حتی آمریکا، نمی تواند قواعد تجارت و بازرگانی جهانی را تحمیل کند (گیل ۱۹۹۲؛ گیر و برایت ۱۹۹۵؛ امین ۱۹۹۶). البته این نظم همچنان نظمی به شدت لایه لایه است، زیرا بیشترین سهم جریانات اقتصاد جهانی از جمله تجارت و سرمایه در میان نظام های اقتصادی اصلی عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی متمرکز شده است. ولی سلطه اقتصادی این سازمان در حال کاهش است، زیرا جهانی شدن اقتصادی، جغرافیای فعالیت اقتصادی جهانی و قدرت آن را به شدت تغییر می دهد.

طی چند دهه اخیر، سهم نظام های اقتصادی در حال توسعه از صادرات جهانی و جریانات سرمایه گذاری خارجی (رو به داخل و رو به خارج) به طرز چشمگیری افزایش یافته است (کاستلز ۱۹۹۶؛ دیکن ۱۹۹۸؛ کنفرانس سازمان ملل درباره تجارت و توسعه ۱۹۹۸ الف، ۱۹۹۸ ج). اقتصادهای تازه صنعتی شده (NIE) آسیای شرقی و آمریکای لاتین به مقصد بسیار مهمی برای سرمایه گذاری سازمان همکاری و توسعه اقتصادی و مبدأ بسیار مهمی برای واردات سازمان همکاری و توسعه اقتصادی تبدیل شده اند گاهی به طعنه می گویند که سائوپائولو بزرگترین شهر صنعتی آلمان است (دیکن ۱۹۹۸). در اواخر دهه ۱۹۹۰ تقریباً ۵۰ درصد از کل شغل های تولیدی جهان در نظام های اقتصادی در حال توسعه قرار داشت، در حالیکه بی شاز ۶۰ درصد از صادرات کشورهای در حال

<sup>1</sup> - post-hegemonic



## جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

توسعه به جهان صنعتی شده را کالاهای تولیدی تشکیل می داد، یعنی دوازده برابر افزایش در مدتی کمتر از چهار دهه (برنامه توسعه سازمان ملل ۱۹۹۸). برخلاف تفسیر شکاکانه، جهانی شدن اقتصادی معاصر نه صرفاً و نه حتی عمدتاً پدیده ای متعلق به سازمان همکاری و توسعه اقتصادی نیست، بلکه بر عکس تمام قاره ها و مناطق را در بر می گیرد (کنفرانس سازمان ملل درباره تجارت و توسعه ۱۹۹۸ ج).

طبق تعریف، اقتصاد جهانی از این نظر سرمایه دارانه است که براساس اصول بازار و تولید برای کسب سود سازماندهی می شود. از نظر تاریخی، جدا از تقسیم جهان به ارودگاههای سرمایه داری و سوسیالیسم دولتی در دوران جنگ سرد، بسیاری می گویند که این امر از اوایل دوران مدرن، اگر نه از خیلی پیش تر وجود داشته است (والرشتاین ۱۹۷۴؛ برودل ۱۹۸۴؛ فرناندز آرمستو ۱۹۹۵؛ گیر و برایت ۱۹۹۵؛ فرانک و گیلز ۱۹۹۶؛ فرانک ۱۹۹۸). با وجود این وجه تمایز اقتصاد سرمایه داری جهانی فعلی از اعصار قبلی، به عقیده جهانی گرایان، شکل تاریخی خاص آن است. طی دهه های اخیر، نظام های اقتصادی اصلی نظام جهانی متحمل تغییر ساختار اقتصادی شدیدی شده اند. در جریان کار آنها از نظامهای اقتصادی در اصل صنعتی به نظامهای اقتصادی پسا صنعتی تبدیل شده اند (پیور و سابل ۱۹۸۴؛ کاستلز ۱۹۹۶). درست همانطور که قرن بیستم شاهد انتشار جهانی سرمایه داری صنعتی بود، در انتهای قرن [بیستم] سرمایه داری پسا صنعتی جای آن را می گرفت. این امر به آن معنا نیست که مثل بعضی ها بگوییم این اقتصاد جهانی جدید از منطق «رونق و رکود» سرمایه داری فراتر رفته یا به عصر «اقتصاد بی وزن» وارد شده که در آن اطلاعات جایگزین کالاهای تولیدی شده است. بر عکس، سلطه سرمایه نظام را بیشتر مستعد بحران و بنابر شواهد ابتدای قرن

بیست و یکم رکودهای اقتصادی همزمان در سراسر جهان می سازد. با وجود این، سرمایه داری جهانی بازسازی مهمی را تجربه کرده است.

با این بازسازی تغییرات مهمی در شکل و سازماندهی سرمایه داری جهانی بوجود آمده است. مفسران در اشاره های گوناگون به «سرمایه داری اطلاعاتی جهانی»<sup>۱</sup>، «سرمایه داری دیوانه وار»<sup>۲</sup>، سرمایه داری توربو یا سرمایه داری فراقلمرویی<sup>۳</sup> به دنبال بیان تغییر کیفی ای هستند که در سازماندهی مکانی و پویایی این شکل جدید سرمایه داری جهانی در حال وقوع است (کاستلز ۱۹۹۶؛ گریدر ۱۹۹۷؛ شولت ۱۹۹۷؛ لوتواک ۱۹۹۹). اگر بخواهیم استدلال را ساده بیان کنیم، باید بگوییم که در عصر اینترنت، سرمایه - هم تولیدی و هم مالی از محدودیتهای ملی و قلمروی آزاد شده، در حالیکه جهانی شدن بازارها به حدی بوده که اقتصاد داخلی مجبور به تطابق دائمی خود با شرایط رقابتی جهانی است. در جهانی به هم پیوسته، مهندسان نرم افزار حیدرآباد میتوانند کار مهندسان نرم افزار لندن را با هزینه ای بسیار کمتر انجام دهند. در پویایی این سرمایه داری جهانی جدید، نیاز شدیدی به ملیت زدایی فعالیتهای اقتصادی راهبردی وجود دارد.

شرکتهای چندملیتی برای سازماندهی این نظم جدید سرمایه داری جهانی، اهمیتی محوری دارند. در سال ۲۰۰۰، شصت هزار شرکت چندملیتی در سراسر جهان وجود داشت که ۸۲۰ هزار شرکت تابعه خارجی داشتند و ۱۵/۶ تریلیون دلار کالا و خدمات را در سراسر کره زمین می فروختند، و تعداد افراد شغال در آنها دو برابر سال ۱۹۹۰ بود (کنفرانس سازمان ملل درباره تجارت و توسعه ۲۰۰۱،

---

1- global informational capitalism

2- manic capitalism

3- supraterritorial capitalism

۱۹۹۸ ب ) امروزه میزان تولید فراملی بسیار بیشتر از سطح صادرات جهانی است و به ابزار اصلی فروش کالاها و خدمات در خارج بدل شده است. اکنون شرکتهای چندملیتی، طبق برخی برآوردها، حداقل ۲۵ درصد تولید جهانی و ۷۰ درصد تجارت جهانی را در اختیار دارند، در حالیکه میزان فروش آنها تقریباً معادل ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی جهانی است (پراتون و همکاران ۱۹۹۷؛ کنفرانس سازمان ملل درباره تجارت و توسعه ۲۰۰۱). این شرکتها تمام بخشهای اقتصاد جهانی از مواد خام گرفته تا سرمایه و تولید را در بر می گیرند و فعالیتهای اقتصادی را در داخل و میان مناطق اصلی اقتصادی جهان، یکپارچه و بازاریابی می کنند (گیل ۱۹۹۵؛ کاستلز ۱۹۹۶؛ امین ۱۹۹۷). طی دهه ۱۹۹۰ افزایش ناگهانی تملک ها<sup>۱</sup> و ادغام<sup>۲</sup> های خارجی موجب افزایش سلطه شرکتهای چند ملیتی اصلی جهان در حیطه های راهبردی فعالیتهای صنعتی، مالی و مخابراتی در سراسر جهان شد (کنفرانس سازمان ملل درباره تجارت و توسعه ۲۰۰۱). در بخش مالی، بانکهای چندملیتی کنشگران اصلی در بازارهای مالی جهانی هستند و نقشی حیاتی را در مدیریت و سازماندهی پول و اعتبار در اقتصاد جهانی ایفا می کنند (والترز ۱۹۹۳؛ گرمان ۱۹۹۷). به عقیده جهانی گرایان، سرمایه شرکتی جهانی، و نه دولتها است که تأثیر تعیین کننده ای بر سازماندهی، جهت یابی و توزیع قدرت و منابع اقتصادی در اقتصاد جهانی معاصر دارد (کلاین ۲۰۰۰). این امر نابرابری های مهمی ایجاد می کند، زیرا جریانهای رو به داخل سرمایه گذاری مستقیم خارجی (FDI) به شدت متمرکز هستند: اکنون ۳۰ کشور، ۹۵ درصد (سه گانه اروپا - آمریکا - آسیا ۵۹ درصد) از کل FDI را در اختیار دارند،

---

<sup>1</sup> - takeover

<sup>2</sup> - merger

گرچه در مجموع تعداد کشورهای دریافت کننده FDI بیش از همیشه است (کنفرانس سازمان ملل درباره تجارت و توسعه ۲۰۰۱).

به نظر جهانی گرایان، الگوهای معاصر جهانی شدن اقتصادی با تقسیم کار جهانی جدیدی همراه بوده که تا حدی نتیجه فعالیتهای خود شرکتهای چند ملیتی بوده است (جانسون، تیلور و واتس ۱۹۹۵؛ هوگولت ۱۹۹۷). بازسازی (صنعت زدایی) اقتصادهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی را میتوان مستقیماً به واگذاری تولید شرکتهای چند ملیتی به نظامهای اقتصادی اخیراً در حال صنعتی شدن و در حال گذار آسیا، آمریکای لاتین و اروپای شرقی مربوط دانست (رایش ۱۹۹۱؛ وود ۱۹۹۴؛ رادریک ۱۹۹۷). اکنون نظام های اقتصادی اخیراً در حال صنعتی شدن سهم زیادی از صادرات جهانی را در اختیار دارند و از طریق ادغام شدن در شبکه های تولیدی فراملی، به رقبای تجاری و بخشهای الحاقی نظامهای اقتصادی اصلی تبدیل شده اند. از این لحاظ، جهانی شدن در حال بازآرایی کشورهای د حال توسعه به صورت برنده اه و بازنده هایی آشکار و معین است. علاوه بر این این بازسازی در داخل کشورها هم کشورهای شمال و هم کشورهای جنوب، همانندسازی می شود؛ زیرا جوامع و محل های خاصی که به شدت در شبکه های تولیدی جهانی ادغام شده اند امتیازات مهمی به دست می آورند، در حالیکه بقیه در حاشیه باقی می مانند. پس جهانی شدن اقتصادی معاصر برای نخبگان ملی، منطقه ای و جهانی، دنیایی هر چه متحدتر به ارمغان می آورد، ولی با تکه تکه کردن نیروی کار جهانی، هم در کشورهای ثروتمند و هم در کشورهای فقیر، سبب جدایی روزافزون ملت ها و تقسیم آناه به برنده ها و بازنده ها می شود. به نظر جهانی گرایان، تقسیم کار بین المللی قدیمی شمال - جنوب در حال واگذاری جایگاه خود به تقسیم کار جهانی جدیدی است که شامل نوعی بازآرایی و روابط اقتصادی بین منطقه ای و الگوی جدیدی از

## جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

ثروت و نابرابری می شود که هم از نظام های اقتصادی پسا صنعتی و هم از نظامهای اقتصادی در حال صنعتی شدن فراتر می رود (رایش ۱۹۹۱؛ امین ۱۹۹۷؛ هوگولت ۲۰۰۱؛ رادریک ۱۹۹۷؛ کاستلز ۱۹۹۸؛ دیکن ۱۹۹۸). این امر پیامدهای مهمی برای راهبردهای اقتصادی و نظامهای رفاهی ملی دارد. دولت‌های ملی سراسر جهان بین محدودیتهای بازارهای مالی جهانی و امکانات خروج سرمایه تولیدی متحرک گرفتار شده اند و مجبور به اتخاذ راهبردهای اقتصادی بیش از پیش مشابهی (نولیرال) بوده اند که انضباط مالی، حذف نظارت دولت و مدیریت اقتصادی سنجیده و دوراندیشانه را ترویج می کند (گیل ۱۹۹۵؛ استرنج ۱۹۹۶؛ امین ۱۹۹۷؛ گریدر ۱۹۹۷؛ هوگولت ۱۹۹۷؛ شولت ۱۹۹۷؛ یرگین و استانیسلاو ۱۹۹۸؛ لوتواک ۱۹۹۹). با تشدید رقابت جهانی، دولتها به طور روزافزونی توانایی حفظ سوح فعلی حمایت اجتماعی یا برنامه اهی رفاه اجتماعی را بدون تضعیف موقعیت رقابتی تجارت داخلی و جلوگیری از سرمایه گذاری خارجی بسیار ضروری از دست می دهند (رایش ۱۹۹۱؛ کاکس ۱۹۹۷؛ گریدر ۱۹۹۷؛ شولت ۱۹۹۷؛ گری ۱۹۹۸؛ تانزی ۲۰۰۱). وام گرفتن برای افزایش هزینه های عمومی یا افزایش مالیاتها به همین منظور، هر دو به طور مساوی از طریق فرمانهای بازارهای مالی جهانی محدود میشوند (گروویچ ۱۹۸۶؛ فریدن ۱۹۹۱؛ گرت و لانگه ۱۹۹۱؛ کاکس ۱۹۹۷؛ گرمین ۱۹۹۷). افزایش بازبودن اقتصادها با کاهش نرخ های مالیات سرمایه همراه است (رادریک ۱۹۹۷). تحقیقات فعلی این امر را تأیید می کنند که فشار شدیدی در جهت کاهش نرخهای مالیات همه عوامل متحرک سرمایه، دریافتهای حاصل از درآمد سرمایه گذاری و پردرآمدترین کارها وجود دارد. از میانه های دهه ۱۹۹۰ میانگین مالیات شرکتی به میزان تقریباً ۳/۵ درصد در کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی کاهش یافته؛ رقابت مالیاتی تقریباً در همه کشورهای اتحادیه اروپایی مشهود است؛ و نرخ های مالیات شرکتهای چندملیتی آمریکایی

فعال در کشورهای در حال توسعه به میزان چشمگیری کاهش یافته است ( از ۵۴ درصد در ۱۹۸۳ به ۲۸ درصد در ۱۹۹۶) (هرتز ۲۰۰۱: ۱۳-۱۲). نرخهای مالیات شرکتی همچنان در حال کاهش است (گرچه میزان کلی مالیات شرکتی دریافت شده در چند سال اخیر تا میانه سال ۲۰۰۱ به دلیل رشد کلی اقتصادی افزایش یافت). با وجود این، مهم است تأکید کنیم که دولتها بر اثر فشارهای اقتصادی ضعیف نشده اند، و هر جا امکان داشته در پی تعدیل این فشارها به وسیله انتقال سنگینی بار مالیات به کسب و کارهای کم تحرک تر و دیگر منابع کمتر قابل حرکت، از جمله شهروندانشان بوده اند (گانگهوف ۲۰۰۰). برخی جهانی گرایان از این امر نتیجه می گیرند که جهانی شدن اقتصادی سبب پایان دولت رفاه اجتماعی و سوسیال دموکراسی میشود، در حالیکه دیگران به همگرایی کمتر چشمگیری در سراسر جهان به سوی نظام های دولتهای رفاه اجتماعی محدودتر اشاره می کنند (گورویچ ۱۹۸۶؛ رادریک ۱۹۹۷؛ گری ۱۹۹۸؛ پیپر و تیلور ۱۹۹۸).

جهانی شدن اقتصادی به طور روزافزونی از چنگ نظارت دولت های ملی می گریزد، ولی در همان حال نهادهای چند جانبه فعلی که به اداره اقتصاد جهانی می پردازند اقتدار محدودی دارند؛ زیرا دولتها، در حالیکه به دقت از حاکمیت ملی خود دفاع می کنند، از واگذاری قدرت زیاد به این نهادها خودداری می ورزند (زورن ۱۹۹۵). در این شرایط، برخی از جهانی گرایان تندروتر تأکید می کنند که بازارهای جهانی در عمل فراتر از نظارت سیاسی هستند. و جهانی شدن اقتصادی در معرض خطر ایجاد «جهانی عنان گسیخته»<sup>۱</sup> قرار دارد (گیدنز ۱۹۹۹). بنابراین، دولتها در عمل هیچ گزینه ای غیر از انطباق با نیروهای جهانی شدن اقتصادی ندارند (امین ۱۹۹۶؛ کاکس ۱۹۹۷). افزوده بر این، نهادهای چند جانبه فعلی مربوط به اداره اقتصاد جهانی به ویژه صندوق بین المللی پول،

بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، به دلیل حمایت و تعقیب برنامه هایی که صرفاً تسلط نیروهای بازار جهانی بر حیات اقتصادی ملی را بسط می دهد، کارگزاران اصلی سرمایه جهانی و دولتهای گروه هفت به شمار می روند (گیل ۱۹۹۵؛ کورتن ۱۹۹۵؛ کاکس ۱۹۹۶). ساختارهای اداره اقتصاد جهانی عمدتاً در جهت حمایت و بازتولید نیروهای جهانی شدن اقتصادی و در عین حال به منظور منضبط ساختن این «تمدن بازاری جهانی» نوپا عمل می کنند (گیل ۱۹۹۵؛ کورتن ۱۹۹۵؛ برباخ، نوتروکاگاریتسکی ۱۹۹۷؛ هوگولت ۱۹۹۷؛ شولت ۱۹۹۷).

شماری دیگر (که آنها نیز به نوعی جهانی گرا هستند با این که بسیاری از احکام این موضع جهانی گرایانه بنیادستیز را می پذیرند، ساختارهای اداره اقتصاد جهانی را دارای استقلال چشمگیری از فرمانهای سرمایه جهانی و یا دولتهای گروه هفت می دانند (رزنو ۱۹۹۰؛ شاو ۱۹۹۴؛ شل ۱۹۹۵؛ کورتل و دیویس ۱۹۹۶؛ کاستلز ۱۹۹۷؛ هاسنکلور، میر و ریتبرگر ۱۹۹۷؛ میلز ۱۹۹۷؛ هرود، توات هیل و رابرتز ۱۹۹۸). به عقیده این مؤلفان، نهادهای چند جانبه به طور روزافزونی به محل های مهمی بدل شده اند که دولتهای ضعیف تر و کارگزاران جامعه مدنی فراملی از طریق آنها به جهانی شدن اقتصادی اعتراض می کنند، در حالیکه دولتهای گروه هفت و سرمایه جهانی در بسیاری اوقات با تصمیم ها یا قوانین این نهادها مخالف هستند.

علاوه بر این پویایی سیاسی نهادهای چند جانبه در پی کنترل شدید قدرت است به عنوان مثال از طریق شیوه های تصمیم گیری همگانی آن هم به گونه ای که این نهادها هرگز صرفاً ابزار دولتها و نیروهای اجتماعی مسلط نیستند (کیوهین ۱۹۸۴، ۱۹۹۸؛ راگی ۱۹۹۳ الف؛ هاسنکلور، میر و ریتبرگر ۱۹۹۷؛ رابرتز ۱۹۹۸). در کنار این نهادهای جهانی، مجموعه ای موازی از هیئت های منطقه ای، از

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

مرکوسور گرفته تا اتحادیه اروپایی، وجود دارد که بعد دیگری از نوعی نظام در حال ظهور اداره چند لایه جهان را به وجود می آورد (رزنو ۱۹۹۰، ۱۹۹۷؛ راگی ۱۹۹۳ ب). در داخل شکاف های این نظام، نیروهای اجتماعی نوعی نظم فراملی در حال ظهور، از اتاق بین المللی تجارت گرفته تا اقدامات مربوط به جشن سال ۲۰۰۰، فعالیت می کنند که در پی ترویج نیروهای جهانی شدن اقتصادی، مبارزه با این نیروها یا مخالفت با آنها هستند (فالک ۱۹۸۷؛ اکنز ۱۹۹۲؛ شولت ۱۹۹۳؛ برباخ، نونز و کاگاریتسکی ۱۹۹۷؛ کاستلز ۱۹۹۷؛ رزنو ۱۹۹۷). از این لحاظ، سیاست اداره اقتصاد جهانی بسیار بیشتر از آنچه شکاکان می گویند تکرگراست، تا آنجا که نهادهای جهانی و منطقه ای اقتدار مستقل چشمگیری دارند. مطابق این دیدگاه، جهانی شدن اقتصادی با بین المللی شدن چشمگیر اقتدار سیاسی ملازم با نوعی نظام در حال ظهور اداره جهان همراه بوده است.



انعکاس حقوق بشر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

گذشته از اعلامیه های مذکور اینک دست کم پنج نمونه قانون اساسی از کشورهای اسلامی که متضمن فضولی در زمینه حقوق بشر است در دست داریم که مهمترین آنها از نظر ما قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۲ آذرماه سال ۱۳۵۸ است. این قانون مشتمل بر فصول مبسوطی ناظر بر مقاصد اعلامیه جهانی حقوق بشر است. فهرست زیر از تضمینات ناظر بر حقوق مدنی و آزادیهای سیاسی مذکور در قانون اساسی ایران درخور توجه است:

برابری

اصل سوم

دولت موظف است همه امکانات خود را برای تأمین «تساوی عموم در برابر قانون» به کار گیرد.

اصل نوزدهم

مردم ایران از حقوق مساوی برخوردارند.

اصل بیستم

همه افراد ملت اعم از زن و مرد، یکسان در حمایت قانون قرار دارند.

اصل بیست و هشتم

دولت موظف است برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل

ایجاد نماید.

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

آزادی

اصل سوم

دولت موظف است همه امکانات خود را برای «تأمین آزادی های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون» به کار گیرد.

اصل نهم

هیچ مقامی حق ندارد... آزادیهای مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند.

اصل چهاردهم

دولت موظف است «حقوق انسانی» مردم را اعم از مسلمان و غیر مسلمان رعایت کند.

اصل بیست و سوم

هیچ کس را نمیتوان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.

اصل بیست و چهارم

نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند.

اصل بیست و ششم

احزاب، جمعیت ها ، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی یا اقلیت های دینی شناخته شده آزادند... هیچ کس را نمیتوان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.

اصل بیست و هفتم

تشکیل اجتماعات و راه پیمایی ها ، بدون حمل سلاح، به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد

آزاد است.

اصل بیست و هشتم

هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است برگزیند

فرض برائت و بی گناهی

اصل سی و هفتم

اصل، برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.

شکنجه

اصل سی و هشتم

هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است.

گرفتن اعتراف نامه

اصل سی و هشتم

اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است.

هتک حرکت پیش از محاکمه یا بعد از آن

اصل سی و نهم

هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده به هر صورت که باشد، ممنوع و موجب مجازات است.

حرمت زندگی خصوصی و منع سانسور و تجسس

اصل بیست و دوم

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

حیثیت، جان، مال، حقوق مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است.

اصل بیست و سوم

تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمیتوان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مؤاخذه  
قرار داد.

اصل بیست و پنجم

بازرسی و نرساندن نامه ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی... سانسور... استراق سمع و هرگونه  
تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون

آزادی مطبوعات

اصل بیست و چهارم

نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند

زن

اصل بیست و یکم

دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید.

توقیف و تبعید خودسرانه

اصل سی و دوم

هیچ کس را نمیتوان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می کند. در صورت  
بازداشت موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف

مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضایی ارسال و مقدمات محاکمه در

اسرع وقت فراهم گردد.

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

اصل سی و سوم

هیچ کس را نمی توان از محل اقامت خود تبعید کرد.

دادرسی عادلانه

اصل سی و چهارم

دادخواهی حق مسلم هر فرد است.

اصل سی و پنجم

در همه دادگاهها طرفین دعوی حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند.

علنی بودن محاکمات

اصل یکصد و شصت و پنجم

محاکمات علنی انجام می شود و حضور افراد بلامانع است.

اصل یکصد و شصت و هشتم

رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری

صورت می گیرد.

عطف به ماسبق نکردن قوانین

اصل یکصد و شصت و نهم

هیچ فعل یا ترک فعلی به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده است جرم محسوب نمی شود.

مستند بودن حکم دادگاه به قانون

اصل سی و ششم

حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد.

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

اصل یکصد و شصت و ششم

احکام دادگاه باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده

است.

حق مردم برای شرکت در اداره امور

اصل سوم

دولت موظف است همه امکانات خود را برای «مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی،

اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» به کار گیرد.

اصل ششم

در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود.

اصل هفتم

شوراها، مجلس شورای اسلامی، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا، و نظایر اینها از

ارکان تصمیم گیری و اداره امور کشورند.

اصل پنجاه و نهم

در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه

پرسی و مراجعه مستقیم به آرای مردم صورت گیرد.

اصل یکصدم

برای پیشبرد سریع برنامه های اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی و سایر امور

رفاهی از طریق همکاری مردم با توجه به مقتضیات محلی اداره امور هر روستا، بخش، شهر،

شهرستان یا استان نظارت شورایی به نام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان یا استان صورت می گیرد که اعضای آن را مردم همان محل انتخاب می کنند.

این حقوق و آزادی ها البته همیشه محدود است به حدود قانونی، نه دولت میتواند محدودیتی بیش از آنچه صریحاً در قانون معین می شود اعمال کند و نه افراد میتوانند حدود قانون را نادیده بگیرند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در زمینه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز مقرراتی دارد. از جمله فصل سوم آن درباره حق آموزش و پرورش، فصل های بیست و هشتم و چهل و سوم درباره حق کار و اشتغال و فصل های سوم و بیست و نهم و سی و یکم و چهل و سوم در حق برخورداری افراد از رفاه اجتماعی، که تفصیل بیشتر درباره آنها را لازم نمی دانیم.

#### الزامات بین المللی دولت

اینها مواردی است که اصول بنیادین حقوق بشر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران انعکاس یافته است. جمهوری اسلامی ایران علاوه بر مقرراتی که در قانون اساسی آمده الزاماتی هم از باب عضویت در مقاله نامه ها و قراردادهای بین المللی دارد. دولت ایران منشور ملل متحد را پذیرفته است. از کنوانسیون های بین المللی حقوق بشر بیش از ده کنوانسیون را دولت ایران پذیرفته حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که هر دو میثاق در سال ۱۹۶۶ م به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید و در سال ۱۹۷۵ م (۱۳۵۴ خورشیدی) نیز قوه مقننه ایران آنها را تصویب کرد. نکته قابل توجه در این باب آن است که همچنان که قانون اساسی یک کشور بر قوانین عادی آن حکومت دارد و در صورت اختلاف باید مقدم شمرده شود، تعهدات بین المللی نیز در برابر تعهدات ملی چنین موقعیتی را دارد. یعنی هیچ دولتی نمیتواند به استناد قوانین ملی خود از زیر بار تعهدات بین المللی که به گردن گرفته است

شانه خالی کند. نوشته اند که یکی از اعضای مجالس مقننه ایران در همان زمان که ایران میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی را تصویب کرد تذکر داد که « با قبول این میثاق تعهدات جدیدی در روابط ما ایجاد میشود و بعضی از قسمتهای آن با قوانین ما مغایرت دارد از این رو باید قوانین ما اصلاح شود و دادگستری باید در زمینه اصلاح قوانین اقدام نماید.

این ناسازگاری که در زمان تصویب میثاق ها وجود داشت پس از انقلاب اسلامی که اجرای کلیه قوانین مفید به انطباق با موازین شرعی گردید به نحو بارزتری خودنمایی می کند. در سال ۱۳۷۳ خ نهاد ویژه ای به نام کمیسیون حقوق بشر اسلامی تأسیس گردید که وابسته به قوه قضائیه است و وظیفه اصلی آن «تبیین، آموزش و گسترش حقوق بشر از دیدگاه اسلام» است. ایجاد این نهاد در ایران را باید یکی دیگر از نشانه های پیشرفت و نفوذ اصل مسئله حقوق بشر تلقی کرد. از جمله هدفهای کمیسیون مذکور «بررسی وضعیت جمهوری اسلامی ایران نسبت به میثاق ها و کنوانسیون های بین المللی در زمینه حقوق بشر است. تعیین چنین هدفی از توجه مسئولان قوه قضائیه ایران به تعهدات بین المللی دولت و مشکلاتی که در اجرای آنها موجود است حکایت می کند. اخیراً هم روزنامه ها گزارش دادند که در مجلس شورای اسلامی فراکسیون خاصی به منظور نظارت و فعالیت در پیشرفت حقوق بشر تشکیل شده است. با توجه به این تحولات، به لحاظ اهمیت فوق العاده موضوع، کوتاه شده یک بحث روشنگر و محققانه در این باب را از کتاب نظام بین المللی حقوق بشر (ص ۳۹۰ تا ۳۹۴) نقل می کنیم:

قانون مجازات اسلامی که با تصویب و الحاق قسمت تعزیرات به آن هم اکنون بالغ بر ۷۲۹ ماده دارد و در حال اجراست در بسیاری از جرایم، مجازاتهای بدنی را مانند شلاق، قطع دست، رجم و قطع اعضای بدن به عنوان قصاص مقرر داشته است. به عنوان مثال طبق ماده ۸۸ قانون مجازات حد



زنای زن یا مردی که واجد شرایط احصان نباشند صد تازیانه است و طبق ماده ۸۳ زنای مرد محصن و زنای زن محصنه موجب رجم است و طبق ماده ۱۹۰ یکی از مجازات های محاربه و افساد فی الارض قطع دست راست و پای چپ می باشد.

به حکم ماده ۲۰۱ حد سرقت در مرتبه اول قطع انگشتان دست راست و در مرتبه دوم قطع پای چپ است. در مواد ۲۶۹ تا ۲۹۳ احکام مربوط به قصاص عضو جانی (مجرم) بیان شده است و ماده ۲۶۹ مقرر میدارد:

«قطع عضو و یا جرح آن اگر عمدی باشد موجب قصاص است و حسب مورد مجنی علیه می تواند با اذن ولی امر جانی را با شرایطی که ذکر خواهد شد قصاص نماید.»

اگر عنوان مجازات های خشن و تحقیرکننده مذکور در ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۷ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی شامل این نوع مجازاتها بشود که ظاهراً میشود، از این حیث مقررات جزایی جمهوری اسلامی ایران با موازین مندرج در اسناد بین المللی حقوق بشر هماهنگی ندارد.

در زمینه اختلافات بین زن و مرد هم در قانون مجازات اسلامی و هم در قانون مدنی، مقرراتی وجود دارد که شائبه تبعیض و عدم تساوی در حقوق بین زن و مرد حداقل با مفهوم و تلقی ای که در اسناد بین المللی حقوق بشر در این زمینه وجود دارد در آنها به چشم می خورد.

مثلاً در مورد اعتبار شهادت و اثر اثباتی آن، شهادت مرد و زن یکسان نیست. در بعضی موارد، اصولاً شهادت زن معتبر نیست و نمی تواند جرمی را ثابت کند و در برخی موارد هم که اعتبار دارد شهادت دو زن معادل شهادت یک مرد از اعتبار برخوردار است. به عنوان مثال ماده ۷۴ قانون مجازات اسلامی درمورد اثبات حد زنا از طریق شهادت می گوید: «زنا چه موجب حد جلد باشد

و چه موجب حد رجم، با شهادت چهار مرد عادل همراه با چهار زن عادل نیز ثابت میشود.» و ماده

۷۶ مقرر میدارد: «شهادت زنان به تنهایی یا به انضمام شهادت یک مرد عادل زنا را ثابت نمی کند

بلکه در مورد شهود مذکور حد قذف طبق احکام قذف جاری می شود.»

تأکید بر این مطلب البته به منظور توجه دادن به دشواری ها، و طرح مسئله برای اندیشه مندان و

اصلاح طلبان، ضرورت دارد. دل بستگی و پای بندی مردم ایران به دین امری مسلم است. و طرح

مسائل به صورت تعصب انگیز دردی را دوا نمی کند. روال زندگی همین است که از پیچ و خم

انبوه تعارضات و ناسازگاری های ذهنی راه خود را می گشاید و به جلو می رود. در این میاه دو

نکته مهم را باید همواره یادآور بود. نخست آنکه حقوق بشر چنان که در بالا گفته ایم یک حقوق

حداقلی است که باید خود را با اختلافات موجود در سلیقه ها و مذاق ها و نگرش ها تطبیق دهد.

اگر قبول داریم که افراد بشر همه آزادند و با هم برابرند لاجرم باید این اصل را نیز قبول کنیم که

رفتارها و باورهای آنان متقابلاً از احترامی یکسان برخوردار باشد، گفته ایم، باز هم مکرر می کنیم،

که حتی در چارچوب کشورهای اروپای غربی قرائت واحدی از حقوق بشر وجود ندارد و حرکت

به سوی آن در همه جوامع به شیوه تدریجی و گام به گام صورت گرفته است.

نکته دیگری که از نظر جوامع اسلامی اهمیت دارد تحولی است که در نگرش فقهی پس از انقلاب

اسلامی ایران پدید آمده است. تا آن زمان که زمام اجرایی امور در دست فقها نبود آنان معمولاً نقش

مخالف حکومت را بر عهده داشتند. به عنوان عدم مداخله فقها در سیاست به یک معنی صحیح

است و به معنی دیگر صحیح نیست. آری فقها مداخله مثبت در سیاست نمی کردند و از قبول

مناصب دولتی سرباز می زدند. اما آنان حق انتقاد از حکومت را برای خود محفوظ می داشتند. کسی

که آشکارا همکاری با حکومت را مردود می داند و حقانیت و مشروعیت آن را منکر می شود

نمی‌توان گفت که مداخله در سیاست ندارد. این مخالفت جز در چند سال اواخر دوره حکومت رضا شاه، که علما مجبور به سکوت بودند همواره به صورت علنی و بی هیچ گونه پرده پوشی ابراز می شد. از مخالفت سازمان یافته ای که منجر به واژگون شدن قدرت محمدرضا شاه و تغییر نظام سلطنت گردید می گذریم و به اعلامیه سه تن از علمای طراز اول (سیدابوالحسن اصفهانی، میرزا حسین نائینی و شیخ عبدالکریم حائری) در آخر عهد قاجار اشاره می کنیم. زمانیکه رضا خان سردار سپه رئیس الوزرا بود و هنوز به سلطنت نرسیده بود و سودای ریاست جمهوری در سر می پخت، آن سه مجتهد طراز اول شیعه جمهوریت را با «مقتضیات این مملکت» مناسب ندانستند و موقوف شدن حرکتی را که برای تغییر رژیم سلطنتی آغاز شده بود خواستار گشتند و نیز از تلگرافی یاد می کنیم که چند سال پیشتر در مبارزات مشروطه خواهی سه فقیه دیگر آیات عظام خراسانی، مازندرانی و تهرانی در وجوب خلع محمدعلی شاه صادر کردند و دفع و رفع او را از اهم واجبات و پرداخت مالیات به او را از اعظم محرمات دانستند. اینگونه مداخله که جنبه منفی دارد یعنی جبهه گیری در برابر حکومت و معارضه با آن از صدر اسلام همواره بوده و مختص به زمان اخیر نیست. موضع گیری های فقهای شیعه درباره سلطنت صفویان و رساله های جهادیه که در زمان فتح علی شاه قاجار به مناسبت جنگهای ایران و روس نوشته شد. به ویژه مسائلی که در کتاب الجهاد از جامع الشتات میرزای قمی به همین مناسب مطرح گردیده، روشن می کند که آنچه در افواه به عدم مداخله در سیاست تعبیر شده دخالت مثبت یعنی تقویت و تأیید سلاطین عصر بوده است که فقها نمی خواستند خود را با مظالم آنان آلوده گردانند. از انقلاب به بعد که دخالت مثبت فقها در سیاست شروع شد مسئولیت امور روزمره آنان را در راههایی کشانید که با مذاق فقاقت سنتی وفق نمی داد و یا مسائلی را مطرح ساخت که راه حل مشخصی در فقه سنتی نداشتند لاجرم

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandooen.com](http://www.kandooen.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

تحول در نگرش فقهی که به آن اشاره کردیم پیدا شد و راه گشای این تحول شخص امام خمینی  
زعمی انقلاب بود. اشاره ما البته به مطالبی است که در جواب حجه الاسلام قدیری و نیز در نکته  
گیری بر بیانات امام جمعه تهران به قلم امام جاری شد و بر همان منبى بود که بعدها نهاد تشخیص  
مصلحت تأسیس گردید. تحلیل سخنان امام در این زمینه طبعاً فرصتی فراخ تر می خواهد و ما ناچار  
به همین مختصر اکتفا می کنیم.

نظر بر اینکه شناسایی کرامت ذاتی و حقوق یکسان و جدایی ناپذیر همه اعضای خانواده بشری

اساس آزادی و عدالت و صلح جهانی است؛

نظر بر اینکه اعمال وحشیانه ای که بر اثر نادیده گرفتن حقوق بشر و بی اعتنایی به آن انجام یافته

است وجدان بشریت را به خشم آورده و [اینک] دنیایی که در آن همه انسان ها در بیان و عقیده آزاد

و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان والاترین آرمان های عموم مردم اعلام شده است؛

نظر بر اینکه حقوق بشر باید از حمایت حکومت قانونی برخوردار باشد تا مردم مجبور نشوند که به

عنوان آخرین علاج در برابر ظلم و تعدی به عصیان برخیزند؛

نظر بر اینکه مردم ملل متحد در منشور [ملل متحد] ایمان خود را به حقوق بنیادین بشر و به کرامت

و ارزش انسان ها و به حقوق برابر مردان و زنان اعلام کرده و بر آن شده اند که برای نیل به

پیشرفت اجتماعی و سطح زندگی بهتر و آزادی گسترده تر اهتمام ورزند؛

نظر بر اینکه دولت های عضو خود را به احترام ملل متحد و رعایت جهانی حقوق بشر و

آزادی های بنیادین با همکاری سازمان ملل متعهد کرده اند؛

نظر بر اینکه تفاهم مشترک درباره این حقوق و آزادی ها به لحاظ ایفای کامل آن تعهد، کمال

اهمیت را دارد؛

بنابراین

مجمع عمومی

این اعلامیه جهانی حقوق بشر را به عنوان معیار مشترکی برای همه مردمان و همه ملت ها اعلام

می کند تا کلیه افراد و یکایک نهادهای اجتماع آن را همواره به خاطر داشته باشند و از راه تعلیم و

## جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

آموزش در ترویج بزرگداشت این حقوق و آزادی ها بکوشند و با تدابیر ملی و بین المللی گام به گام شناسایی و رعایت جهانی و واقعی آنها را هم در میان مردمان کشورهای عضو، و هم در میان مردمان سرزمین هایی که در قلمرو صلاحیت آنها قرار دارند، تحقق بخشند.

اسناد انتخابی حقوق بشر، اعلامیه ها و معاهده های سازمان ملل

اسناد انتخابی حقوق بشر شامل مدارک مکتوب رسمی نظیر پیمان نامه ها، اعلامیه ها، بیانیه کنفرانس ها، اصول راهنما، مصوربه ها و توصیه ها می باشد. به طور قانونی، معاده ها در کشورهایی که آنها را به تصویب رسانیده یا پذیرفته اند، لازم الاجرا بوده و اجرای آنها تحت نظارت مراکز ناظر مانند کمیته حذف خشونت علیه زنان (CEDAW) باشد. قطعنامه ها و اعلامیه ها، منعکس کننده استانداردها و قوانین پیشرفته بین المللی هستند. مستندات پذیرفته شده توسط کنفرانس های جهانی (بیانیه های کنفرانس ها)، منعکس کننده ی یک توافق بین المللی هستند.

اسناد جهانی

اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸، مبنای توسعه پیمان نامه های بین المللی حقوق انسانی بوده است. بند ۳ توضیح می دهد که هر شخصی حق حیات، آزادی و امنیت شخصی داشته و طبق بنده ۵، هیچ کس نباید مورد شکنجه یا ظلم، رفتار غیر انسانی منحط و تنبیه قرار گیرد، بنابراین هر شکلی از خشونت علیه زنان که تهدیدی برای زندگی، آزادی یا امنیت شخصی آنها و یا قابل تفسیر به عنوان عذاب یا ظلم، رفتار غیر انسانی یا منحط باشد، اصول این اعلامیه را نقض می کند.

پیمان بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سال ۱۹۹۶ و نیز پیمان بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، هر دو تبعیض بر مبنای جنسیت را ممنوع می دانند.

## جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

خشونت به صورت دردناکی، سلامت زنان را متأثر می سازد، بنابراین حق لذت از بالاترین استانداردها در دسترس سلامت جسمی و روانی را نقص می کند (بند ۱۲). به علاوه بند ۷ بر حق خودداری از روحیه شاد و شرایط دلخواه کاری اشاره دارد که تضمین کننده شرایط کاری سالم و ایمن است. قوانین مذکور شامل ممنوعیت خشونت و آزار زنان در محل کار نیز می باشد.

پیمان بین المللی حقوق مدنی و سیاسی در سال ۱۹۶۶، تمام اشکال خشونت را ممنوع می کند. بند ۱/۶ از حق حیات دفاع می کند. بند ۷ عذاب یا رفتار غیر انسانی و منحل یا تنبیه را ممنوع ساخته و بند ۹ ضامن حق آزادی و امنیت شخصی می باشد.

پیمان نامه حذف تمام اشکال تبعیض علیه زنان در سال ۱۹۷۹، بزرگترین سند بین المللی درباره حقوق زنان است. اگرچه در این معاهده، خشونت علیه زنان جز در ارتباط با خرید و فروش و فحشا (بند ۶) به طور اختصاصی عنوان نشده اما بسیاری از موارد تبعیض آن از زنان در برابر خشونت حمایت می کند. کشورهای طرفدار برای پیروی از سیاستی ضد تبعیضی علیه زنان، قانون گذاری و اتخاذ سایر موازین بازدارنده برای هر نوع تبعیض علیه زنان، توافق دارند (بند ۲). سال ۱۹۹۲ کمیته حذف تمام اشکال تبعیض علیه زنان (CEDAW) که اجرای این پیمان نامه را نظارت می کند، خشونت وابسته به جنسیت را به صورت رسمی نوعی تبعیض جنسی دانست. توصیه های عمومی شماره ۱۹ پذیرفته شده در یازدهمین نشست (ژوئن ۱۹۹۲) به طور کلی با خشونت علیه زنان و موازین تعیین شده برای حذف چنین خشونتی سر و کار دارد.

علاوه بر بخش بهداشت، دولت ها نیز باید خدمات حمایتی، پناهگاه ها، آموزش ویژه کارکنان بهداشتی و توانبخشی و مشاوره را برای تمام قربانیان خشونت وابسته به جنسیت فراهم سازند.

**جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید**

پیمان نامه حذف تمام اشکال تبعیض نژادی در سال ۱۹۶۵، اعلام می کند که دولت های طرفدار برای پیشگیری و حذف تبعیض نژادی در تمام اشکال آن و برای ضمانت برخورداری از حق امنیت شخصی و حمایت دولتی علیه خشونت یا آزار جسمی تحمیلی صاحب منصبان دولتی یا هر گروه یا مرکز یا فردی، متعهد می شوند (بند ۵).

چهار پیمان نامه و دو پروتکل اضافی در سال ۱۹۴۹، اساس قانون بین المللی بشر دوستی را تشکیل می دهند. پیمان نامه های مذکور تأکید دارند که تمام افراد باید بدون تکیه به تبعیض های مضر در مورد مسائلی معمولی نظیر جنسیت، از هر گونه فعالیت خصمانه تهدید کننده انسانیت پرهیز نمایند (بند ۳). آنها حمایت از تمام فعالیت های غیر نظامی علیه خشونت جنسی، فحشای اجباری، سوء استفاده جنسی و تجاوز را پیشنهاد می کنند.

در مورد درگیری های نظامی بین المللی، دستور العمل ضمیمه پیمان نامه ۱۹۴۹ ژنو، برای کشورهای درگیر، تعهد ایجا می کند تا با افراد تحت کنترلشان، رفتاری انسانی داشته باشند. دولت ها ملزم به حمایت از زنان در برابر تجاوز، فحشای اجباری و تهاجم های شرم آور هستند. دستور العمل ضمیمه شماره ۲ برای اجرا در طول درگیری های داخلی نیز، تجاوز، فحشای اجباری و تهاجم شرم آور را ممنوع می سازد.

پیمان نامه های حقوق کودک در سال ۱۹۸۹، اعلام می کند که دولت های طرفدار باید موازین قانونی، اجرایی، اجتماعی و آموزشی مناسب برای حمایت از کودک در برابر خشونت جسمی یا روانی، سوء استفاده، سوء درمان یا استثمار را به کار بندند (بند ۱۹). دولت ها باید به طور هماهنگ برای پیشگیری از استفاده استثماری از کودکان در فحشا یا سایر کارهای جنسی نامشروع و نیز در نمایش ها و تولید رسانه های مستهجن جنسی، اقدام کنند (بند ۳۴).



**جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید**

پیمان نامه بین المللی حمایت از حقوق کارگران مهاجر و اعضای خانواده هایشان (که در سال ۱۹۹۰ توسط مجمع عمومی تصویب اما هنوز اجرا نمی شود)، حق کارگران مهاجر و اعضای خانواده هایشان برای آزادی و امنیت شخصی را به گونه ای که در سایر اسناد بین المللی اعلام شده، در بر دارد. حق برخورداری از حمایت دولتی علیه خشونت، آسیب جسمی، تهدید و ارعاب؛ خواه از سوی صاحب منصبان دولتی یا توسط افراد، گروه ها یا مراکز خصوصی باید به آنها داده شود (بند ۱۹).

معاهده های منطقه ای

پیمان نامه اروپایی حقوق انسانی (مصوب سال ۱۹۵۰ توسط شورای اروپا) از حق حیات (بند ۲)، حق آزادی و امنیت شخصی (بند ۵) و معافیت از شکنجه و یا رفتار غیرانسانی یا منحل یا تنبیه (بند ۳) حمایت می کند. دولت ها باید در حوزه قضایی خود، حقوق و استقلال تعریف شده در این پیمان را بدون تبعیض و برای هر فرد، تأمین کنند (بند ۱۱)

پیمان نامه آمریکایی حقوق بشر (مصوب سال ۱۹۶۹ توسط سازمان ایالات متحده آمریکایی) نیز حق حیات (بند ۴)، حق رفتار انسانی (بند ۵) شامل ممنوعیت شکنجه و ظلم، رفتار غیر انسانی یا منحل یا تنبیه، حق آزادی و امنیت شخصی (بند ۷) که همگی از شروط مربوط به حمایت از زنان در برابر تمام اشکال خشونت هستند را به رسمیت شناسد. به علاوه هر کودکی حق دارد که تا حد امکان از حمایت خانوادگی، اجتماعی و دولتی برخوردار شده (بند ۱۹) و تبعیض بر مبنای جنسیت ممنوع شده است (بند ۱).

منشور آفریقایی حقوق فردی و جمعی (پذیرفته شده در سال ۱۹۸۱ توسط سازمان وحدت آفریقایی) حق حیات برای تمام افراد (بند ۴) و حق آزادی و امنیت شخصی (بند ۶) را تضمین

می‌کند. شکنجه و ظلم، رفتار غیرانسانی و منحل و تنبیه ممنوع شده است (بند ۵). هر فرد حق برخورداری از بهترین حالت ممکن از سلامت جسمی و روانی را دارد (بند ۱۶). به علاوه، منشور مذکور اعلام می‌کند که هر دولتی باید حذف تمام تبعیض‌ها علیه زنان و نیز حمایت از حقوق هر زن و کودک را آنطور که در پیمان نامه‌ها و اعلامیه‌های بین‌المللی تصریح شده، تضمین کند (بند ۱۸).

پیمان نامه داخلی آمریکایی، پیشگیری، مجازات و ریشه‌کنی خشونت علیه زنان (پیمان نامه Belem do para ۱۹۹۴) تنها سند بین‌المللی است که به صورت اختصاصی برای ریشه‌کنی خشونت علیه زنان طراحی شده است. این سند، فهرست تفصیلی از وظایف دولت‌ها را با توجه به پیشگیری و اقدامات تنبیهی برای چنین خشونت‌هایی ارائه می‌دهد. دولت‌های طرفدار، تمام اشکال خشونت علیه زنان را محکوم کرده و تعقیب قانونی به نحو مقتضی و بدون تأخیر و نیز اتخاذ سیاست‌هایی برای پیشگیری، مجازات و ریشه‌کنی چنین خشونت‌هایی را پذیرفته‌اند (بند ۷).

مثلاً، دولت‌های طرفدار باید خدمات ویژه برای زنان قربانی خشونت مانند پناهگاه‌ها، خدمات مشاوره‌ای و مراقبت برای نگهداری کودکان متأثر از خشونت را فراهم سازند (بند ۸). گروه‌ها و افراد می‌توانند شکایت‌های خود را پیرامون سستی دولت‌ها در حمایت از زنان در برابر خشونت را به کمیسیون حقوق بشر داخل - آمریکایی، تسلیم کنند.

اعلامیه‌ها و مصوبه‌های کنفرانس‌ها

به تازگی در بسیاری از نشست‌های بین‌المللی، بحث خشونت علیه زنان به صورت واضح‌تری مورد توجه قرار گرفته است. فهرست زیر، منتخبی از بیانیه‌ها و تصمیم‌های ریشه‌کنی تمام اشکال

## جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

خشونت علیه زنان را نشان دهد. در این اعلامیه ها و بیانیه ها، دولت ها برای پیشگیری از چنین خشونتی، مجازات متجاوزین و کمک به قربانیان را متعهد شده اند.

در دسامبر سال ۱۹۹۳، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، اعلامیه حذف خشونت علیه زنان را پذیرفت. این اعلامیه اولین سند بین المللی حقوق بشر برای مقابله انحصاری با خشونت علیه زنان است. اعلامیه مذکور ضمن اعلام صریح این مسأله که خشونت علیه زنان موجب نقض حقوق، زیان و عدم لذت زنان از حقوق انسانی و استقلال اصولی آنان می شود، نگرانی خود را از آسیب های درازا مدت حاصله برای حمایت و ارتقای حقوق و استقلال زنان در این خصوص اظهار می دارد. علاوه بر این، تعریفی واضح و جامع از خشونت علیه زنان را نیز ارائه می دهد.

در کنفرانس جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۹۳، اعلامیه ها و برنامه عمل وین پذیرفته شد. این سند، توضیح می دهد که خشونت مبتنی بر جنسیت و تمام اشکال آزار و استعمار جنسی، مانند آنهایی که از تعصب فرهنگی و داد و ستد بین المللی ناشی می شود، با مقام و ارزش انسانی اشخاص مغایر بوده و باید حذف شوند. به این موارد می توان از طریق موازین قانونی و با فعالیت های ملی و بین المللی هماهنگ در حیطه هایی مانند توسعه اقتصادی و اجتماعی، آموزش، مادری ایمن، مراقبت بهداشتی و حمایت اجتماعی، دست یافت.

کنفرانس بین المللی جمعیت و توسعه که در سال ۱۹۴۴ در قاهره برگزار گردید، برنامه عملی را پذیرفت که تأکید بر پیشرفت تساوی جنسی و اختیار زنان داشته و حذف تمام اشکال خشونت علیه زنان را، اساس برنامه های مرتبط با جمعیت و توسعه می داند (اصل ۴). دولت ها برای حذف همه اشکال استعمار، سوء استفاده، آزار و خونت علیه زنان، جوانان و کودکان به اتخاذ موازین جامع عملیاتی شامل پیشگیری و توانبخشی قربانیان فراخوانده شده اند.

## جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

در سال ۱۹۹۵، کنفرانس جهانی توسعه اجتماعی در کپنهاک برگزار شد. برنامه عمل این کنفرانس، خشونت علیه زنان را با قدرت محکوم کرده و نگرانی های بیان شده در برنامه عمل قاهره را با تمرکز بر خشونت علیه کودکان، خشونت خانگی و تجاوز تکرار می کند.

در سپتامبر ۱۹۹۵، چهارمین کنفرانس زنان، اعلامیه و برنامه کاری چین را پذیرفت که بخش کاملی از آن به بحث خشونت علیه زنان اختصاص داشت. این اعلامیه تأیید می کند که حذف خشونت علیه زنان برای مساوات، توسعه و صلح ضروری است. برنامه عملی مذکور، مستقیماً به اعلامیه حذف خشونت علیه زنان رجوع کند. علاوه بر این، کنفرانس مذکور دولت ها را به شناسایی آسیب پذیری ناشی از خشونت علیه زنان، به ویژه در گروه هایی مانند آوارگان، افراد تبعیدی، مهاجران و افراد ناتوان فرامی خواند.

در ژوئن ۱۹۹۶، دومین کنفرانس سازمان ملل در مورد شهرنشینی (مسکن II)، دستور کار استانبول که با خشونت مبتنی بر جنسیت در داخل مسکن و محیط شهری سر و کار دارد را پذیرفت. دولت ها خودشان را متعهد ساختند که وضعیت مسکن را ارتقا داده و از خدمات اساسی آموزشی و بهداشتی برای زنان و کودکانی که بازماندگان خشونت خانواده هستند، حمایت کنند.

در آگوست ۱۹۹۶، کنگره جهانی ضد استثمار تجاری جنسی کودکان در استکهلم، اعلامیه و دستور کاری را برای عمل پذیرفت که دولت ها را به اولویت بخشی بیشتر به فعالیت علیه استثمار تجاری جنسی کودکان و تعیین منابعی برای این منظور فرامی خواند. این اعلامیه ها، دولت ها را به تأمین مشاوره اجتماعی پزشکی و روانی و سایر حمایت ها برای کودکان قربانی استثمار تجاری جنسی و خانواده هایشان فرا می خواند.

## جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

در سال ۱۹۹۰ شورای اقتصادی و اجتماعی نیز مسأله خشونت علیه زنان را مورد بحث قرار داد.

مصوبه ۱۹۹۰/۱۵، دولت ها را به اجرای موازینی فوری برای کاهش تأثیر خشونت علیه زنان در

خانواده، محل کار و جامعه و برقراری جریمه های مقتضی در هر مورد فراخواند.

در سال ۱۹۹۱ شورای اقتصادی و اجتماعی، مصوبه ۱۹۹۱/۱۸ را پذیرفت که در آن، دولت های

عضو را ملزم به انتخاب، تقویت و تصویب اجباری قوانینی در خصوص ممنوعیت خشونت علیه

زنان و رفتاری هماهنگ برای حمایت از زنان در برابر تمام اشکال خشونت روانی و جنسی می نمود.

در می ۱۹۹۶، چهل و نهمین مجمع عمومی سازمان جهانی بهداشت، مصوبه ۴۹/۲۵-WHA را

پذیرفت. این مصوبه، خشونت را به عنوان یک اولویت بهداشت عمومی مطرح می کند. این مصوبه،

افزایش تکان دهنده موارد بین المللی آسیب های عمدی قربانیان در تمام سنین و هر دو جنس به

خصوصاً زنان و کودکان را مورد توجه قرار می دهد.

در آوریل ۱۹۹۷، کمیسیون حقوق بشر در مصوبه ۱۹۹۷/۴۴ خود، مجدداً تمام اعمال و رفتارهای

خشن علیه زنان را محکوم و تأکید نمود که ممنوع سازی اعمال خشونت علیه زنان و پیشگیری،

بررسی و رسیدگی و مجازات آنها خواه توسط دولت یا افراد خصوصی صورت گرفته باشد، به

عهده دولت ها می باشد. در مصوبه ۱۹۹۷/۱۳ این کمیسیون در مورد خشونت علیه زنان کارگر

مهاجر، اعضا، نگرانی خود را درباره تداوم گزارشات سوء استفاده و اعمال خشونت بار علی زنان

کارگر مهاجر توسط برخی از کارفرمایان در برخی از کشورهای میزبان ابراز داشتند.

گزارشگر ویژه خشونت علیه زنان، دلایل و نتایج آن

در مارس ۱۹۹۴ کمیسیون حقوق بشر، یک گزارشگر ویژه را در مورد خشونت علیه زنان، دلایل و

نتایج آن، منصوب نمود. در سال ۱۹۹۷ در پنجاه و سومین جلسه، کمیسیون مذکور تصمیم گرفت تا

حکم گزارشگر ویژه را به مدت سه سال دیگر تمدید کند. گزارشگر ویژه ممکن است از دولت ها، سازمان ها و افراد، در مورد رفتارهای خشونت آمیز مبتنی بر جنسیتی خاص، اطلاعاتی را دریافت نموده و بتواند تحقیقات مرتبطی را شروع و یا تقاضای دریافت اطلاعاتی در این زمینه را داشته باشد.

وصیت نامه دایوش هخامنشی

اینک که من از دنیا می روم ۲۵ کشور جزو امپراطوری ایران است. در تمام این کشورها پول رایج ایران رواج دار و ایرانیان در آن کشورها دارای احترام هستند و مردم آن کشورها نیز در ایران محترم شمرده می شوند. جانشین من خشایار باید همانند من در حفظ این کشورها بکوشد و راه نگهداری این سرزمین ها این است که در امور داخلی آنها مداخله نکند و مذهب و شعایر آنها را محترم بشمارد. اکنون که من از این جهان می روم تو ۱۲ کرور در یک زر در خزانه سلطنتی داری و این زر یکی از ارکان قدرت توست، زیرا قدرت پادشاه فقط به شمشیر نیست بلکه به ثروت نیز هست. البته به خاطر داشته باش که تو باید به این ذخیره بیافزایی نه اینکه از آن بکاهی من نمی گویم که در مواقع ضروری از آن برداشت نکن زیرا قاعده زر در خزانه آن است که هنگام ضرورت از آن برداشت شود، اما در اولین فرصت آنچه برداشتی به خزانه برگردان.

مادرت آتوسا بر من حق دارد و پیوسته وسایل رضایت خاطرش را فراهم کن. ده سال است که من مشغول ساختن انبارهای غله در نقاط مختلف کشور هستم. من روش ساختن این انبارها را که با سنگ بنا می شود و به شکل استوانه است را در مصر آموختم و چون انبارها پیوسته تخلیه می شود حشرات در آن به وجود نمی آید و غله بدون اینکه فاسد شود چند سال می ماند. تو باید بعد از من به ساختن انبارهای غله ادامه بدهی تا اینکه همواره آذوقه دو یا سه سال کشور ذخیره باشد. غله

## جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

جدید را بعد از اینکه بوجاری شد به انبارها منتقل نما و به این ترتیب تو هرگز برای آذوقه این مملکت دغدغه نخواهی داشت ولو دو یا سه سال پیایی خشکسالی شود. هرگز هرگز دوستان و ندیمان خود را به کارهای مهم مملکتی نگمار و برای آنها همان مزیت دوست بودن با تو کافی است چون اگر دوستان و ندیمان خود را به کارهای مملکتی بگماری و آنها به مردم ظلم کنند و استفاده نامشروع نمایند نخواهی توانست آنها را به مجازات برسانی چون با تو دوست هستند و تو ناچاری که رعایت دوستی را بنمایی.

کانالی که می خواستم بین شط و دریای سرخ ایجاد کنم به اتمام نرسیده و تمام کردن آن از نظر بازرگانی و جنگی خیلی اهمیت دارد و تو باید آن کانال را به اتمام برسانی و عوارض عبور کشتی ها از آن نباید آنقدر سنگین باشد که ناخدایان ترجیح دهند که از آن عبور نکنند. اکنون قشونی به مصر فرستادم تا اینکه در قلمرو ایران نظم و امنیت برقرار سازد ولی فرصت نکردم قشونی به یونان بفرستم. تو با ارتشی نیرومند به یونان حمله کن و به آنان بفهمان که پادشاه ایران قادر است مرتکبین فجایع را تنبیه نماید. توصیه دیگر من این است که هرگز دروغگو و متملق را به خود راه مده چون هر دوی آنها افت سلطنت هستند. رگز عمال دیوان را بر مردم مسلط مکن و برای اینکه آنها اخذ مالیات بر مردم مسلط نشوند قانونی وضع کردم که تماس عمال با مردم کم شود اگر این قانون را حفظ کنی آنها تماس زیادی با مردم نخواهند داشت. افسران و سربازان را راضی نگه دار اگر با آنها بدرفتاری کنی آنها نمی توانند معامله متقابل کنند اما در میدین نیز تلافی خواهند کرد ولو به قیمت کشته شدن خودشان باشد. امر آموزش را ادامه بده و بگذار اتباع تو بتوانند بخوانند و بنویسند تا فهم و عقل آنها فزونی یابد در این صورت با اطمینان بیشتر می توانی سلطنت نمایی همواره حامی کیش یزدان پرستی باش اما هیچ قومی را مجبور نکن که پیرو کیش تو باشند و پیوسته

به خاطر داشته باش هر کس باید ازاد باشد و از هر کیشی که میل دارد پیروی نماید. پس از مرگ بدنم را بشوی و آنگاه در کفن بیچان و در تابوت سنگی قرار بده و در قبل بگذار اما قبرم را مسدود نکن تا هر زمان که بخواهی تابوت سنگی مرا ببینی و دریابی که پدرت زمانی پادشاهی مقتدر بوده و تو نیز چون من خواهی مرد. با دیدن تابوت من غرور و خودخواهی بر تو غلبه نخواهد کرد. اما وقتی مرگ خود را نزدیک دیدی بگو که قبر مرا مسدود نمایند و وصیت کن تا پسرت نیز در مورد تو چنین نماید.

زنهار زنهار هرگز هم مدعی و هم قاضی مشو و اگر نسبت به کسی ادعایی داری موافقت کن یک قاضی بیطرف آن را بررسی و حکم نماید، زیرا مدعی اگر قاضی شود ظلم خواهد کرد.

هرگز از آباد کردن دست بردار زیرا قاعده این است که وقتی کشور آباد نمی شود به طرف ویرانی می رود. در آباد کردن حفر قنات و احداث جاده و شهرسای را در درجه اول قرار ده عفو و سخاوت را فراموش مکن و بدان که بعد از عدالت برجسته ترین صفت پادشاهان عفو است و سخاوت ولی عفو موقعی است که کسی نسبت به تو خطایی کرده باشد و اگر به دیگری خطایی کرده باشند و تو آن را عفو کنی ظلم کرده ای. بیش از این چیزی نمی گویم و این اظهارات را با حضور کسانی غیر تو که اینجا هستند عنوان داشتیم تا اینکه بدانند قبل از مرگ من این توصیه ها را کردم و اینک بروید و مرا تنها بگذارید زیرا احساس می کنم که مرگم نزدیک است.

نتیجه گیری

جهانی شدن فرآیندی است که با عظم و انرژی غربی و متحدان آسیایی آن پیش خواهد رفت. کشورهای در حال توسعه مانند جمهوری اسلامی ایران دو راه حل پیش رو دارند: الف- به این فرایند با ضوابط و پیامدهای مثبت و منفی آن بیبوندند و سعی کنند نهایت بهره برداری را برای



## جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

شهروندان خود به دست آورند؛ و یا اینکه ب- در جریان های سیاسی داخلی و بین المللی به صورت مبهمی با آن تعامل عمدتاً منفی داشته باشند و موضوع عضویت را به تأخیر اندازند. در هر صورت، پیوستن به این جریان عظیم جهانی در وهله اول یک تصمیم سیاسی است؛ زیرا که رجال سیاسی و حاکمیت یک کشور باید آمادگی این را داشته باشند که در تصمیم گیری ها نه تنها با نیروهای داخلی، بلکه با نهادها و کشورهای خارجی در سطوح مختلف و با غلظت های گوناگون مشارکت داشته باشند. با ورود رسمی و همه جانبه در فرآیند جهانی شدن، شهروندان و بنگاه های یک کشور مجبور می شوند خود را به استانداردهای جهانی برسانند و یا طیفی از ملت ها و بنگاه های دیگر برای کسب مزیت نسبی و افزایش کیفیت، رقابت کنند.

رجال جمهوری اسلامی در تاریخ پس از انقلاب به اقدامات چند جانبه با دولت ها، ائتلاف سازی و ایجاد وحدت رویه و اجماع سازی فکر در محیط بین المللی عادت ندارند و در واقع ورود در این عرصه ها را مخل حاکمیت ملی و حفظ استقلال سیاسی کشور می دانند. مهمترین پیامد چنین وضعیتی این بوده که در عرصه های مختلف هنر، علم، صنعت، مدیریت و فن آوری، افکار صرفاً در داخل کشور گردش داشته و در دایره داخلی، محک بین المللی نخورده است. ارتباطات محدود منطقه ای و بین المللی موجب کهنه شدن بسیاری از رویه ها و افکار و پارادایم های مدیریتی شده است. از آنجا که رجال سیاسی اصلی کشور در مناسبات بین المللی حضور ندارند، به همان تناسب رده های بعدی مدیریت کشور هم دچار محدودیت شده و در فضاهای بسته داخلی تنفس کرده و تصمیم گیری می نمایند. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که تصمیم حتی مثبت سیاسی برای ورود در فرآیند جهانی شدن به صورت خودکار پیامدهای موفقیت آمیز به همراه نخواهد داشت. آماده

بودن فضای عمرانی، اداری، تشکیلاتی و امنیتی جامعه برای پذیرش نوآوری ها و تفاوت ها خود  
مهمترین عامل قبل از تصمیم است.

واقعیت این است که اگر جمهوری اسلامی ایران بخواهد اسلامی رفتار کند و اسلام را راهنمای  
تصمیم گیری ها و اقدامات خود قرار دهد، مسلم است که نمی تواند با جهانی که بر مبنای سرمایه  
داری، قدرت نظامی صرف و ائتلاف های صرفاً مبتنی بر قدرت است، همکاری و مناسبات راهبردی  
برقرار کند. جهان بر اساس عدالت مدیریت نمی شود؛ چه عدالت از نوع سوسیالیستی آن و چه از  
نوع اخلاقی و دینی آن. میزان و شاقول ارزیابی ها و قضاوت ها و ارتباطات، قدرت و پول است.  
بنابراین، اگر فرد و نهادی در اتخاذ تفکر و راهنمای اسلامی بخواهد حداکثر گرا باشد، به طور مسلم  
با این جهان مشکل پیدا خواهد کرد و به خصوص در تفکر شیعی که عدالت خواهی ملاک اصلیان  
است، مشکلات به مراتب بیشتر خواهد بود. از این منظر اسلامی، برخورد تقابلی جمهوری اسلامی  
ایران با مراکز قدرت و ثروت، راه درستی است. اما این نکته را نباید فراموش کرد که عملکرد  
جمهوری اسلامی باعث کاهش قدرت غرب و از بین رفتن سرمایه داری و یا برکناری حکام عرب و  
یا نابودی اسرائیل نشده است. به راحتی می توان با روش های علمی اثبات کرد که تسلط آمریکا بر  
دنیای اسلام در دو دهه گذشته چه به لحاظ کمی و چه از حیث کیفی چندین برابر شده است.

اتفاقاً یک بار دیگر بر اساس روش های مقایسه ای می توان اثبات کرد که نقش آمریکا در آسیای  
شرقی و آمریکای لاتین کاهش یافته و در مقابل در شرق اروپا و خاورمیانه به شدت افزایش پیدا  
کرده است. قبل از تصمیم نسبت به ورود یا عدم ورود در فرایند جهانی شدن و قبول یا رد عواقب  
داخلی و سیاسی و هویتی آن، به ویژه برای نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران این سؤالات  
مطرح است که آیا در شرایط فعلی نظام بین الملل و حاکمیت ۷۰ درصد غرب بر نظم و قواعد

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

موجود، پیگیری هدفی مانند عدالت در سطح جهانی صرفاً یک رضایت انتزاعی را به همراه دارد و

نوعی جبران تاریخ است و یا می توان با دستیابی به قدرت، نظم جدیدی را در مقابل این ۷۰ درصد

ایجاد کرد؟ آیا تمام اهداف و آرمان های اسلامی باید هم زمان انجام پذیرد؟ یا اینکه آماده سازی

قوه و قدرت و برنامه ریزی و سنجش طرح

### مقام انسانی زن از نظر قرآن

- اسلام اصل مساوات را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است.
- اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه به حقوق آنها مخالف است.
- اسلام نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته منسوخ کرده است.
- قرآن در داستانهای خود توازن را حفظ کرده، قهرمانان داستانها را منحصر به مردان نکرده است.
- زن اگر بخواهد از حقوقی مساوی با مرد بهره مند شود باید مشابهت حقوقی با مرد را از میان بردارد.
- علمای اسلام با تبیین اصل «عدل» پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند.
- شرقی انسانیت را درگذشت و نیکی می بیند و غربی در به دست آوردن حقوق.
- اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون، باید به تصدیق فیلسوفان برسد نه تصویب نمایندگان.
- احترام به انسان که اساس اعلامیه حقوق بشر است، از دیر زمان مورد تأیید شرق و اسلام است.
- دنیای غرب از طرفی تا آخرین حد ممکن مقام انسانی را پایین می آورد و از طرف دیگر به نام حقوق بشر اعلامیه بالا بلند صادر می کند.
- بیچارگیهای بشر امروز از آن است که «خود» را از یاد برده است.
- احترام به انسان با فلسفه شرق سازگار است نه با فلسفه غرب.

مقام انسانی زن از نظر قرآن

اسلام زن را چگونه موجودی می داند؟ آیا از نظر شرافت و حیثیت انسانی او را برابر با مرد می داند و یا او را از جنس پست تر می شمارد؟ این پرسشی است که اکنون می خواهیم به پاسخ آن بپردازیم.

فلسفه خاص اسلام درباره حقوق خانوادگی

اسلام در مورد حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش می گذشته و با آنچه در جهان امروز می گذرد مغایرت دارد. اسلام برای زن و مرد در همه موارد یک نوع حقوق و یک نوع وظیفه و یک نوع مجازات قائل نشده است، پاره ای از حقوق و تکالیف و مجازاتها را برای مرد مناسبتر دانسته و پاره ای از آنها را برای زن، و در نتیجه در مواردی برای زن و مرد وضع مشابه و در موارد دیگر وضع نامشابهی در نظر گرفت است. چرا؟ روی چه حسابی؟ آیا بدان جهت است که اسلام نیز مانند بسیاری از مکتبهای دیگر نظریات تحقیر آمیزی نسبت به زن داشته و زن را جنس پست تر می شمرده است و یا علت و فلسفه دیگری دارد؟

مکرر در نطقها و سخنرانیها و نوشته های پیروان سیستمهای غربی شنیده و خواننده آید که مقررات اسلامی را در مورد مهر و نفقه و طلاق و تعدد زوجات و امثال اینها به عنوان تحقیر و توهینی نسبت به جنس زن یاد کرده اند؛ چنین وانمود می کنند که این امور هیچ دلیلی ندارد جز اینکه فقط جانب مرد رعایت شده است. میگویند تمام مقررات و قوانین جهان قبل از قرن بیستم بر این پایه است که مرد جنساً شریفتر از زن است و زن برای استفاده و استمتاع مرد آفریده شده است، حقوق اسلامی نیز بر محور مصالح و منافع مرد دور می زند.

می گویند اسلام دین مردان است و زن را انسان تمام عیار نشناخته و برای او حقوقی که برای یک انسان لازم است وضع نکرده است. اگر اسلام زن را انسان تمام عیار میدانست تعدد زوجات را تجویز نمی کرد، ریاست خانواده را به شوهر نمی داد، ارث زن را مساوی با نصف ارث مرد نمیکرد، برای زن قیمت به نام مهر قائل نمی شد، به زن استقلال اقتصادی و اجتماعی می داد و او را جیره خوار و واجب النفقه مرد قرار نمی داد. اینها می رساند که اسلام نسبت به زن نظریات تحقیر آمیزی داشته است و او را وسیله و مقدمه برای مرد می دانسته است. می گویند اسلام با اینکه دین مساوات است و اصل مساوات را در جاهای دیگر رعایت کرده است، در مورد زن و مرد رعایت نکرده است.

می گویند اسلام برای مردان امتیاز حقوقی و ترجیح حقوقی قائل شده است و اگر امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان قائل نبود مقررات بالا را وضع نمی کرد.

اگر بخواهیم به استدلال این آقایان شکل منطقی ارسطویی بدهیم به این صورت برای او وضع می کرد، لکن حقوق مشابه و مساوی برای او قائل نیست، پس زن را یک انسان واقعی نمی شمارد.

تساوی یا تشابه؟

اصلی که در این استدلال به کار رفته این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت و شرافت انسانی، یکسانی و تشابه آنها در حقوق است. مطلبی هم که از نظر فلسفی باید انگشت روی آن گذاشت این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی چیست؟ آیا لازمه اش این است که حقوقی مساوی یکدیگر داشته باشند به طوری که ترجیح و امتیاز حقوقی در کار نباشند؟ یا لازمه اش این است که حقوق زن و مرد علاوه بر تساوی و برابری، متشابه و یکنواخت هم بوده

باشند و هیچ گونه تقسیم کار و تقسیم وظیفه در کار نباشد؟ شک نیست که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی و برابری آنها از لحاظ انسانیت، برابری آنها در حقوق انسانی است اما تشابه آنها در حقوق چطور؟

اگر بنا بشود تقلید و تبعیت کورکورانه از فلسفه غرب را اکنار بگذاریم و در افکار و آراء فلسفی که از ناحیه آنها می رسد به خود اجازه فکر و اندیشه بدهیم، اول باید ببینیم آیا لازمه تساوی حقوق تشابه حقوق هم هست یا نه؟ تساوی غیر از تشابه است؛ تساوی برابری است و تشابه یکنواختی. ممکن است پدری ثروت خود را به طور متساوی میان فرزندان خود تقسیم کند اما به طور متشابه تقسیم نکند، مثلاً ممکن است این پدر چند قلم ثروت داشته باشد: هم تجارتخانه داشته باشد و هم ملک مزروعی و هم مستغلات جاری. ولی نظر به اینکه قبلاً فرزندان خود را استعدادیابی کرده است، در یکی ذوق و سلیقه تجارت دیده است و در دیگری علاقه به کشاورزی و در سومی مستغل داری، هنگامی که می خواهد ثروت خود را در حیات خود میان فرزندان تقسیم کند، با در نظر گرفتن اینکه آنچه به همه فرزندان کار نباشد، به هر کدام از فرزندان خود همان سرمایه را می دهد که قبلاً در آزمایش استعدادیابی آن را مناسب یافته است. کمیت غیر از کیفیت است، برابری غیر از یکنواختی است. آنچه مسلم است این است که اسلام حقوق یکجور و یکنواختی برای زن و مرد قائل نشده است، ولی اسلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسبت به زنان قائل نیست. اسلام اصل مساوات انسانها را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است. اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه حقوق آنها مخالف است.

کلمه «تساوی» و «مساوات» چون مفهوم برابری و عدم امتیاز در آنها گنجانیده شده است جنبه «تقدس» پیدا کرده اند، جاذبه دارند، احترام شنونده را جلب می کنند، خصوصاً اگر با کلمه «حقوق» توأم گردند.

تساوی حقوق! چه ترکیب قشنگ و مقدسی! چه کسی است که وجدانی و فطرت پاکی داشته باشد و در مقابل این دو کلمه خاضع نشود؟!

اما نمی دانم چرا کار ما - که روزی پرچمدار علم و فلسفه و منطق در جهان بوده ایم - باید به آنجا بکشد که دیگران بخواهند نظریات خود را در باب «تشابه حقوق زن و مرد» با نام مقدس «تساوی حقوق» به ما تحمیل کنند؟! این درست مثل این است که یک نفر لبو فروش بخواهد لبو بفروشد اما به نام گلابی تبلیغ کند.

آنچه مسلم است این است که اسلام در همه جا برای زن و مرد حقوق مشابهی وضع نکرده است، همچنانکه در همه موارد برای آنها تکالیف و مجازاتهای مشابهی نیز وضع نکرده است. اما آیا مجموع حقوقی که برای زن قرار داده ارزش کمتری دارد از آنچه برای مردان قرار داده؟ البته خیر، چنانکه ثابت خواهیم کرد.

در اینجا سؤال دومی پیدا می شود و آن اینکه علت اینکه اسلام حقوق زن و مرد را در بعضی موارد، نامشابه قرار داد چیست؟ چرا آنها را مشابه یکدیگر یا اینکه فقط مساوی باشد و مشابه نباشد. برای بررسی کامل این مطلب لازم است که در سه قسمت بحث کنیم:

۱- نظر اسلام درباره مقام انسانی از نظر خلقت و آفرینش

۲- تفاوتهایی که در خلقت زن و مرد هست برای چه هدفهایی است؟ آیا این تفاوتها سبب می شود که زن و مرد از لحاظ حقوق طبیعی و فطری وضع نامشابهی داشته باشند یا نه؟



۳- تفاوت‌های که در مقررات اسلامی میان زن و مرد هست که آنها را در بعضی قسمت‌ها در وضع

نامشابهی قرار می‌دهد براساس چه فلسفه‌ای است؟ آیا آن فلسفه‌ها هنوز هم به استحکام خود

باقی است یا نه؟

مقام زن در جهان بینی اسلامی

اما قسمت اول. قرآن تنها مجموعه قوانین نیست. محتویات قرآن صرفاً یک سلسله مقررات و

قوانین خشک بدون تفسیر نیست. در قرآن هم قانون است و هم تاریخ و هم موعظه و هم تفسیر

خلقت و هم هزاران مطلب دیگر قرآن همان طوری که در مواردی به شکل بیان قانون

دستورالعمل معین می‌کند در جای دیگر وجود و هستی را تفسیر می‌کند، راز خلقت زمین و

آسمان و گیاه و حیوان و انسان و راز موت‌ها و حیات‌ها، عزت‌ها و ذلت‌ها، ترقی‌ها و انحطاط‌ها، ثروت‌ها و

فقرها را بیان می‌کند.

قرآن کتاب فلسفه نیست، اما نظر خود را درباره جهان و انسان و اجتماع - که سه موضوع اساسی

فلسفه است - به طور قاطع بیان کرده است. قرآن به پیروان خود تنها قانون تعلیم نمی‌دهد و

صرفاً به موعظه و پند و اندرز نمی‌پردازد بلکه با تفسیر خلقت به پیروان خود طرز تفکر و جهان

بینی مخصوص می‌دهد. زیر بنای مقررات اسلامی درباره امور اجتماعی از قبیل مالکیت،

حکومت، حقوق خانوادگی و غیره همانا تفسیری است که از خلقت و اشیاء می‌کند.

از جمله مسائلی که در قرآن کریم تفسیر شده موضوع خلقت زن و مرد است. قرآن در این زمینه

سکوت نکرده و به یاقه گویان مجال نداده است که از پیش خود برای مقررات مربوط به زن

معرفی کنند. اسلام، پیشاپیش نظر خود را درباره زن بیان کرده است.

اگر بخواهیم ببینیم نظر قرآن درباره خلقت زن و مرد چیست، لازم است به مسأله سرشت زن و مرد - که در سایر کتب مذهبی نیز مطرح است - توجه کنیم. قرآن نیز در این موضوع سکوت نکرده است. باید ببینیم قرآن زن و مرد را یک سرشتی می داند یا دو سرشتی؛ یعنی آیا زن و مرد دارای یک طینت و سرشت می باشند و یا دارای دو طینت و سرشت؟ قرآن با کمال صراحت در آیات متعددی می فرماید که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر سرشت مردان آفریده ایم. قرآن درباره آدم اول می گوید: « همه شما را از یک پدر آفریدم و جفت آن پدر را از جنس خود او قرار دادیم» (سوره نساء آیه ۱) درباره همه آدمیان می گویند: « خداوند از جنس خود شما برای شما همسر آفرید» (سوره نساء و سوره نحل و سوره روم).

در قرآن از آنچه در بعضی از کتب مذهبی هست که زن از مایه ای پست تر از مایه مرد آفریده شده و یا اینکه به زن جنبه طفیلی و چپی داده اند و گفته اند که همسر آدم اول از عضوی از اعضای طرف چپ او آفریده شده، اثر و خبری نیست. علیهذا در اسلام نظریه تحقیر آمیزی نسبت به زن از لحاظ سرشت و طینت وجود ندارد.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته وجود داشته است و در ادبیات جهان آثار نامطلوبی بجا گذاشته است این است که زن عصر گناه است، از وجود زن شر و وسوسه بر می خیزد، زن شیطان کوچک است. می گویند که در هر گناه و جنایتی که مردان مرتکب شده اند زنی در آن دخالت داشته است. می گویند مرد در ذات خود از گناه مبرا است و این زن است که مرد را به گناه می کشاند. می گویند شیطان مستقیماً در وجود مرد راه نمی یابد و فقط از طریق زن است که مردان را می فریبند؛ شیطان زن را وسوسه می کند و زن مرد را می گویند آدم اول

که فریب شیطان را خورد و از بهشت سعادت بیرون رانده شد، از طریق زن بود؟ شیطان حوا را فریفت و حوا آدم را.

قرآن داستان بهشت آدم را مطرح کرده ولی هرگز نگفته که شیطان یا مار حوا را فریفت و حوا آدم را. قرآن نه حوا را به عنوان مسؤول اصلی معرفی می کند و نه او را از حساب خارج میکند قرآن می گوید: به آدم گفتیم خودت و همسرت در بهشت سکنی گزینید و از میوه های آن بخورید، می گوید « فوسوس لهما الشيطان » شیطان آندو را وسوسه کرد « وفدلیها بغرور » شیطان آندو را فریب راهنمایی کرد « وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین » یعنی شیطان در برابر هر دو سوگند یاد کرد که جز خیر آنها را نمی خواهد

به این ترتیب قرآن با یک فکر رایج آن عصر و زمان که هنوز در گوشه و کنار جهان باقیایی دارد، سخت به مبارزه پرداخت و جنس زن را از این اتهام که عنصر وسوسه و گناه و شیطان کوچک است مبرا کرد.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته است در ناحیه استعداد های روحانی و معنوی زن است؛ می گفتند زن به بهشت نمی رود، زن مقامات معنوی و الهی را نمی تواند طی کند، زن نمی تواند به مقام قرب الهی آنطور که مردان می رسند برسد. قرآن در آیان فراوانی تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست، به ایمان و عمل مربوط است، خواه از طرف زن باشد و یا از طرف مرد قرآن در کنار هر مرد بزرگ و قدیسی از یک زن بزرگ و تجلیل یاد کرده است. اگر همسران نوح و لوط را به عنوان پاکی زنانی ناشایسته برای شوهرانشان ذکر می کند، از زن فرعون به عنوان زن بزرگی که گرفتار مرد

پلیدی بوده است غفلت نکرده است. گویی قرآن خواسته است در داستانهای خود توازن را حفظ کند و قهرمانان داستانها را منحصر به مردان ننماید.

قرآن دربارهٔ مادر موسی می گوید: ما به مادر موسی وحی فرستادیم که کودک را شیر بدهد و هنگامی که برجان او بیمناک شدی او را به دریا بیفکن و نگران نباش که ما او را به وسی تو باز پس خواهیم گردانید.

قرآن دربارهٔ مریم، مادر عیسی، می گوید: کار او به آنجا کشیده شده بود که در محراب عبادت همواره ملائکه با او سخن می گفتند و گفت و شنود می کردند، از غیب برای او روزی می رسید، کارش از لحاظ مقامات معنوی آنقدر بالا گرفته بود که پیغمبر زمانش را در حیرت فرو برده، او را پشت سر گذاشته بود، زکریا در مقابل مریم مات و مبهوت مانده بود.

در تاریخ خود اسلام زنان قدیسیه و عالیقدر فراوانند. کمتر مردی است به پایهٔ خدیجه برسد، و هیچ مردی جز پیغمبر و علی به پایهٔ حضرت زهرا نمی رسد. حضرت زهرا بر فرزندان خود که امامند و بر پیغمبران غیر از خاتم الانبیاء برتری دارد. اسلام در سیر من الخلق الی الحق یعنی در حرکت و مسافرت به سوی خدا هیچ تفاوتی میان زن و مرد قائل نیست. تفاوتی که اسلام قائل است در سیر من الخلق است، در بازگشت از حق به سوی مردم و تحلم مسئولیت پیغامبری است که مرد را برای این کار مناسبتر دانسته است.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشت است، مربوط است به ریاضت جنسی و تقد تجرد و عزوبت. چنانکه می دانیم در برخی آیینها رابطهٔ جنسی ذاتاً پلید است. به عقیدهٔ پیروان آن آیینها تنها کسانی به مقامات معنوی نایل می گردند که همهٔ عمر مجرد زیست کرده باشند. یکی از پیشوایان معروف مذهبی جهان می گوید: « با تیشهٔ بکارت درخت ازدواج را

از بن برکند» همان پیشوایان ازدواج را فقط از جنبهٔ دفع افسد به فاسد اجازه می دهند؛ یعنی مدعی هستند که چون غالب افراد قادر نیستند با تجرد صبر کنند و اختیار از کفشان ربوده می شود و گرفتار فحشا می شوند و با زنان متعددی تماس پیدا می کنند، پس بهتر است ازدواج کنند تا با بیش از یک زن در تماس نباشند. ریشهٔ افکار ریاضت طلبی و طرفداری از تجرد و عزوبت، بدبینی به جنس زن است؛ محبت زن را جزء مفسد بزرگ اخلاقی به حساب می آورند. اسلام با این خرافه سخت نبرد کرد؛ ازدواج را مقدس و تجرد را پلید شمرد. اسلام دوست داشتن زن را جزء اخلاق انبیا معرفی کرد و گفت « من اخلاق الانبیاء حب النساء» پیغمبر اکرم می فرمود: من به سه چیز علاقه دارم: بوی خوش، زن، نماز، برتراند راسل می گوید: در همهٔ آیینها نوعی بدبینی به علاقهٔ جنسی یافت می شود مرگ در اسلام؛ اسلام از نظر مصالح اجتماعی حدود و مقرراتی برای این علاقه وضع کرده اما هرگز آن را پلید نشمرده است.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که دربارهٔ زن وجود داشته این است که می گفته اند زن مقدمهٔ وجود مرد است و برای مرد آفریده شده است.

اسلام هرگز چنین سخنی ندارد. اسلام اصل علت غایی را در کمال صراحت بیان می کند. اسلام با صراحت کامل می گوید زمینی و آسمان، ابر و باد، گیاه و حیوان، همه برای انسان آفریده شده اند اما هرگز نمی گوید زن برای مرد آفریده شده است. اسلام می گوید هر یک از زن و مرد برای یکدیگر آفریده شده اند. « هن لباس لکم و انتم لباس لهن» زنان زینت و پوشش شما هستند و شما زینت و پوشش آنها. اگر قرآن زن را مقدمهٔ مرد و آفریده برای مرد می دانست قهرا در قوانین خود این جهت را در نظر می گرفت ولی چون اسلام از نظر خلقت چیزی نظری ندارد و

زن را طفیلی وجود مرد نمی داند، در مقررات خاص خود درباره زن و مرد به این مطلب نظر نداشته است.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته درباره زن وجود داشته این است که زن را از نظر مرد یک شر و بلائی اجتناب ناپذیر می دانسته اند. بسیاری از مردان با همه بهره هایی که از وجود زن می برده اند او را تحقیر و مایه بدبختی و گرفتاری خود می دانسته اند. قرآن کریم مخصوصاً این مطلب را تذکر می دهد که وجود زن برای مرد خیر است، مایه سکونت و آرامش دل اوست.

یکی دیگر از آن نظریات تحقیر آمیز این است که سهم زن را در تولید فرزند بسیار ناچیز می دانسته اند. اعراب جاهلیت و بعضی از ملل دیگر مادر را فقط به منزله ظرفی می دانسته اند که نطفه مرد را - که بذر اصلی فرزند است - در داخل خود نگه می دارد و رشد می دهد. در قرآن ضمن آیاتی که می گوید شما را از مرد و زنی آفریدیم و برخی آیات دیگر در تفاسیر توضیح داده شده است، به این طرز تفکر خاتمه داده شده است.

از آنچه گفته شد معلوم شد اسلام از نظر فکر فلسفی و از نظر تفسیر خلقت، نظر تحقیر آمیزی نسبت به زن نداشته است بلکه آن نظریات را مردود شناخته است. اکنون نوبت این است که بدانیم فلسفه عدم تشابه حقوقی زن و مر چیست.

تشابه نه و تساوی آری

گفتیم اسلام در روابط و حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش می گذشته مغایرت دارد و با آنچه در جهان امروز می گذرد نیز مطابقت ندارد.

گفتیم از نظر اسلام این مسأله هرگز مطرح نیست که آیا زن و مرد و انسان متساوی در انسانیت هستند یا نه؟ و آیا حقوق خانوادگی آنها باید ارزش مساوی با یکدیگر داشته باشند یا نه؟ از نظر اسلام زن و مرد هر دو انسانند و از حقوق انسانی متساوی بهره مندند.

آنچه از نظر اسلام مطرح است این است که زن و مرد به دلیل اینکه یکی زن است و دیگری مرد، در جهات زیادی مشابه یکدیگر نیستند، جهان برای آنها یکجور نیست، خلقت و طبیعت آنها را یکنواخت نخواست است، و همین جهت ایجاب می کند که از لحاظ بسیاری از حقوق و تکالیف و مجازاتها وضع مشابهی نداشته باشند. در دنیای غرب، اکنون سعی می شود میان زن و مرد از لحاظ قوانین و مقررات و حقوق و وظایف وضع واحد و مشابهی به وجود آورند و تفاوتهای غریزی و طبیعی زن و مرد را نادیده بگیرند. تفاوتی که میان نظر اسلام و سیستمهای غربی وجود دارد در اینجاست. علیهذا آنچه اکنون در کشور ما میان طرفداران حقوق اسلامی از یک طرف و طرفداران پیروی از سیستمهای غربی از طرف دیگر مطرح است. مسأله وحدت و تشابه حقوق زن و مرد است نه تساوی حقوق آنها کلمه «تساوی حقوق» یک مارک تقلبی است که مقلدان غرب بر روی این ره آورد غربی چسبانیده اند.

این بنده همیشه در نوشته ها و کنفرانسها و سخنرانیهای خود از اینکه این مارک تقلبی را استعمال کنم و این فریضه را - که جز ادعای تشابه و تماثل حقوق زن و مرد نیست - به نام تساوی حقوق یاد کنم اجتناب داشته ام.

من نمی گویم در هیچ جای دنیا ادعای تساوی حقوق زن و مرد معنی نداشته و ندارد و همه قوانین گذشته و حاضر جهان حقوق زن و مرد را بر مبنای ارزش مساوی وضع کرده اند و فقط مشابهت را از میان برده اند.

خیر، چنین ادعایی ندارم. اروپای قبل از قرون بیستم بهترین شاهد است. در اروپای قبل از قرن بیستم زن قانوناً و عملاً فاقد حقوق انسانی بود؛ نه حقوقی مساوی با مرد داشت و نه مشابه با او. در نهضت عجولانه ای که در کمتر از یک قرن اخیر به نام زن و برای زن در اروپا صورت گرفت، زن کم و بیش حقوقی مشابه با مرد پیدا کرد، اما با توجه به وضع طبیعی و احتیاجات جسمی و روحی زن، هرگز حقوق مساوی با مرد پیدا نکرد زیرا زن اگر بخواهد حقوقی مساوی حقوق مرد و سعادت مساوی سعادت مرد پیدا کند راه منحصرش این است که مشابهت حقوقی را از میان بردارد، برای مرد حقوقی متناسب با مرد و برای خودش حقوقی قائل شود تنها از این راه است که وحدت و صمیمیت واقعی میان مرد و زن برقرار می شود و زن از سعادت مساوی با مرد بلکه بالاتر از آن برخوردار خواهد شد و مردان از روی خلوص و بدون شائبه اغفال و فریبکاری برای زنان حقوق مساوی و احیاناً بیشتر از خود قائل خواهند شد.

و همچنین من هرگز ادعا نمی کنم حقوقی که عملاً در اجتماع به ظاهر اسلامی ما نصیب زن می شد ارزش مساوی با حقوق مردان داشته است. بارها گفته ام که لازم و ضروری است به وضع زن امروز رسیدگی کامل بشود و حقوق فراوانی که اسلام به زن اعطا کرده و در طول تاریخ عملاً متروک شده به او باز پس داده شود، نه اینکه با تقلید و تبعیت کورکورانه از روش مردم غرب - که هزاران بدبختی برای خود آنها به وجود آورده - نام قشنگی روی یک فرضیه غلط بگذاریم و بدبختیهای نوع غربی را بر بدبختیهای نوع شرقی زن بیفزاییم. ادعای ما این است که عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودی که طبیعت زن و مرد را در وضع نامشابهی قرار داده است، هم با عدالت و حقوق فطری بهتر تطبیق می کند و هم سعادت خانوادگی را بهتر تأمین می نماید و هم اجتماع را بهتر به جلو می برد.



کاملاً توجه داشته باشید ما مدعی هستیم که لازمه عدالت و حقوق فطری و انسانی زن و مرد عدم تشابه آنها در پاره ای از حقوق است. پس بحث ما صد در صد جنبه فلسفی دارد، به فلسفه حقوق مربوط است به اصلی مربوط است به نام اصل «عدل» که یکی از ارکان کلام و فقه اسلامی است. اصل عدل همان اصلی است که قانون تطابق عقل و شرع را در اسلام به وجود آورده است؛ یعنی از نظر فقه اسلامی. و لااقل فقه شیعه - اگر ثابت شود که عدل ایجاب می کند فلان قانون باید چنین باشد نه چنان و اگر چنان باشد ظلم است و خلاف عدالت است، ناچار باید بگوییم حکم شرع هم همین است زیرا شرع اسلام طبق اصلی که خود تعلیم داده هرگز از محور عدالت و حقوق فطری و طبیعی خارج نمی شود.

علمای اسلام با تبیین و توضیح اصل «عدل» پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند. گو اینکه در اثر پیشامدهای ناگوار تاریخی نتوانستند راهی را که باز کرده بودند ادامه دهند. توجه به حقوق بشر و به اصل عدالت به عنوان اموری ذاتی و تکوینی و خارج از قوانین قرار دادی، اولین بار به وسیله مسلمانان عنوان شد؛ پایه حقوق طبیعی و عقلی را آنها بنا نهادند.

اما مقدر چنین بود که آنها کار خود را ادامه ندهند و پس از تقریباً هشت قرن دانشمندان و فیلسوفان اروپایی آن را دنبال کنند و این افتخار را به خود اختصاص دهند؛ از یک فلسفه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به وجود آورند و از سوی دیگر افراد و اجتماعات و ملتها را به ارزش حیات و زندگی و حقوق انسانی آنها آشنا سازند، نهضتها و حرکتها و انقلابها به وجود آورند و چهره جهان را عوض کنند.

به نظر من گذشته از علل تاریخی یک علت روانی و منطقه ای نیز دخالت داشت در اینکه مشرق اسلامی مسأله حقوق عقلی را که خود پایه نهاده بود دنبال نکند. یکی از تفاوت های روحیه شرقی

و غربی در این است که شرق تمایل به اخلاق دارد و غرب به حقوق، شرق شیفته اخلاق است و غرب شیفته حقوق، شرقی به حکم طبیعت شرقی خودش انسانیت خود را در این می شناسد که عاطفه بورزند، گذشت کند، هموعان خود را دوست بدارد، جوانمردی به خرج دهد اما غربی انسانیت خود را در این می بیند که حقوق خود را بشناسد و از آن دفاع کند و نگذارد دیگری به حریم و حقوق او پا بگذارد.

بشریت، هم به اخلاق نیاز دارد و هم به حقوق، انسانیت، هم به حقوق وابسته است و هم به اخلاق، هیچ کدام از حقوق و اخلاق به تنهایی معیار انسانیت نیست. دین مقدس اسلام این امتیاز بزرگ را دارا بوده و هست که حقوق و اخلاق را توأماً اموری اخلاقی «مقدس» شمرده می شوند، آشنایی با حقوق و دفاع از حقوق نیز «مقدس» و انسانی محسوب می شود و این داستان مفصلی دارد که اکنون وقت توضیح آن نیست.

اما روحیه خاص شرقی کار خود را کرد. با آنکه در آغاز کار حقوق و اخلاق را با هم از اسلام گرفت، تدریجاً حقوق را رها و توجهش را به اخلاق محصور کرد. غرض این است: مسأله ای که اکنون با آن روبرو هستیم یک مسأله حقوقی است، یک مسأله فلسفی و عقلی است، یک مسأله استدلالی و برهانی است، مربوط است به حقیقت عدالت و طبیعت حقوق. عدالت و حقوق قبل از آن که قانونی در دنیا وضع شود وجود داشته است. با وضع قانون نمی توان ماهیت عدالت و حقوق انسانی بشر را عوض کرد.

منتسکیو می گوید:

« پیش از آن که انسان قوانینی وضع کند روابط عادلانه ای براساس قوانین بین موجودات امکان پذیر بوده، وجود این روابط موجب وضع قوانین شده است. حال اگر بگوییم جز قوانین واقعی و

اولیه که امر و نهی می کنند هیچ امر عادلانه یا ظالمانه دیگر وجود ندارد، مثل این است که

بگویم قبل از ترسیم دایره تمام شعاعهای آن دایره مساوی نیستند»

هربارت اسپنسر می گوید:

« عدالت غیر از احساسات با چیزی دیگر آمیخته است که عبارت از حقوق طبیعی افراد بشر

است، و برای آنکه عدالت وجود خارجی داشته باشد باید حقوق و امتیازات طبیعی را رعایت و

احترام کنند.»

حکمای اروپایی که این عقیده را داشتند و درند فراوانند. حقوق بشر- که اعلانها و اعلامیه ها

برای آن تنظیم شد و موادی به عنوان حقوق بشر تعیین شد- از همین فرضیه حقوق طبیعی

سرچشمه گرفت؛ یعنی فرضیه حقوق طبیعی و فطری بود که به صوت اعلامیه های حقوق بشر

ظاهر شد.

و باز چنانکه می دانیم آنچه منتسکیو، اسپنسر و غیر آنها درباره عدالت گفته اند عین آن چیزی

است که متکلمین اسلام درباره حسن و قبح عقلی و اصل عدل گفته اند. در میان علمای اسلامی

افرادی بودند که منکر حقوق ذاتی بوده و عدالت را قراردادی می دانسته اند، همچنانکه در میان

اروپاییان نیز این عقیده وجود داشته است. هوبز انگلیسی منکر عدالت به صورت یک امر واقعی

است.

اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون

مضحک این است که می گویند متن اعلامیه حقوق بشر از مجلسین تصویب کرده اند، و چون

تساوی حقوق زن و مرد جزء مواد اعلامیه حقوق بشر است پس به حکم قانون مصوب مجلسین

زن و مرد باید دارای حقوقی مساوی یکدیگر باشند.

مگر متن اعلامیه حقوق بشر چیزی است که در صلاحیت مجلسین باشند که آن را تصویب یا رد کنند؟

محتویات اعلامیه حقوق بشر از نوع امور قراردادی نیست که قوای مقننه کشورها بتوانند آن را تصویب بکنند یا نکنند.

اعلامیه حقوق بشر حقوق ذاتی و غیر قابل سلب و غیر قابل اسقاط انسانها را مورد بحث قرار داده است، حقوقی را مطرح کرده است که به ادعای این اعلامیه لازمه حیثیت انسانی انسانها و دست توانای خلقت و آفرینش آنها را برای انسانها قرار داده است، یعنی مبدأ و قدرتی که به انسانها عقل و اراده و شرافت انسانی داده است این حقوق را هم طبق ادعای اعلامیه حقوق بشر به انسانها داده است.

انسانها نمی توانند محتویات اعلامیه حقوق بشر را برای خود وضع کنند و نه می توانند از خود سلب و اسقاط نمایند. از تصویب مجلسین و قوای مقننه گذشته یعنی چه؟!

اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون؛ باید به تصدیق فیلسوفان برسد نه به تصویب نمایندگان مجلسین نمی توانند با اخذ رأی و قیام و قعود، فلسفه و منطق برای مردم وضع کنند. اگر اینچنین است پس فلسفه نسبت اینشتاین را هم ببرند به مجلس و از تصویب نمایندگان بگذرانند، فرضیه وجود حیات در کرات آسمانی را نیز به تصویب برسانند. قانون طبیعت را که نمی شود از طریق تصویب قوانین قراردادی تأیید یا رد کرد.

مثل این است که بگویم مجلسین تصویب کرده اند که اگر گلابی را با سیب پیوند بزنند پیوندش می گیرد و اگر با توت پیوند بزنند نمی گیرد.

وقتی که چنین اعلامیه ای از طرف گروهی که خود از متفکرین و فلاسفه بوده اند صادر می شود، ملتها باید آن را در اختیار فلاسفه و مجتهدین حقوق خویش قرار دهند. اگر از نظر فلاسفه و متفکرین آن ملت مورد تأیید قرار گرفت، همه افراد ملت موظفند آنها را به عنوان حقایق فوق قانون رعایت کنند. قوه مقننه نیز موظف است قانونی برخلاف آنها تصویب نکند.

ملتهای دیگر تا وقتی که از نظر خودشان ثابت و محقق نشده که چنین حقوقی در طبیعت به همین کیفیت وجود دارد، ملزم نیستند آنها را رعایت کنند و از طرف دیگر این مسائل جزء مسائل تجربی و آزمایشی نیست که احتیاج به وسایل و لابراتور و غیره دارد و این وسایل برای اروپاییان فراهم است و برای دیگران نیست؛ شکافتن اتم نیست که رموز و وسایلیش در اختیار افراد محدودی باشد، فلسفه و منطق است، ابزارش مغز و عقل و قوه استدلال است.

اگر فرضاً ملتهای دیگر مجبور باشند در فلسفه و منطق مقلد دیگران باشند و در خود شایستگی تفکر فلسفی احساس نکنند، ما ایرانیان نباید اینچنین فکر کنیم ما در گذشته شایستگی خود را به حد اعلی در بررسیهای منطقی و فلسفی نشان داده ایم. ما چرا در مسائل فلسفی مقلد دیگران باشیم؟

عجبا! دانشمندان اسلامی آنجا که پای اصل عدالت و حقوق ذاتی بشر به میان می آید، آنقدر برایش اهمیت قائل می شوند که بدون چون و چرا به موجب قاعده تطابق عقل و شرع می گویند حکم شرع هم همین است، یعنی احتیاجی به تأیید شرعی نمی بینند اما امروز کار ما به آنجا کشیده که می خواهیم با تصویب نمایندگان صحت این مسائل را تأیید نماییم.

فلسفه را با کوپن نمیتوان اثبات کرد

از این مضحکتر این است که آنجا که می خواهیم حقوق انسانی زن را بررسی کنیم، به آراء پسران و دختران جوان مراجعه کنیم، کوپن چاپ کنیم و بخواهیم با پرکردن کوپن کشف کنیم

که حقوق انسانی چیست و آیا حقوق انسانی زن و مرد یک جور است و یا دو جور؟

به هر حال ما مسأله حقوق انسانی زن را به شکل علمی و فلسفی و براساس حقوق ذاتی بشری

بررسی می کنیم. می خواهیم ببینیم همان اصولی که اقتضا می کند انسانها به طور کلی دارای

یک سلسله حقوق طبیعی و خدادادی باشند، آیا ایجاب می کند زن و مرد از لحاظ حقوق

دارای وضع مشابهی بوده باشند یا نه؟ لذا از دانشمندان و متفکران و حقوقدانان واقعی کشور که

یگانه مرجع صلاحیتدار اظهار نظر در اینگونه مسائل می باشند درخواست می کنیم به دلایل ما با

دیدۀ تحقیق و انتقاد بنگرند موجب کمال امتنان اینجانب خواهد بود اگر مستدلاً نظر خود را در

تأیید یا رد این گفته ها ابراز نمایند.

برای بررسی این مطلب لازم است اولاً بحثی دربارهٔ اساس و ریشهٔ حقوق انسانی انجام دهیم و

سپس خصوص حقوق زن و مرد را مورد مطالعه قرار دهیم.

بد نیست قبلاً اشارهٔ مختصری به نهضتهای حقوقی قرون جدید که به نظریهٔ تساوی حقوق زن و

مرد منتهی شد بنماییم.

نگاهی به تاریخ حقوق زن در اروپا

« در اروپا از قرن ۱۷ به بعد به نام حقوق بشر زمزمه های آغاز شد. نویسندگان و متفکران قرن

۱۷ و ۱۸ افکار خود را دربارهٔ حقوق طبیعی و فطری و غیر قابل سلب بشر با پشتکار عجیبی

در میان مردم پخش کردند. ژان ژاک روسو و ولتر و منتسکیو از این دسته از متفکران و

نویسندگان اند. اولین نتیجهٔ عملی که از نشر افکار طرفداران حقوق طبیعی بشر حاصل شد این

بود که در انگلستان یک کشمکش طولانی میان هیأت محاکمه و ملت به وجود آمد. ملت موفق شد در سال ۱۴۸۸ میلادی پاره ای از حقوق اجتماعی و سیاسی خود را طبق یک اعلام نامه حقوق پیشنهاد کنند و مستر دارند»

نتیجه عملی بارز دیگر شیوع افکار در جنگهای استقلال امریکا علیه انگلستان ظاهر شد. سیزده مستعمره انگلستان در امریکای شمالی در اثر فشار و تحمیلات زیادی که در آنها وارد می شد سر به طغیان و عصیان بلند کردند و بالاخره استقلال خویش را به دست آوردند.

در سال ۱۷۷۶ میلادی کنگره ای در فیلادلفیا تشکیل شد که استقلال عمومی را اعلان و اعلامیه ای در این زمینه منتشر کرد و در مقدمه آن چنین نوشت:

« جمیع افراد بشر در خلقت یکسانند و خالق به هر فردی حقوق ثابت و لایتغیری تفویض فرموده است مثل حق حیات و حق آزادی، و علت غایی تشکیل حکومتها حفظ حقوق مزبور است و قوه حکومت و نفوذ کلمه او منوط به رضایت ملت خواهد بود...» (۲)

اما آنکه به نام « اعلامیه حقوق بشر» در جهان معروف شد آن چیزی است که پس از انقلاب کبیر فرانسه به نام اعلان حقوق منتشر شد این اعلامیه عبارت است از یک سلسله اصول کلی که در آغاز قانون اساسی فرانسه قید شده و جزء لاینفک قانون اساسی فرانسه محسوب می شود. این اعلامیه مشتمل است بر یک مقدمه و هفده ماده

ماده اول آن این است « افراد بشر آزاد متولد شده و مادام العمر آزاد مانده و در حقوق با یکدیگر مساویند...»

در قرن ۱۹ تحولات و افکار تازه ای در زمینه حقوق بشری در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی رخ داد که منتهی به ظهور سوسیالیسم و لزوم تخصیص منافع به طبقات زحمتکش و

انتقال حکومت از دست سرمایه دار به دست کارگر گردید. تا اوایل قرن بیستم هر چه در اطراف حقوق بشر بحث شده است مربوط است به حقوق ملتها در برابر دولتها و یا حقوق طبقات رنجبر و زحمتکش در برابر کارفرمایان و اربابان.

در قرن بیستم برای اولین بار مسأله « حقوق زن » در برابر حقوق مرد عنوان شد انگلستان - که قدیمترین کشور دموکراسی به شمار می رود- فقط در اوایل قرن بیستم برای زن و مرد حقوق مساوی قائل شد. دول متحده آمریکا با آنکه در قرن هجده ضمن اعلان استقلال به حقوق عمومی بشر اعتراف کرده بودند، در سال ۱۹۲۰

میلادی قانون تساوی زن و مرد را در حقوق سیاسی تصویب کردند و همچنین فرانسه در قرن بیستم تسلیم این امر شد.

به هر حال در قرن بیستم گروههای زیادی در همه جهان طرفدار تحول عمیقی در روابط مرد و زن از نظر حقوق و وظایف گردیدند. به عقیده اینها تحول و دگرگونی در روابط ملتها با دولتها و روابط زحمتکشان و رنجبران با کار فرمایان و سرمایه داران مادامی که در روابط حقوقی مرد و زن اصلاحاتی صورت نگیرد وافی به تأمین عدالت اجتماعی نیست.

از این رو برای اولین بار در اعلامیه جهانی حقوق بشر- که پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۸ میلادی ( ۱۳۲۷ هجری شمسی) از طرف سازمان ملل متحد منتشر شد- در مقدمه آن چنین قید شد:

« از آنجا که مردم ملل متحد ایمان خود را به حقوق بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجدداً در منشور اعلام کرده اند...»



تحول و بحران ماشینی قرن نوزدهم و بیستم و به فلاکت افتادن کارگران و بخصوص زنان بیش

از پیش سبب شد که به موضوع حقوق زن رسیدگی شود. در تاریخ البرماله، جلد ۶، صفحه ۳۲۸

می نویسد:

« تا زمانی که دولتها به احوال کارگران و طرز رفتار کارفرمایان با آن طبقه توجه نداشتند، سرمایه

داران هر چه می خواستند می کردند... صاحبان کارخانه ها زنان و کودکان خردسال را با مزد

بسیار کم به کار می گماشتند، و چون ساعات کار ایشان زیاده بود غالباً گرفتار امراض گوناگون

می شدند و در جوانی می مردند»

این بود تاریخچه مختصری از نهضت حقوق بشر در اروپا چنانکه می دانیم همه مواد اعلامیه

های حقوق بشر که برای اروپاییان تازگی دارد در چهارده قرن پیش در اسلام پیش بینی شده و

بعضی از دانشمندان عرب و ایرانی آنها را مقایسه به این اعلامیه ها در کتابهای خود آورده اند.

البته اختلافاتی در بعضی قسمتها میان آنچه در این اعلامیه ها آمده با آنچه اسلام آورده وجود

دارد و این خود یک بحث دلکش و شیرینی است؛ از آن جمله مسأله حقوق زن و مرد که اسلام

تساوی را می پذیرد اما تشابه و وحدت و یکنواختی را در زمینه حقوق زن و مرد نمی پذیرد.

حیثیت و حقوق انسانی

« از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر

آنان، اساس آزادی و عدالت و صلح را تشکیل می دهد.

از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه ای گردیده است که روح

بشریت را به عصیان وا داشته، و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان عقیده، آزاد و از ترس

و فقط فارغ باشند به عنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است.

از آنجا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد.

از آنجا که اساساً لازم است توسعه روابط دوستانه بین ملل را مورد تشویق قرار داد.  
از آنجا که مردم ملل متحد، ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجدداً در منشور اعلام کرده اند و تصمیم راسخ گرفته اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزادتر وضع زندگی بهتری به وجود آورند.  
از آنجا که ....

مجمع عمومی، این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام می کند تا جمیع افراد و همه ارکان اجتماع این اعلامیه را دائماً در مد نظر داشته باشند و مجاهدت کنند که به وسیله تعلیم و تربیت احترام این حقوق و آزادیها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین المللی، شناسایی و اجرای واقعی و حیاتی آنها، چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهای که در قلمرو آنها می باشد تأمین گردد...»  
جمله های طلایی بالا مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر است؛ مقدمه همان اعلامیه ای است که در باره اش می گویند: « بزرگترین توفیقی است که تا این تاریخ در طریق تأیید حقوق انسانی نصیب عالم بشریت شده است»

رویی هر کلمه و هر جمله آن حساب شده است و چنانکه در مقاله پیش گفتیم مظهر افکار چندین قرن فلاسفه آزادیخواه و حقوق شناس جهان است.

نکات مهم مقدمه اعلامیه حقوق بشر

این اعلامیه در ۳۰ ماده تنظیم شده است. بگذریم از اینکه بعضی مسائل در برخی مواد مکرر شده و یا لاقلاً ذکر یک مطلب در یک ماده از ذکر مندرجات بعضی مواد دیگر بی نیاز کننده است و یا بعضی مواد اعلامیه به مواد مختلفی قابل تجزیه است.

نکات مهم مقدمه این اعلامیه که شایسته است مورد توجه قرار گیرد چند تاست:

- ۱- بشر از یک نوع حیثیت و احترام و حقوق ذاتی غیر قابل انتقال برخوردار است.
  - ۲- حیثیت و احترام ذاتی بشر کلی و عمومی است، تمام افراد انسانی را در بر می گیرد، تبعیض بردار نیست، سفید و سیاه و بلند و کوتاه، زن و مرد یکسان از آن برخوردارند. همان طوری که در میان اعضای یک خانواده احدی نمی تواند گوهر خود را از سایر اعضا شریفتر و اصیلتر بداند، همه افراد بشر نیز که عضو یک خانواده بزرگتر و اعضای یک پیکر میباشند از لحاظ شرافت متساویند، هیچ کس نمی تواند خود را از فرد دیگر شریفتر بداند.
  - ۳- اساس آزادی و صلح و عدالت این است که همه افراد در عمق وجدان خود به این حقیقت (حیثیت و احترام ذاتی همه انسانها) ایمان و اعتراف داشته باشند.
- این اعلامیه می خواهد بگوید منشأ کلیه ناراحتیهایی که افراد بشر برای یکدیگر به وجود می آورند کشف کرده است. منشأ بروز جنگها و ظلمها و تجاوزها و اعمال وحشیانه افراد و اقوان نسبت به یکدیگر، عدم شناسایی حیثیت و احترام ذاتی انسانها است. این عدم شناسایی از طرف عده ای طرف مقابل را وادار به عصیان و طغیان می کند و از همین راه صلح و امنیت به خطر می افتد.

۴- بالاترین آرزویی که همه در راه تحقق بخشیدن به آن باید بکوشند، ظهور دنیایی است که در

آن آزادی عقیده و امنیت و رفاه مادی به طور کامل وجود داشته باشد؛ اختناق، ترس، فقر ریشه

کن شده باشد. مواد سی گانه اعلامیه برای تحقق بخشیدن به این آرزو تنظیم شده است.

۵- ایمان به حیثیت ذاتی انسانها و احترام به حقوق غیر قابل سلب و انتقال آنها تدریجاً به وسیله

تعلیم و تربیت باید در همه افراد به وجود آید.

مقام و احترام انسان احترام به انسانیت و آزادی و مساوات تنظیم شده و برای احیای حقوق بشر

به وجود آمده، مورد احترام و تکریم هر انسان با وجدانی است. ما مردم مشرق زمین از دیر زمان

از ارزش و مقام و احترام انسان دم زده ایم. در دین مقدس اسلام- چنانکه در مقاله پیش گفتیم-

انسان، حقوق انسان، آزادی و مساوات آنها نهایت ارزش و احترام را دارد. نویسندگان و تنظیم

کنندگان این اعلامیه و همچنین فیلسوفانی که در حقیقت الهام دهنده نویسندگان این اعلامیه

هستند، مورد ستایش و تعظیم ما می باشند. ولی چون این اعلامیه یک متن فلسفی است، به دست

بشر نوشته شده نه به دست فرشتگان، استنباط گروهی از افراد بشر است، هر فیلسوفی حق دارد

آن را تجزیه و تحلیل کند و احیاناً نقاط ضعفی که در آن می بیند تذکر می دهد.

این اعلامیه خالی از نقاط ضعف نیست ولی ما در این مقاله روی نقاط ضعف آن انگشت نمی

گذاریم، روی نقطه قوت آن انگشت می گذاریم

تکیه گاه این اعلامیه «مقام ذاتی انسان» است، شرافت و حیثیت ذاتی انسان است از نظر این

اعلامیه انسان به واسطه یک نوع کرامت و شرافت مخصوص به خود دارای سلسله حقوق و

آزادیا شده است که سایر جانداران به واسطه فاقد بودن آن حیثیت و شرافت و کرامت ذاتی، از

آن حقوق و آزادیها بی بهره اند. نقطه قوت این اعلامیه همین است.

تنزل و سقوط انسان در فلسفه های غربی

اینجاست که بار دیگر با یک مسأله فلسفی کهن مواجه می شویم: ارزیابی انسان، مقام و شرافت انسان نسبت به سایر مخلوقات، شخصیت قابل احترام انسان. باید پرسیم آن حیثیت ذاتی انسان که منشأ حقوقی برای انسان گشته و او را از اسب و گاو و گوسفند و کبوتر متمایز ساخته چیست؟ و همین جاست که یک تناقض واضح میان اساس اعلامیه حقوق بشر از یک طرف و ارزیابی انسان در فلسفه غرب از طرف دیگر نمایان می گردد.

در فلسفه غرب سالهاست که انسان از ارزش و اعتبار افتاده است. سخنانی که در گذشته درباره انسان و مقام ممتاز وی گفته می شد و ریشه همه آنها در مشرق زمین بود، امروز در اغلب سیستمهای فلسفه غربی مورد تمسخر و تحقیر قرار می گیرد. انسان از نظر غربی تا حدود یک ماشین تنزل کرده است، روح و اصالت آن مورد انکار واقع شده است. اعتماد به علت غایی و هدف داشتن طبیعت یک عقیده ارتجاعی تلقی می گردد.

در غرب از اشرف مخلوقات بودن انسان نمی توان دم زد، زیرا به عقیده غرب عقیده به اشرف مخلوقات بودن انسان و اینکه سایر مخلوقات طفیلی انسان و مسخر انسان می باشند ناشی از یک عقیده بطلمیوسی کهن درباره هیئت زمین و آسمان و مرکزیت زمین و گردش کرات آسمانی به دور زمین بوده، با رفتن این عقیده جایی برای اشرف مخلوقات بودن انسان باقی نمی ماند. از نظر غرب، اینها همه خودخواهیایی بوده است که در گذشته دامنگیر بشر شده است. بشر امروز متواضع خودخواهیایی بوده است که در گذشته دامنگیر بشر شده است. بشر امروز متواضع و فروتن است، خود را مانند موجودات دیگر بیش از مشتی خاک نمی داند، از خاک پدید آمده و به خاک باز می گردد و به همین جا خاتمه می یابد.

غربی متواضعانه روح را به عنوان جنبه ای مستقل از وجود انسان و به عنوان حقیقی قابل بقا نمی شناسد و میان خود و گیاه و حیوان از این جهت فرقی قائل نمی شود. غربی میان فکر و اعمال روحی و میان گرمای زغال سنگ از لحاظ ماهیت و جوهر تفاوتی قائل نیست؛ همه را مظاهر ماده و انرژی می شناسد. از نظر غرب صحنه حیات برای همه جانداران و از آن جمله انسان میدانی خونینی است که نبرد لاینقطع زندگی آن را به وجود آورده است. اصل اساسی حاکم بر وجود جانداران و از آن جمله انسان اصل تنازع بقاست. انسان همواره می کوشد خود را در این نبرد نجات دهد. عدالت و نیکی و تعاون و خیر خواهی و سایر مفاهیم اخلاقی و انسانی همه مولود اصل اساسی تنازع بقا می باشد و بشر این مفاهیم را به خاطر حفظ موقعیت خود ساخته و پرداخته است.

از نظر برخی فلسفه های نیرومند غربی انسان ماشینی است که محرک او جز منافع اقتصادی نیست. دین و اخلاق و فلسفه و علم و ادبیات و هنر همه رو بناهای هستند که زیر بنای آنها طرز تولید و پخش و تقسیم ثروت است؛ همه اینها جلوه ها و مظاهر جنبه ای اقتصادی زندگی انسان است. خیر، این هم برا انسان زیاد است؛ محرک و انگیزه اصلی همه حرکتها و فعالیتهای انسان عوامل جنسی است. اخلاق و فلسفه و علم و دین و هنر همه تجلیات و تظاهرات رقیق شده و تغییر شکل داده عامل جنسی وجود انسان است.

من نمی دانم اگر بناست منکر هدف داشتن خلقت باشیم و باید معتقد باشیم که طبیعت جریانات خود را کورکورانه طی می کند، اگر یگانه قانون ضامن حیات انواع جاندارها تنازع بقا و انتخاب اصلح و تغییرات کاملاً تصادفی است و بقا و موجودیت انسان مولود تغییرات تصادفی و بی هدف و یک سلسله جنایات چند میلیون سالی است که اجداد وی نسبت به انواع دیگر روا داشته

تا امروز به این شکل باقی مانده است، اگر بناست معتقد باشیم که انسان خود نمونه ای است از ماشینهایی که اکنون خود به دست خود می سازد، اگر بناست اعتقاد به روح و اصالت و بقای آن خودخواهی و اغراق و مبالغه درباره خود باشد، اگر بناست انگیزه و محرک اصلی بشر در همه کارها امور اقتصادی یا جنسی یا برتری طلبی باشد، اگر بناست نیک و بد به طور کلی مفاهیم نسبی باشند و الهامات فطری و وجدانی سخن یاهو شمرده شود، اگر انسان جنساً بنده شهوات و میلیهای نفسانی خود باشد و جز در برابر زور سر تسلیم خم نکند، و اگر ... چگونه می توانیم از حیثیت و شرافت انسانی و حقوق غیر قابل سلب و شخصیت قابل احترام انسان دم بزنیم و آن را اساس و پایه همه فعالیتهای خود قرار دهیم؟!

غرب درباره انسان دچار تناقض شده است

در فلسفه غرب تا آنجا که ممکن بوده و به حیثیت ذاتی انسان لطمه وارد شده و و مقا انسان پایین آمده است دنیای غرب از طرفی انسان را از لحاظ پیدایش و عللی که او را به وجود آورده است، از لحاظ هدف دستگاه آفرینش درباره او، از لحاظ ساختمان و تار و پود وجود و هستی اش، از لحاظ انگیزه و محرک اعمالش، از لحاظ وجدان و ضمیرش، تا این اندازه او را پایین آورده که گفتیم.

آنگاه اعلامیه بالا بلند درباره ارزش و مقام انسان و حیثیت و کرامت و شرافت ذاتی و حقوق مقدس و غیر قابل انتقالش صادر می کند و همه افراد بشر را دعوت می کند که به این اعلامیه بالا بلند ایمان بیاورند.

برای غرب لازم بود اول در تفسیری که از انسان می کند تجدید نظری به عمل آورد، آنگاه اعلامیه های بالا بلند در زمینه حقوق مقدس و فطری بشر صادر کند. من قبول دارم که همه

فلاسفه غرب انسان را آنچنان که شرح داده شد تفسیر نکرده اند؛ عده زیادی از آنها انسان را کم و بیش آنچنان تفسیر کرده اند که شرق تفسیر می کند. نظر من طرز تفکری است که در اکثریت مردم غرب به وجود آمده و مردم جهان را تحت تأثیر قرار داده است.

اعلامیه حقوق بشر را باید کسی صادر کند که انسان را در درجه ای عالتر از یک ترکیب مادی ماشینی می بیند، انگیزه ها و محرک های انسان را منحصر به امور حیوانی و شخصی نمی داند، برای انسان وجدان انسان قائل است. اعلامیه حقوق بشر را باید شرق صادر کند که به اصل « انی جاعل فی الارض خلیفه» ایمان دارد و در انسان نمونه ای از مظاهر الوهی سراغ دارد. کسی باید دم از حقوق بشر بزند که در انسان آهنگ سیر و سفری تا سرمنزل « یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه» قائل است.

اعلامیه حقوق بشر شایسته آن سیستمهای فلسفی است که به حکم « و نفس و ماسویها فالهمها فجورها و تقواها» در سرشت انسان تمایل به نیکی قائلند.

اعلامیه حقوق بشر را باید کسی صادر کند که به سرشت بشر خوشبین است و به حکم « لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» آن را معتدلترین و کاملترین سرشتهای می داند.

آنچه شایسته طرز تفکر غربی در تفسیر انسان است، اعلامیه حقوق بشر نیست بلکه همان طرز رفتاری است که غرب عملاً درباره انسان روا می دارد؛ یعنی کاشتن همه عواطف انسانی، به بازی گرفتن ممیزات بشری. تقدم سرمایه بر انسان، اولویت پول بر بشر، معبود بودن ماشین، خدایی ثروت، استثمار انسانها، قدرت بی نهایت سرمایه داری، که اگر احياناً یک نفر میلیونر ثروت خود را برای بعد از خودش به سگ محبوبش منتقل کند آن سگ احترامی مافوق احترام



انسانها پیدا می کنند، انسانها در خدمت یک سگ ثروتمند به عنوان پیشکار، منشی، دفتردار  
استخدام می شوند و در مقابل او دست به سینه می ایستند و تعظیم می کنند.

غرب، هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را

مسأله مهم اجتماع بشر در امروز این است که بشر به تعبیر قرآن « خود » را فراموش کرده است،  
هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را مسأله مهم این است که «خود» را تحقیر کرده  
است، از درون بینی و توجه به باطن و ضمیر غافل شده و توجه خویش را یکسره به دنیای  
حسی و مادی محدود کرده است. هدفی برای خود جز چشیدن مادیات نمی بیند و نمی داند،  
خلقت را عبث می انگارد، خود را انکار می کند، روح خود را از دست داده است. بیشتر  
بدبختیهای امروز بشر ناشی از این طرز تفکر است و متأسفانه نزدیک است جهانگیر شود و  
یکباره بشریت را نیست و نابود کند. این طرز تفکر درباره انسان سبب شده که هر چه تمدن  
توسعه پیدا می کند و عظیم تر می گردد، متمدن به سوی حقارت می گراید، این طرز تفکر  
درباره انسان موجب گشته که انسانهای واقعی راهمواره در گذشته باید جستجو کرد و دستگاه  
عظیم تمدن امروز به ساختن هر چیز عالی و دست اول قادر است جز به ساختن انسان.

گاندی می گوید:

« غربی برای آن مستحق دریافت لقب خدایی زمین است که همه امکانات و موهبتهای زمینی را  
مالک است. او به کارهای زمینی قادر است که ملل دیگر آنها را در قدرت خدا می دانند. لکن  
غربی از یک چیز عاجز است و آن تأمل در باطن خویش است. تنها این موضوع برای اثبات  
پوچی درخشندهگی کاذب تمدن جدید کافی است.

تمدن غربی اگر غریبان را مبتلا به خوردن مشروب و توجه به اعمال جنسی نموده است، به خاطر

این است که غربی به جای «خویشتن جویی» در پی نسیان و هدر ساختن خویشتن است.

... قوه عملی او بر اکتشاف و اختراع و تهیه وسایل جنگی، ناشی از افراد غربی از «خویشتن»

است نه قدرت و تسلط استثنایی وی بر خود... ترس از تنهایی و سکوت، و توسل به پول،

غربی را از شنیدن ندای باطن خود عاجز ساخته و انگیزه فعالیت‌های مداوم او همینهاست. محرک

او در فتح جهان، ناتوانی او در «حکومت به خویشتن» است به همین علت غربی پدید آورنده

آشوب و فساد در سراسر دنیاست.. وقتی انسان روح خود را از دست بدهد، فتح دنیا به چه درد

او می خورد... کسانی که انجیل به آنان تعلیم داده است که در جهان مبشر حقیقت و محبت و

صلح باشند، خودشان در جستجوی طلا و برده به هر طرف روانند، به جای اینکه مطابق تعالیم

انجیل در مملکت خداوند در جستجوی بخشش و عدالت باشند، برای تبرئه سینات خود از حربه

مذهب استفاده می کنند و به جای نشر کلام الهی، بر سر ملته بمب می ریزند»

و به همین علت اعلامیه حقوق بیش از همه و پیش از همه از طرف خود غرب نقض شده است.

فلسفه ای که غرب عملاً در زندگی طی می کند، راهی جز شکست اعلامیه حقوق بشر باقی نمی

گذارد.

درآمدی بر جهانی شدن

تعریف جهانی شدن براساس بازسازی زمان، مکان و فضا که به دنبال خود بحرانهای متعددی از جمله هویت و معنا را در پی داشته است، بازگو کننده تعبیر جدیدی از این پدیده به شمار می رود که در نوع خود در تاریخ بشریت بی سابقه بوده است. تحت این شرایط عملاً ما با جهانی شدن های گوناگونی مواجه می شویم که البته دارای تعاملاتی با یکدیگر نیز می باشند.

گرچه پدیده جهانی شدن را در طول تاریخ در قالب مذاهب، مکاتب رویکردها و ایدئولوژیهای گوناگون مشاهده کرده ایم، ولی ریشه جهانی شدن کنونی را باید در ظهور سرمایه داری و متعاقب آن حدوث دارای فضایی محدود و بسته و اصولاً درون گرا بود، ولی برعکس ماهیت سرمایه داری برون گرا بوده به گونه ای که بقای آن شدیداً به تسخیر بازارها، صدور کالا و سرمایه، تهیه مواد خام و نیروی کار ارزان و رقابت بستگی داشته است. لازم به توضیح است که کلیه فعالیت های مزبور عملاً در محیط بین المللی صورت می گیرند. از اینرو می توان گفت که سرمایه داری، بین المللی ترین نظامی است که تاکنون بشر به خود دیده است.

از لحاظ تاریخی پس از آنکه سرمایه داری بسیاری از موانع مذهبی، سیاسی و حقوقی را برای رشد و گسترش خود از میان برداشت و به صورت یک نیروی بلامنازع در قرن نوزدهم ظاهر گشت. ناگهان در نیمه دوم قرن مزبور ( به ویژه پس از ۱۸۸۹) به طور خیلی جدی از سوی انترناسیونال دوم به چالش کشیده شد. تا آنجا که این نظام برای جلوگیری از رشد عوامل تحدید کننده قدرت خویش مجبور به اعطای امتیازاتی به طبقه کارگر گردید و از طریق انجام یک سلسله اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مانع از حدوث انقلاب در نواحی مختلف شد.

پس از تأسیس اولین دولت سوسیالیستی جهان در روسیه در سال ۱۹۱۷ و تشکیل بین الملل سوم

**جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید**

( کمیترن) عملاً فعالیت های سازمان مزبور تحت کنترل یک بازیگر رسمی حکومتی یعنی اتحاد جماهیر شوروی درآمد، به گونه ای که هر یک از دولت های سرمایه داری غرب می توانستند از طریق چانه زنی و مذاکره با شوروی محدودیت هایی را برای فعالیت انترناسیونال سوم ( کمیترن) در سرزمین ها و مستعمرات خویش به وجود آورند.

با ورود به دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ رقابت میان سه مکتب و ایدئولوژی لیبرالیسم، کمونیزم و فاشیسم، وقوع جنگ جهانی دوم را در پی داشت که سرانجام با حذف فاشیسم از صحنه رقابت و شکل گیری نظام دو قطبی، مجدداً دو ایدئولوژی سرمایه داری و سوسیالیسم که داعیه جهانی کردن هنجارها و الگوهای رفتاری مورد نظر خویش را داشتند، در مقابل یکدیگر به صف آرای پرداختند.

در دوران جنگ سرد به عل وجود نظام دوبلوکی و مرزبندیهای سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی، عملاً موضوع جهانی شدن با تحدیدات عدیده ای مواجه بود به گونه ای که آثار این وضعیت را در تفاسیر مضیق از منشور ملل متحد در ارتباط با جنگ و صلح، طرفداری از حقوق بین الملل انگلوساکن، حقوق بین الملل سوسیالیستی، حقوق بین الملل اسلامی، حقوق بین الملل جهان سوم ( در چارچوب عدم تعهد)، همچنین در رابطه با دفاع از حقوق بشر و موارد نقض آن و موضوع قبول اصل همبستگی نیروهای مبارز به جای پذیرش اصل موازنه قدرت مشاهده کرده ایم.

بدین ترتیب نظام دوبلوکی دوران جنگ سرد شرایطی را به وجود آورده بود که طی آن به واسطه کشیدن مرزهای سیاسی، ایدئولوژیکی و مالا امنیتی، فضاهای محدود و اندکی را برای تبیین

رفتارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهانی ایجاد می کرد. چنین وضعیتی سبب می گردد تا آنچه را که امروز از "جهانی شدن" مستفاد می شود، قابل اطلاق نباشند.

فروپاشی نظام دو قطبی باعث شد تا مرزهای ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک سابق از میان رفته و نه تنها به گفته "فوکویاما" ناظر پایان تاریخ باشیم، بلکه در عین حال به واسطه تراکم زمان و مکان به پایان رسیدن جغرافیا را نیز تجربه کنیم. براین اساس بسیاری از موضوعات مانند حقوق بشر، مسایل زیست محیطی و جز اینها که سابقاً در قالب بیانیه ها، قطعنامه ها، آموزه های و اعلامیه و به صورت یک آرمان و آرزو با صفت "جهانی" در دوران جنگ سرد و قبل از آن مطرح می شد، اینک شکل عینی تری بخود می گیرند.

به هر حال نظم جهانی "تصنعی" دهه های گذشته در حال فروپاشی است و به جای آن هنوز نظم عادلانه ای ظهور پیدا نکرده است. نکته حائز اهمیت این است که نباید تحولات کنونی را زودگذر و با شرایط ایجاد شده پس از جنگ دوم جهانی مقایسه نمود. زیرا نظم نوین مستقر پس از دوران جنگ همچنان براساس همان الگوها و هنجارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نشأت گرفته از عصر روشنگری استوار بود که طی آن تصور می شد ایجاد یک فرهنگ انسانی عام گرا بر پایه اندیشه های عقلای کار ساده ای بود. در حالیکه نگرش خطی به تحولات نشان داد که درسایه خرد علمی لزوماً انسان به رهایی نمی رسد. این وضعیت انسان را در موقعیتی قرار می داد تا یکی از این دو راه را برگزیند: یا انسان میباید بر طبیعت استیلا پیدا می کرد، در غیر این صورت طبیعت بر او مستولی می شد.

بنابراین ملاحظه می کنیم که نظم نوین جهان پس از جنگ دوم جهانی که در چارچوب نظام دو قطبی و فضای جنگ سرد و با قواعد بازی خاص خود تعریف می گردید، همچنان در جهت

تداوم و استمرار عصر روشنگری و براساس اصالت دادن به دولت- ملت استوار بود. در حالیکه "جهانی شدن" که امروزه از آن یاد می شود بسیاری از الگوهای رفتاری گذشته را زیر سؤال برده و در بخش های مختلف زندگی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی ساختار شکنی می کند. تحت این شرایط نگرش های گذشته به دولت، جامعه، توسعه، امنیت، هویت و جز اینها را نوعی ناقص دیدن جهان تصور می نماید. بنابراین شاید بتوان گفت که دنیای پس از جنگ سرد بیشتر به آنچه که هست شبیه است تا هر چیز دیگری.

#### مختصات جهانی شدن

برای آنکه بتوان میان روندهای جهانی شدن در گذشته و حال تمایز قایل شد، ضروری است ویژگی های آن را با همان پیچیدگی ها و تناقض های خاص خود مورد بررسی قرار دهیم تا شاید طرح این بحث به درک مطالعه پدیده جهانی شدن کمک کند.

نکته نخست این است که اصولاً نباید پدیده جهانی شدن را به سادگی در قالب یک استراتژی، برنامه و پروژه که از سوی قدرتهای بزرگ صنعتی طراحی شده تصور کرد. بلکه برعکس بنظر می رسد که آن یک پدیده لجام گسیخته ای باشد که بدون نقشه و قطب نما به پیش می رود و جوامع گوناگون را به صور مختلف تحت تأثیر خود قرار می دهد. بدیهی است جوامع پیشرفته به علت برخورداری از توانایی های بالای اقتصادی، فن آوری، سیاسی و فرهنگی به مراتب بهتر و به نحو مؤثرتری قدر به بهره گیری از این پدیده برله منافع خویش می باشند. کما اینکه امروزه در عصر جهانی شدن برخی از دولت های جنوب ( هند، مالزی، سنگاپور و جز اینها) نیز توانسته اند از فرصت های ایجاد شده حداکثر بهره برداری را کرده و گام های مؤثری را در جهت رونق اقتصادی خویش بردارند. از طرفی تحت تأثیر پدیده جهانی شدن بسیاری از دولت های شمال

من جمله ایالات متحده آمریکا با بحران های جدی در زمینه های مشارکت سیاسی، مسئولیت، حقوق، وظایف، دیپلماسی، امنیت، استراتژی دفاعی و نظامی و مسائل زیست محیطی و جز اینها مواجه شده اند. در ابعاد اقتصادی و مالی گاه بانک های مرکزی اینگونه جوامع عملاً به صورت گروگان های در دست شرکت های چند ملیتی می باشند. همچنین امروزه یکی از معضلات عمده قدرت های بزرگ در عصر جهانی شدن برخورداری از زرادخانه اتمی، سیلوهای موشکی گسترده و وسایل پیچیده حمل سلاحهای استراتژیک، ولی در عین حال ناتوانی در تعیین هدف و استراتژی مشخص است. زیرا در دوران جنگ سرد نیروی اتمی به صورت یک وسیله قدرت سیاسی (نه قدرت مخرب در خودش) تعریف می شد. در حالی که در عصر جهانی شدن عملاً یک سیاست هسته ای معین و واقعی وجود ندارد. به واسطه آنکه شرایطی را که تحت آن سلاح های اتمی باید مورد استفاده قرار بگیرند. به مراتب مبهم تر از گذشته است.

برای مثال در دوران رقابتهای انتخاباتی سال ۲۰۰۰ ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا، جرج بوش نامزد جمهوریخواهان، رقیب دموکرات خود (کلیتون) را متهم به فقدان استراتژی مشخص نظامی کرد. همچنین در همین راستا مادلین آلبرایت وزیر خارجه دولت کلیتون دولت خود را متهم به نداشتن سیاست و استراتژی مشخص در عرصه سیاست بین الملل کرد واقعیت این اسیت که به واسطه شرایط ایجاد شده پس از جنگ سرد، دولت های ایالات متحده آمریکا اعم از دموکرات یا جمهوریخواه با معضل معنا دادن به رفتارهای امنیتی، استراتژیک، نظامی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به ویژه در عرصه سیاست بین الملل و سیاست خارجی مواجه بوده اند. زیرا دیپلماسی این کشور حداقل مدت شش دهه براساس وجود خطر کمونیزم بین الملل شکل گرفته بود. به گونه ای که عوامل امنیت زا و امنیت زا ذر چارچوب منافع ملی، در این راستا تعریف می

شدند. ولی در عصر جهانی شدن دیگر روسیه نمی تواند مانند شوروی دوران جنگ سرد برای ایالات متحده آمریکا دارای عملکرد هویتی باشد که این خود مشکلات عدیده ای را برای طراحی سیاست خارجی این دولت در عصر جهانی شدن به وجود می آورد.

نباید فراموش کرد که به هر حال جهانی شدن و پایان جنگ سرد فرصت هایی را برای قدرت های بزرگ صنعتی ایجاد نموده است که از آن جمله می توان به ظهور بازارهای جدید در ورای پرده آهنین اشاره کرد. زیرا مرزهای متصلب ایدئولوژیکی دوران جنگ سرد مانع از ورود به عرصه های ممنوعه می شد.

از دیگر آثار جهانی شدن که عمدتاً جوامع توسعه یافته صنعتی را تحت تأثیر خود قرار داده است، افزایش روز افزون دهها بازیگر غیر حکومتی و سهم شدن آنها در اقتدار و تصمیم گیری های حکومتی است. تحت این شرایط دیگر دولت ها انحصار جذب وفاداری شهروندان را نداشته و مردم به راحتی حاضر به مشارکت در زمینه امنیت ملی (خدمت سربازی) نمی باشند. بگونه ای که در اغلب موارد دولت ها درصدد لغو خدمت زیر پرچم و به کارگیری افراد حرفه ای برای امور نظامی و انتظامی هستند. نتیجه این وضعیت از هم گسستگی میان عناصر متشکله شهروندی (مشارکت، حقوق، مسئولیت و هویت) است. مجموعه این جریانات باعث مختل شدن رابطه سنتی میان شهروندان و دولت گردیده و ضمن مرکزیت زدایی از دولت سبب می شود تا این نهاد قابلیت تجهیز کنندگی سابق خود را از دست بدهد.

یکی دیگر از پیامدهای جهانی شدن در جوامع توسعه یافته صنعتی شمال، دگرگونی در نقش و عملکرد نهادهای واسطه تشکیل دهنده جامعه مدنی نظیر اتحادیه ای صنفی، سندیکاها و احزاب سیاسی است. در بسیاری از اینگونه جوامع مردم به این نتیجه رسیده اند که نهادهای سنتی مزبور



نمی توانند مانند سابق در تبیین خواستهها و تبدیل آنها به سیاست نقش مؤثری داشته باشند. آنان معتقدند که در بسیاری از موارد تقاضاهایشان در لابلای دیوانسالاریها گم شده و از این رو به ایجاد گروههای "موردی" (زیست محیطی، رفاهی، صلح، اشتغال و جز اینها) مبادرت می ورزند. در اغلب موارد عدم یا کاهش حمایت مردم از نهادهای سنتی مزبور (که معمولاً با عدم پرداخت حق عضویت همراه است) به حدی جدی است که دولت ها مجبورند برای ادامه حیات و بقای نهادهایی چون احزاب سیاسی به آنها کمک مالی نمایند.

تجزیه عناصر شهروندی در عصر جهانی شدن در جوامع شمال باعث کاهش روز افزون تمایل مردم به مشارکت سیاسی (از جمله شرکت در انتخابات ملی و محلی) گردیده است. برای مثال تقریباً یک هفته قبل از برگزاری انتخابات سال ۲۰۰۰ ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا، تظاهرات گسترده ای توسط جوانان در شهر سیاتل برپا گردید که طی آن تظاهر کنندگان سازو کارهای دموکراسی (از جمله رأی دادن و انتخابات) را که میراث نیاکانشان می باشند مورد انتقاد قرار دادند.

همچنین باید خاطر نشان ساخت که تاکنون بیشترین و جدی تری مخالفت ها و تظاهرات بر علیه پدیده جهانی شدن عمدتاً در کشورهای شمال بوده است تا جنوب شاید بتوان از پاره ای جهات به این نتیجه رسید که جوامع شمال بیشتر در معرض این پدیده قرار گرفته اند، بنابراین اثر و پیامدهای آن برای مردم شمال ملموس تر است.

به هر حال به سادگی نمی توان برای جهانی شدن مرکز ثقل و نیز مکان مشخصی را در نظر گرفته و آن را فرصتی مطلق مختص شمال و تهدیدی مطلق برای جنوب تصور کرده بلکه بحث

اصلی این است که تا چه اندازه ای دولت های گوناگون قادر به کاهش تهدیدات و تبدیل آن به فرصت می باشند؟

البته نباید فراموش کرد که در اغلب موارد برخی از قدرتهای بزرگ (من جمله ایالات متحده آمریکا) سعی دارند تا به مردم جهان اینگونه القاء نمایند که مبدع و مجری پدیده جهانی شدن هستند و این در حالی است که خود این جوامع با مشکلات و بحران های خیلی جدی مواجه می باشند. به دنبال فروپاشی نظام دو قطبی، ایالات متحده آمریکا سعی نمود عصر جدید را در چارچوب "نظم نوین جهانی" تعریف کند. در حالیکه پدیده جهانی شدن و رای تحدید آن در قالب یک استراتژی ملی بوده است. چنین نگاه تقلیل گرایانه ای به پدیده جهانی شدن به معنای ناقص دیدن تحولات شگرف در سیاست بین الملل می باشد. نظیر این برخورد را در رابطه با مسئله حقوق بشر ملاحظه می کنیم. در حالیکه موضوع حقوق بشر در قالب اعلامیه ها، منشور ملل متحد و کنوانسیون های بین المللی مطرح شده است، ایالات متحده آمریکا و برخی از دولت های غربی مساعی لازم را به عمل می آورند تا اولاً آن را در حد یک استراتژی در سیاست خارجی خود تقلیل دهند و ثانیاً از آن به عنوان حربه ای برای تحت تأثیر قرار دادن سایر جوامع خارجی خود تقلیل دهند و ثانیاً از آن به عنوان حربه ای برای تحت تأثیر قرار دادن سایر جوامع به ویژه کشورهای جنوب استفاده کنند. ولی واقعیت امر چیز دیگری است زیرا امروزه دهها نهاد غیر حکومتی در داخل و خارج از ایالات متحده آمریکا این دولت را متهم به نقض حقوق بشر نموده و از این جهت دولت مزبور کارنامه درخشانی ندارد. تا آنجایی که اخیراً ایالات متحده آمریکا از کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد اخراج گردید. در سایه جهانی شدن این دولت شدیداً تحت فشار مجامع بین المللی برای رعایت مفاد حقوق بشر در داخل و خارج قرار دارد

بدین ترتیب ملاحظه می کنیم که عوامل بازدارنده دوران جنگ سرد جهت اجرای مفاد حقوق بشر رو به افول گذارده و این مقوله دیگر نمی تواند مانند سابق قربانی خواسته ها و منافع درون بلوکی و قطب بندی ها شود. تحت این شرایط تفسیر موسع از منشور ملل متحد ( تحت تأثیر جهانی شدن) باعث حساس ساختن جامعه بین المللی و افکار عمومی جهانی نسبت به موارد نقض حقوق بشر می گردد.

نکته دوم در مورد مطالعه جهانی شدن مربوط به آشنایی از موقعیت جوامع گوناگون از لحاظ استقرار در طبقه بندی های پیشامدرن، مدرن و پسامدرن می باشد. زیرا برحسب اینکه هر یک از جوامع در کدامیک از طبقه بندی های مزبور قرار بگیرند، می توان موقعیت دقیق آنها را در عرصه سیاست بین الملل در عصر جهانی شدن مورد ارزیابی قرار داد. بنابراین در این راستا درجه توسعه و توسعه نیافتگی و کیفیت گذر از مرحله دولت و ملت سازی می تواند وضعیت دولت ها را در عرصه سیاست بین الملل مشخص کند. زیرا همانطور که قبلاً به آن اشاره نمودیم شهروندان اغلب جوامع پسامدرن ( که اینک از لحاظ فرهنگ سیاسی فرآیند فراماتریالیزم را تجربه می کنند) به مثابه گذشته نسبت به نهاد های سنتی نظیر احزاب سیاسی، سندیکاها و اتحادیه های صنفی وفادار نیستند و ترجیح می دهند تا فعالیت های خویش را در چارچوب گروههای "موردی" انجام دهند تحت این شرایط دیگر در عصر جهانی شدن برای بسیاری از شهروندان جوامع مزبور برخورداری و دسترسی به کانال های سنتی تبیین و تجمیع خواست ها یک آرزو و آرمان به شمار نمی رود. این در حالی است که بسیاری از جوامع مدرن در تکاپو برای تأسیس احزاب سیاسی و نهادهای صنفی اند تا بدین طریق بتوانند در شکل دادن به سیاست عمومی نقش آفرینی کنند بدین ترتیب ملاحظه می شود که در میان عناصر متشکله شهروندی ( حقوق،

وظایف، مسئولیت، مشارکت و هویت) در جوامع پسامدرن تجزیه ای رخ داده به نحوی که دیگر نمی توان مانند گذشته این عناصر را در ترکیب و آمیزش با یکدیگر تحت بررسی قرار داد. در حالیکه برعکس در جوامع مدرن سعی بر این است تا حفظ رابطه تعاملی میان این عناصر متشکله شهروندی خللی در روابط میان شهروندان با یکدیگر و شهروندان و دولت پدید نیاورد.

لازم به یادآوری است که از لحاظ موقعیت دولت در عصر جهانی شدن با وضعیت های گوناگون مواجه می شویم. به صورتی که جوامع پسامدرن به علت پشت سرگذاوردن تجربه "وستفالیایی" دولت قادر به ارائه تعاریف مجدد از مفاهیمی چون اقتدار، حاکمیت، مشروعیت، استقلال و جز اینها می باشند. تحت این شرایط رابطه سنتی میان کارائی، استقلال و اقتدار بهم خورده به گونه ای که این قبیل دولت ها می توانند با سهم کردن دیگران در حاکمیت و اقتدار خویش و نیز سهم شدن در اقتدار و حاکمیت دیگران در شرایط وابستگی متقابل بر کارائی خود بیافزایند و نسبت به درخواستهای شهروندان پاسخگو باشند. در حالی که جوامع وستفالیایی (مدرن) و ماقبل وستفالیایی (پیشامدرن) به واسطه عدم گذر از فرآیند ملت و دولت سازی و گذر ناقص از این فراگرد همواره به رابطه "منطقی" میان استقلال، مشروعیت، حاکمیت و اقتدار می اندیشند و سهم کردن دیگران را در اقتدار "تام" خویش به منزله خدشه دارد کردن اعتبار و استقلال خود تعبیر می کنند. از آنجایی که برای رسیدن به همگرایی در عصر جهانی شدن می باید از پشتتازهای توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برخوردار بود و سهم شدن در اقتدار و حاکمیت دیگران مستلزم دارا بودن تساهل بالای سیاسی و فرهنگی است، بنابراین وجود چنین شرایطی را می باید علی الاصول در جوامع فرا وستفالیایی جستجو کرد.

در عصر جهانی شدن جوامع پیشرفته شمال برای احراز موقعیت مناسب تر در عرصه سیاست بین الملل و نیز به منظور به حداقل رسانیدن درجه آسیب پذیری خویش و نیز افزایش توان پاسخگویی از اقتدار تام خود صرفنظر کرده و آن را به نهادهای فوق ملی واگذار می کنند. این قبیل جوامع بهره مندی از امنیت و درجه پاسخگویی بیستر را در سایه وجود وابستگی متقابل تلقی می کنند. براین اساس و همچنین به دلیل ارائه تعاریف مجدد از اقتدار، حاکمیت، استقلال و جز اینها دولت مفهوم وستفالیای خود را در اینگونه جوامع از دست داده و جالب اینکه همانطور که برای اولین بار دولت-ملت در شکل وستفالیایش در غرب تأسیس شد اینک نیز در عصر جهانی شدن در آنجا زودتر از سایر مناطق تغییر ماهیت می دهد. در حالی که همزمان در بسیاری از جوامع مدرن همچنان روی رابطه میان استقلال، حاکمیت، مشروعیت، اقتدار و کارآیی تأکید گردیده و سعی می شود عناصر شهروندی در شکل جدائی ناپذیرش مورد توجه قرار گیرد بنابراین تصادفی نیست که در عصر جهانی شدن درجه همگرایی در میان جوامع مدرن و پیشامدرن در سطح پایینی قرار داشته باشد، زیرا دولت های اینگونه جوامع به علت فقدان پیشنیازهای لازم ( اقتصاد مکمل، درجه بالای تساهل سیاسی و فرهنگی، ساختار دموکراتیک) حاضر به تفویض داوطلبانه اقتدار خویش به یک نهاد فوق ملی نمی باشند و این نوع الگوهای رفتاری را براساس نظریه های وابستگی و امپریالیستی ارزیابی می کنند. هر چند عملاً در بسیاری از موارد به واسطه گسترش ارتباطات با وجود عدم تمایل داوطلبانه برای واگذاری اقتدار، مرزهای ملی اینگونه جوامع نفوذ پذیرتر و حاکمیت آنها به مراتب محدودتر از گذشته می باشد. در حالیکه در دوران جنگ سرد بسیاری از جوامع جنوب می توانستند مکانی برای خود در جهان پیدا کنند، ولی در عصر جهانی شدن این گروه از دولت ها نه تنها نمی توانند به راحتی جایگاه

خود را در عرصه سیاست بین الملل پیدا نمایند، بلکه قادر نیستند از طریق دسترسی به دنیا  
یکپارچگی داخلی خود را حفظ کنند.

با توجه به طبقه بندی جوامع ملاحظه می کنیم از لحاظ قابلیت تجهیزاتی عملاً جوامع پسامدرن به  
میزان قابل توجهی در عصر جهانی شدن توان تجهیزاتی خود را به ویژه در ارتباط با جنگ از  
دست داده اند و بنابراین سعی می شود به جای بهره گیری از نیرو انسانی از فن آوریهای پیشرفته  
استفاده شود به همین دلیل در اغلب موارد دولت ها برای لغو خدمت سربازی و به کارگری  
پرسنل نظامی حرفه ای تحت فشار قرار می گیرند این در حالیست که به طور نسبی جوامع  
پیشامدرن و مدرن از قابلیت تجهیزاتی بالایی بخصوص در ارتباط با جنگ برخوردارند. در  
حقیقت فرآیند جهانی شدن را میتوان با وضعیت گذر جوامع از حالت سنتی به مدرن مقایسه  
کرد. یعنی همانگونه که در برابر حالت عام گرایانه ملی، زیر سیستم ها در اشکال مختلف قبیله  
ای و عشیره ای از خود واکنش نشان می دهند و نگران از دست دادن هویت خویش می باشند.  
نظیر این تقابل را بین عام گرایی جهانی و ویژگی های ساختاری جوامع گوناگون مشاهده می  
کنیم که می تواند مشکلات میان شهرها و روستاهای جهان را در مقیاسی وسیع تر مطرح سازد و  
همانطوری که روند سریع نوسازی باعث مهاجرت روستائیان به شهرهای بزرگ می شد، که  
نوعی احساس عدم امنیت و هویت باختگی را با خود به همراه داشته و منجر به آتومیزه شدن (Atomization)  
می گردد، در برخورد با جنبه های عام گرایانه جهانی شدن نیز با واکنش های  
متفاوتی در میان جوامع گوناگون مواجه می شویم که مسلماً به واسطه تفاوت فاحش میان  
فرهنگ جهانی و ویژگی های فرهنگی و اجتماعی جوامع جنوب با مقاومت های شدیدتری در  
مقایسه با جوامع شمال برخورد می کنیم. زیرا نگرانی جوامع جنوب عمدتاً از ترس به حاشیه

فرستاده شدن و ازد دست دادن هویت می باشد. به همین دلیل پارهی ای از جوامع در برابر جهانی شدن از خود مقاومت نشان می دهند، گروهی آثار و پیامدهای آن را راحت قبول کرده و بالاخره برخی دیگر از جوامع سعی می کنند به نحوی از انحاء میان ویژگی های ساختاری خویش و جهانی شدن سازواری ایجاد نمایند. در عصر مدرنیته، ایدئولوژی می توانست در شرایط سرگشتگی، احساس عدم امنیت، و آتمیزه شدن و هویت باختگی، به فرد سروسامانی دهد و او را به آرامش فرا خواند. در حالی که در عصر جهانی شدن به واسطه به هم ریختن سه مقوله وحدت، بنیاد و غایت، ایدئولوژی کارکرد یکپارچه کنندگی دوران جنگ سرد را از دست داده و نمی تواند آرامش را به فرد بازگرداند. به همین دلیل عملاً با حرکت های واگرایانه و گریز از مرکز اقوام و ملیت های گوناگون در درون یک واحد سیاسی بزرگتر مواجه می شویم.

به هر صورت نباید انتظار داشت که در عصر جهانی شدن کلیه جوامع دارای شناخت کافی از قواعد بازی بین المللی بوده و به یک نسبت به فضاهای مجازی جدید دسترسی داشته باشند. تحت این شرایط عملاً با دو گروه از جوامع سروکار داریم: گروه نخست متشکل از جوامعی می باشند که توانسته اند خود را براحتی با این شرایط جدید انطباق داده (مانند هند، مالزی، سنگاپور و جز اینها) و تحول در مفاهیم را در عرصه سیاست بین الملل (مانند دولت های اروپای غربی) بپذیرند. ولی دسته دوم جوامعی هستند که از انعطاف لازم برای درک مفاهیم جدید برخوردار نبوده و همچنان الگوهای رفتاری اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی را براساس قواعد بازی دوران جنگ سرد تعریف و تبیین می کنند. ضمناً اینگونه جوامع از ورود به این فضای جدید مجازی (که امکانات فوق العاده زیادی را در اختیار آنها قرار داده و می تواند

تهدیدات را به فرصت ها تبدیل نماید ) وحشت دارند. طبیعی است در عصر جهانی شدن دیاالوگ میان این دو گروه از جوامع با مشکلات عدیده ای همراه است.

نکته سومی را که می باید در مطالعه فرآیند جهانی شدن مورد توجه قرار داد، بی اعتبار شدن برخی از معیارهای توسعه یافتگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. در حالی که در دوران جنگ سرد شاخص های توسعه در چارچوب استراتژی ملی و برای هر یک از واحدهای سیاسی به صورت جداگانه در نظر گرفته می شد، لکن در عصر جهانی شدن توسعه یافتگی براساس گشودن باب گفتگو با دیگران، برقراری ارتباط با فضای مجازی، دسترسی به بازارهای جدید، کسب و پردازش اطلاعات مرود ارزیابی قرار می گیرد. قبل از ورود به عرصه جهانی شدن، حفظ دولت ملی و مصون ماندن آن از بحران های گوناگون یک فضیلت بود. تحت این شرایط به واسطه حاکم بودن پارادایم واقع گرایی، بر قدرت نظامی، عقلانیت و بازیگری منحصر به فرد دولت در عرصه سیاست بین الملل تأکید زیادی می شد. در حالی که در فرآیند جهانی شدن این نوع نگاه به توسعه به منزله ناقص دیدن جهان تلقی می گردد. زیرا براین اساس علاوه بر دولت به عنوان بازیگر اصلی عملاً سایر بازیگران قومی، مذهبی، نژادی، زبانی و جز اینها در جامعه حضور دارند. ولی تأکید بر یکپارچگی و اجتناب از واگرایی سبب می شود تا توسعه یافتگی سیاسی و اجتماعی را براساس عبور از بحران های گوناگون توصیف نمائیم. در چارچوب مدرنیته عمدتاً از ناسیونالیسم به عنوان عاملی برای یکپارچگی یاد می شود. تحت این شرایط علی الاصول خرده ناسیونالیسم ها می باید در ناسیونالیسم کلان مستحیل شوند. در حالی که ناسیونالیسم دارای کارکردهای واگرایانه نیز می باشد که برای نمونه می توان به تجزیه امپراطوریهای عثمانی، اطیش- مجارستان، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی اشارت



داشت. تجربه پس از جنگ سرد نشان داد که جوامع چند ملیتی که تحت تأثیر فضای ایدئولوژیک و نیز دو قطبی با فشار و ارباب محکوم به زندگی در کنار یکدیگر بودند و یا ملت هایی که به واسطه وجود فضای حاکم با زور و اجبار از یکدیگر جدا مانده بودند، با ورود به فرآیند جهانی شدن به ترتیب در جهت واگرایی و نیز همگرایی گرایش پیدا نمودند. برای نمونه می توان به وحدت دو آلمان و نیز دو یمن اشاره کرد.

یکی از معیارهایی که برای ارزیابی توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تا قبل از پایان جنگ سرد مورد توجه قرار می گرفت، بررسی توانایی هایی چون استخراجی، نمادی، تلفیقی، تنظیمی و جز اینها بود. امروزه در عصر جهانی شدن قابلیت استخراجی نظام عمدتاً در نتیجه بیرونی و بین المللی آن بررسی می شود براین اساس باید دید که یک دولت تا چه اندازه می تواند از امکانات بالقوه و یا بالفعلی که جهانی شدن به ارمغان آورده است، بهره برداری کند. همان طور که خاطر نشان ساختیم دولت ها جملگی همه در موقعیتی نیستند که قادر به استفاده از این فرصت ها باشند. موضوع فرار مغزها، جلب سرمایه گذاری های خارجی و داخلی، اخذ مالیاتها و عوارض، بسیج نیروها و جز اینها می توانند نمونه هایی از توانایی های استخراجی نظام به شمار روند.

در ارتباط با توانایی های تنظیمی که عمدتاً به تنظیم روابط میان مردم با یکدیگر و یا کارگزاران حکومتی مربوط می شود، وضعیت در جوامع گوناگون به اشکال مختلف می باشد. زیرا با توجه به روند تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جوامع رابطه دولت و جامعه متفاوت خواهد بود. تحت این شرایط بحث بزرگ و برای کارهای بزرگ بسیار کوچک است. برخی معتقدند که در عصر جهانی شدن در مصاف میان دولت و مردم، بازی با حاصل جمع صفر حاکم

نوبده بلکه برنده اصلی بازیگران غیر حکومتی نظیر شرکت های چند ملیتی می باشند. زیرا در چنین شرایطی دولت و نیز مردم به میزان قابل توجهی اقتدار خود را از دست خواهند داد. بدین ترتیب درچارچوب توانایی تنظیمی به برقراری نظمی نوین میان دولت و شهروندان نیازمندیم. زیرا در اغلب موارد عناصر شهروندی (مانند هویت، مشارکت، حقوق و وظایف) یکپارچگی خود را از دست داده اند و از این ور باید به ارائه تعاریف جدیدی از این رابطه مبادرت ورزید. زمانی رابطه فرد و دولت در جوامع غربی براساس ویژگیهای جامعه مدنی مورد تجزیه و تحلیل قرار می گرفت. لکن اینک نهادهای سنتی تشکیل دهنده جامعه مدنی اعتبار و اهمیت خود را از دست داده و در بسیاری از موارد نهادهای جدیدی که قادر به تبیین و تجمع خواست های مردم باشند، ظهور نکرده ند. بنابراین به علت مرکزیت زدایی از دولت ( تحت تأثیر روند جهانی شدن) می باشد قابلیت های تنظیمی را براساس رابطه تعاملی میان بخش ها و موارد گوناگون و در چارچوب یک نظام دموکراتیک کثرت گرا( نه نظام دموکراتیک اجتماعی) مورد ارزیابی قرار داد.

در رابطه با بررسی توانایی های سمبلیک در عصر جهانی شدن باید خاطر نشان سازیم که در دوران جنگ سرد به واسطه وجود وحدت، بنیاد و غایت، سمبل ها می توانستند به معنا دادن به الگوهای رفتاری اقتصادی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی کمک کرده و در بسیاری از موارد باعث تقویت توانایی های تجهیز کنندگی دولت شوند. تحت این شرایط نظام سیاسی می توانست از طریق ارتباط دادن داده های سمبلیک به قابلیت های سمبلیک بر مشروعیت و مقبولیت خویش بیافزاید. ولی با ورود به عصر جهانی شدن و تشدید چالش میان ناسیونالیسم کلان و ناسیونالیسم های خرد، عملاً وجه کلان دولت انحصار سمبلیک خود را از دست داده و عملاً با نوعی تکثیر

سمبلیک مواجه می شویم. بدین ترتیب در این وضعیت تعاملات میان نظام سیاسی و محیطش به گونه ای نیست که لزوماً باعث مشروعیت بخشیدن به داده های نظام شود. ایدئولوژیک بودن دوران جنگ سرد شرایطی را به وجود می آورد تا در طی آن دولت ها به زبان سمبلیک با یکدیگر همکاری، رقابت و ستیز داشته باشند. براین اساس سمبل ها می توانستند دوست و دشمن را از یکدیگر متمایز ساخته و به اتحادها و ائتلافهای بین المللی معنا بخشند. در عصر جهانی شدن به علت مرکزیت زدایی از دولت، در اغلب موارد سمبل های وحدت، یکپارچگی، مشروعیت و اقتدار کارکردهای گذشته خود را از دست داده اند. در حالی که در دوران جنگ سرد هر یک از این گونه سمبل ها می توانستند به صورت عوامل هویت ساز عمل کنند.

نکته چهارم ارتباط دادن ناکارایی نظام های سیاسی به پدیده جهانی شدن است. گاهی بی کفایتی و ناکارآمدی دولت ها نشأت گرفته از سوء مدیریت به حساب جهانی شدن گذاشته می شود. در حالی که در عصر نو سازی و نیز دوران قبل از آن فقر، بیماری، بیکاری و جز اینها وجود داشته است. بنابراین لزوماً به سادگی نمی توان عامل رشد بالای اقتصادی را در مناطقی از جهان و برعکس توسعه نیافتگی را در سایر نواحی ناشی از جهانی شدن تصور کرد. از زمان سپری شدن جنگ سرد برخی از جوامع از شرایط مناسب تر و گروهی دیگر از وضعیت نامطلوب تر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برخوردار شده اند که مجموعه این دستاوردها و نیز ناکامی ها را نمی توان به راحتی صرفاً به پدیده جهانی شدن نسبت داد. آنچه مسلم است در فردای فروپاشی نظام دو قطبی می باید انتظار تغییرات و دگرگونی های عظیمی را در عرصه سیاست های داخلی و سیاست بین الملل داشت. زیرا در دوران جنگ سرد به واسطه رقابت شدید دو ابرقدرت و بلوک بندی ها بسیاری از کشورهای جهان سوم بر حسب برخورداری از موقعیت ژئوپلیتیک و

ژئواستراتژیک، دارای امکاناتی برای چانه زنی و گرفتن امتیاز بودند. ولی پایان جنگ سرد و تغییر در قواعد بازی بین المللی بسیاری از اینگونه دولت ها را به حال خود گذاشته است. همانگونه که قبلاً خاطر نشان ساختیم جهانی شدن نه فرصت مطلق و نه تهدید مطلق به شمار می آید. در صورتی که دولت ها قادر به ارزیابی صحیح و واقعی پدیده جهانی شدن باشند و بتوانند نقاط ضعف و قوت خویش را به درستی بشناسند، در این صورت جهانی شدن فرصت های فوق العاده اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و امنیتی را در اختیار آنها خواهد گذاشت که در نوع خود در تاریخ بی سابقه است. تحت این شرایط نظام سیاسی می باید از آمادگی کافی برای اصلاحات ساختارهای داخلی خویش برخوردار باشد تا بتواند با انعطاف بیشتر از طریق تعریف مجدد مفاهیم دوران جنگ سرد بر حجم تعاملات میان ساختارهای گوناگون بیافزاید. بدین ترتیب ناسازواری و عدم قابلیت تطابق با شرایط دگرگون شونده بین المللی و داخلی، همچنین عدم پذیرش تغییر در قواعد بازی و اصرار بر حاکم بون الگوها، هنجارها و ارزش های دوران جنگ سرد و نظام دو قطبی، می تواند زیانهای جبران ناپذیری را برای جوامع در پی داشته باشد. بهر صورت جهانی شدن یک نوع چالش است و باید به نحوی از انحاء در جهت مصلحت عامه از آن بهره برداری نمود.

بالاخره نکته آخری که می باید در بررسی جهانی شدن به آن پرداخت، اهمیت نقش دولت می باشد. آنچه مسلم است شکل دولت - ملت برخاسته از « وستفاليا » در حال دگرگونی است. ویژگی هایی که برای دولت در شکل کلاسیک آن در نظر گرفته می شد عبارت بود از: وجود یک جامعه ارضی، عضویت اجباری، بر خورداری از اقتدار غایی، استقلال و حاکمیت و همچنین سهم بودن اعضا در یک ملیت مشترک. بدیهی است با تحولات شگرفی که در عرصه تکنولوژی

و ارتباطات رخ داده است و نیز با توجه به افزایش روز افزون وابستگی متقابل میان واحدهای سیاسی نباید انتظار داشت که دولت دارای همان مختصات گذشته باشد. در عین حال نمی توان تصور کرد که علیرغم سهم شدن برخی از بازیگران غیر حکومتی در فعالیت های دولت، این نهاد سنتی اهمیت و نقش خود را از دست بدهد. شاید بهتر باشد موضوع را به این صورت مطرح کنیم که از عصر وستفالیای که دولت به مفهوم امروزی آن پا به عرصه وجود گذارد در تحت شرایط گوناگون از جمله حدود بحرانیها، جنگها، انقلابها، افزایش انتظارات رو به تزاید شهروندان برای فراهم کردن امکانات رفاهی، ناتوانی مردم در قبول مسئولیت ها و جز اینها مستمراً بر حجم وظایف دولت ها افزوده شده است تا آنجا که دیگر این نهاد سنتی به تنهایی قادر به پاسخگویی به نیازها و خواستها نمی باشد و از این رو شرایط ایجاب می کند که برای حل پاره ای از این معضلات ( مبارزه با ایدز، مواد مخدر، آلودگی محیط زیست، فقر، محرومیت، نابرابری و جز اینها) از نهادهای غیر حکومتی و سازمانهای بین المللی کمک گرفت. زیرا طبیعی است انجام این مهم به تنهایی از عهده نظام حکومتی برنیامده و تحقق خواست های مزبور تشریک مساعی جامعه بین المللی را طلب می کند. چنانچه تحت این شرایط بتوانیم اجزای متشکله دولت (اقتدار، حاکمیت، استقلال و جز اینها) را دوباره تعریف نمائیم یعنی برای مثال به رابطه میان استقلال، کارآیی و مشروعیت بمانابه گذشته نگاه نکنیم، در این صورت باید این انتظار را داشته باشیم که دولت دیگر براساس همان شکل « وستفالیای » گذشته خود تعریف نشود.

نظیر این وضعیت را در ارتباط با نهادهای صنفی، سندیکاها، اتحادیه ها و احزاب سیاسی مشاهده می نمائیم. به گونه ای که بسیاری از شهروندان در جوامع غربی وجود نهادهای مزبور را

برای تأمین خواست های خویش کافی نمی دانند تا آنجائی که برای جبران نیازهای مالی و بقای این نهادها، دولت ها مجبور به کمک به آنها می باشند.

همچنین علیرغم تشدید حرکت های گریز از مرکز واگرائی ها در درون دولت های چند ملیتی، قومی، زبانی، مذهبی و نژادی، مجدداً هر یک از اقوام مزبور در مرحله غایبی پس از چالش و کشمکش با حکومت مرکزی در آرزوی تأسیس نهادی بنام «دولت» برای خویش بسر می برند. بهمین دلیل دبیر کل سابق سازمان ملل متحد تعداد بازیگران رسمی حکومتی را در دهه اول قرن بیستم ویکم چهار صد دولت تخمین زده بود.

از آنجایی که فرآیند جهانی ناموزون می باشد. بنابراین عملاً با نوعی «واهمرایی» مواجه هستیم. زیرا در حالی که در جوامع اروپایی دولت ها در یکدیگر ادغام می شوند، در نواحی کمتر توسعه یافته ناظر شکل گیری خرده دولت ها می باشیم.

به هر حال دولت ها هنوز انحصار نظامی را در اختیار داشته و به نمایندگی از سوی ملت های خویش در مجامع و سازمانهای بین المللی شرکت می نمایند. در بسیاری از موارد دولت ها فعالیت بازیگران غیر حکومتی را تحت نظر و کنترل داشته و بازیگران مزبور مجبور به رعایت قوانین و مقرراتی می باشند که از سوی دولت ها وضع گردیده اند. تحت این شرایط هنوز دولت ها با وجود فرسایش اقتدار نسبت به حفظ قدرت قانونی خود در چارچوب حاکمیت ملی مصرند.

منابع

- 1- Cassels, Alen: Ideology & International Relations in the Modern World  
, Roulledge, (London, 1996)
- 2- Lister, Ian: the Cold War, Methuen, ( London, 1974 and also).  
فونتن، آندره " تاریخ جنگ سرد" جلد اول و دوم. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی ( نشر نو،  
تهران ۱۳۶۴)

3- Laidi, Zaki: a World Without Meaning, Translated by June Burnham and  
Jenny Coulon, Routledge, ( London, 1998)

۴- قوام، عبدالعلی، "درآدی برفراماتریالیسم". دانشنامه شماره ۳۴ و ۳۵، پائیز و زمستان ۱۳۷۸

5- Thomas, Caroline and Wilkin, Peter: Globalization and the South,  
Macmilian Press, Ltd, G.B. 1997

۶- قوام، عبدالعلی، موقعیت دولت و شهروندان در عصر جهانی شدن، "سیاست خارجی، تهران  
پائیز ۱۳۸۰

7- Axtmann, Roland: Globalization and Europe, ( London 1998.)

8-Burbach, Roger, Nunez: Orlando and Kagarlitsky, Boris: Globalization  
and its Discontents , Pluto Press, (London 1997)

همچنین مراجعه شود به :

قوام عبدالعلی، "بحران معنا در عصر جهانی شدن". سیاست خارجی، تهران پائیز ۱۳۷۹

9-Seitz, John: Global Issttes , Blackwell, Massachusetts, 1995

10- Mansbach, Richard: Global Puzzle , Houghton Mifflin Co, MA, 1997

11- Albrow, Martin : The Global Age, Polity Press, Cambridge, 1996

## جهانی شدن و گفتمان جهان اسلام

در آراء بسیاری از متفکران غربی و اسلامی جهان اسلام به عنوان واقعیتی منسجم، یکپارچه و همگون معرفی شده است. اما به نظر می رسد این واژه بیش از هر واژه دیگری که در گفتمان علوم انسانی تفوق دارند دچار ابهام است. یکی از دلایل آنکه جهان اسلام به عنوان مقوله ای یکدست و نفوذناپذیر تلقی شده است را باید در تعریف سلبی آن جست. بنا به روایت یا سپرس، تضاد و رویارویی مسلمانان با غرب مسیحی به دوران باستان باز می گردد. در اندیشه غرب، شرق (مسلمان) سرزمین کوتاه بینی، خرافه پرستی، فقر و.. به حساب آمده است و از سوی دیگر از جانب مسلمانان نیز غرب محل غروب خورشید، سرزمین تاریکی و ظلمت، .. نام گرفته است. اما در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹، وقتی مدرنیته به عنوان واقعیتی آشکار و غیر قابل اغماض خود را بر مسلمانان تحمیل کرد، جهان اسلام بیش از هر زمان دیگری مصداق خویش را یافت. از این به بعد «جهان اسلام» به گفتمانی خطاب شد که در مقابل سیطره «غرب» خویش را تعریف می کرد.

از آن پس به این سو مسلمانان در حال تجربه گزاره های صدق، کلمات نهایی و گفتمان متعالی مختلفی بودند و گاهی در مقابل این سیطره غرب رو به هماهنگی کامل با آن پیش رفته اند و زمانی دیگر از جدای کامل سخن گفته اند.

اما در دهه های اخیر با ظهور جریانی به نام «جهانی شدن» تقریر کنندگان گفتمان «جهان اسلام» بیش از پیش به تکاپوی تعریف هویتی جدید از خود و دیگری برآمده اند.

آیا «جهان اسلام» توانایی تطبیق خود را با جریان جهانی شدن داراست، آیا جهانی شدن به معنای بسط سکولاریزم و برون راندن گفتمان متعالی همچون اسلام از بطن گفتمان های علوم



انسانی نیست؟ آیا جهانی شدن شکل و چهره ای جدید از همان جریان مسلط غربی شدن و جهانشمولی ارزش های غربی نیست یا آیا همچنان که در یدا به آن معتقد است جهانی شدن نیز نوعی خود محوری، انانیت و متافیزیک حضور غرب نیست که در پی تسلط بر سرزمین های دیگر، از دهکده جهانی دفاع می کند و...؟!

در پاسخ به سوالی از نوع بالا، برآیند تا باز روایتی از گفتمانهای مسلط بر پیکره جهان اسلام از اوایل قرن ۱۸ و ۱۹ به این سو به کاوش در چهره گشایی از هزار توی جهان اسلام در یک دنیای جهانی شده پردازیم. و از سه منظر درون دینی، جامعه شناختی و روابط بین الملل «واقعیت» یا «وانموده ای» به نام جهان اسلام را در یک متن جهانی شده ببینیم.

در عرصه و قلمرو مباحث مربوط به جهان اسلام دست کم سه رویکرد نظری را می توان از همدیگر مشخص ساخت: رهیافت درون دینی که به بحث درباره مفصل بندی گفتمان جهان اسلام از سمت و سوی کنش متقابل بین گزاره های دینی با روندهای جهانی شدن فرهنگ و اجتماع می پردازند. رویکرد جامعه شناختی سعی دارد تا تفسیر و توضیح گفتمان جهان اسلام از رهگذر کنش متقابل بین «اسلام» به مثابه یک متن و جهان گرایی به منزله روندی که این طرز تلقی از اسلام را مورد چالش قرار می دهد را ارائه دهد و رهیافت روابط بین الملل سعی در بیان این حقیقت دارد که واحدهای سیاسی جهان اسلام (دولت کشورها) در جهانی که از یک سو به یکپارچگی و همسانی و از سوی دیگر به تکرر، قبیله گرایی، جماعت و.. پیش می رود چگونه با همدیگر تعامل برقرار می سازند. آنان چگونه از ابزارهای جهانی سیاست سود می جویند و چگونه در عین حالی که از کلیت گفتمانی خویش با عنوان اسلام دفاع می کنند، بر منافع خاص خود پافشاری می کنند.

## جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

امروزه بیش از هر زمان دیگری «جهان» به سوی یکپارچگی و همسانی پیش می رود. سرایز شدن سرمایه و پول از مرکزیت اروپایی خود، ظهور تکنولوژی های صنعتی و ارتباطی، اقتصاد جهانی و.. زندگی انسان را به نوعی از همسانی سوق داده است اما در بطن خود جهانی شدن نوعی «عریان» را نیز بر زندگی انسان مدرن تحمیل می سازد.

از این نظر «جهان اسلام» نیز با حرکت های متناقض نمایی روبروست. از یک سو با روند جهانی شدن «جهان اسلام» به عنوان گفتمانی متعالی به تعبیر رابرت یانگ، خود را باز تعریف می کند و یا ابزارهای جهانی شدن؛ در خلق یک گزل شافت جهانی همچون «امه واحد» تلاش می کند. اما از سوی دیگر به نظر می رسد در سایه جهانی شدن فرهنگی جوامع، اسلام دوباره هیمنه، سیطره و قدرت «غرب» را می بیند. از این منظر گفتمان بنیادگرایی اسلامی که بیش از هر زمان دیگر اسلام را در یک متنی سیاسی می بیند عکس العملی در برابر تنوع پذیری و عرفی شدن اجتماعی و فرهنگ است.

بنابراین گفتمان «جهان اسلام» در مواجهه به دنیای جدید با دو خطر عمده روبروست نخست آنکه جهانی شدن کلیت گفتمانی جهان اسلام را در هم می ریزد و تفارق، پراکندگی و گسست را بر آن تحمیل می کند و نقاط متعالی مسلمانان را در محاق حذف و انسداد قرار می دهد. اما همزمان با آن با فروپاشیدن کلیت ساختاری آن، همه محاسبات و برداشتهای الهی و خدایی از واقعیت و حقیقت را مورد تهدید قرار می دهد. از این منظر «جهان اسلام» شالوده شکنی می شود و با افول کلیتی به نام اسلام، اسلام ها سربرمی آورند.

روایت جهان اسلام به مثابه یک گفتمان

## جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

با سقوط قسطنطنیه (Constantionople) در سال ۱۴۵۳ توسط سلطان محمد عثمانی و تسلط بر

بیزانس ( Byzantium ) امپراطوری عثمانی پا گرفت و از این سو این امپراطوری به عنوان

سرزمین خلیفه اسلامی و به مثابه دگر خارجی غرب و اروپا، همواره به عنوان خطری جدی در

قلب اروپای مسیحی روح مسیحیان را آزار می داد.

در این زمان اسلام در اوج بالندگی خود هر بنای با شکوه اروپایی را می توانست به لرزه درآورد

و اروپائیان نیز این خطر را جداً درک کرده بودند.

این تهدیدات جدید و جدی اسلام، کم ک گفتمانی را شکل می داد که ریشه اصل تضاد و

رویاری غرب و شرق را در مذهب میدید. فتح اسپانیا، جنگ های صلیبی و فتوحات سریع

مسلمانان این حس را در جوامع اروپایی به وجود آورده بود که اسلام سبب ترور، تخریب و

جماعت شیطانی و بربر مورد نفرت اروپائیان است.

ادوارد سعید دو دلیل عمده برای این دشمنی و تضاد ذکر می کند. به نظر وی: «شکی نیست که

از جهات عدیده، اسلام یک عامل ایجاد خشم و برافروختگی واقعی بود. اسلام به گونه مضطرب

کننده ای، هم از لحاظ جغرافیایی و هم فرهنگی به مسیحیت نزدیک بود. از طرفی از سنت های

یهودی- هلنی بهره جسته و به طرو خلاق از مسیحیت وام گرفته و از طرف دیگر می توانست به

پیروزی های بی نظیر نظامی و سیاسی خود ببالد علاوه بر این (... ) قلب سرزمین های اسلامی

همواره جای بود که نزدیکترین فاصله را با اروپا داشت.

تا اواخر هجدهم امپراطوری عثمانی به مثابه عامل این ترس برای اروپائیان عمل کرد. در طی

این مدت ترک های عثمانی بیش از هر امپراطوری دیگر در قلب اروپای مسیحی وحشت می

انداختند. اما در سال های منتهی به پایان قرن هجدهم نمودار شد که جهان اسلام دستخوش

بحران های جدی است. عوامل داخلی و خارجی بیشماری در ضعف امپراطوری عثمانی نقش داشتند.

در عرصه داخلی، نبود وحدت ملی، قومی و فرهنگی، پیچیدگی و تهدیدزایی خود را بیش از پیش نمایان ساخت، به ویژه آن که تجاوزات خارجی نیز هر چه بیشتر بر ابعاد این مشکل افزود. تأسیس مراکز تجاری اروپائیان در اقیانوس هند، الگوی تجاری امپراطوری را با دنیای خارج از خود (آسیا و اروپا) دستخوش تغییری ژرف کرد. کشف آمریکا و سرازیر شدن ثروت به سوی کشورهای مدیترانه ای، وضعیت مالی امپراطوری را به بحران کشاند. نابودی کشاورزی و خالی شدن روستاها از جمعیت نیز در گسترش دامنه این بحران بی تأثیر نبود.

در سال ۱۶۸۳ امپراطوری عثمانی «وین» را به محاصره خود درآورد اما به زودی روشن شد که توانایی تصرف آن را ندارد. در فاصله زمانی ۱۶۹۹ تا ۱۹۲۳ این امپراطوری در سلسله ای از قراردادهای مانند کارلوویتز (Karlowitz) تالوزان (Lausanne) قسمتی از سرزمین های خود واقع در اروپای مرکزی و شرقی، شمال آفریقا و ژو و کریمه و قفقاز، ایران و عرب شرق نزدیک را از دست داد.

همزمان با آنکه امپراطوری عثمانی رو به افول و اضمحلال می رفت باختری عصر تاریکی را رها ساخت و لباسی از تجدد و تمدن بر خود پوشانید و بر روی خرابه های عصر کلاسیک گفتمانی جدید بنام مدرنیته بنا نهاد و با مفاهیمی همچون عقلانیت، علم، سکولاریسم، آزادی اخلاقی و مذهبی، رهایی از استبداد، فرد گرایی و انسان مداری سعی در باز تقریر گفتمان خود کرد.

از این پس با تجزیه امپراطوری عثمانی «جهان اسلام» یکپارچگی خود را از دست داد و سرزمین های آن در دامان قدرت های استعماری در غلطیدند.

در اواسط قرن نوزدهم با تسلط غرب بر دنیای اسلام و انحطاط و زوال امپراطوری عثمانی،  
نخبگان مسلمان، چاره اندیشی برای از بین بردن شکاف بین جوامع غرب و خود را آغاز کردند.  
در این دوران روشنفکرانی که با نام اصلاح طلب نامیده می شدند همچون سید جمال الدین اسد  
آبادی، محمد عبده و رشید رضا، تلاش های وسیعی به کار بردند تا شکاف بین اسلام و غرب را  
با ایده های همچون، اصلاح گری اسلامی و ناسیونالیسم عرفی، پر کنند. از منظر این اصلاح  
طلبان، غرب فی نفسه بد تلقی نمی شد و فقط هژمونی مخرب غریبان بر کشورهای خود را زیر  
سوال می بردند. آنان از سویی دیگر به نوعی تغییر نیز در جوامع خود معتقد بودند.

از منظر آنان، تغییر در وضع موجود، درجه و میزانی از تقلید و شبیه شدن را می طلبید. در یک  
کلام، برای گفتگو درباره خواسته ها، آرزوها، مدینه های فاضله جدید و راههای بدیع زندگی،  
گریزی از بهره جستن از کلمات «غلیظ» (Thick words) غریبان و بالطبع پذیرش هویتی کدر  
و فروپاشی مرزهای واقعیت و وهم، مدرن و سنت، خود و دیگری، اسلام و غرب، اینجا و آنجا  
نیست. برای تسلط بر طبیعت می باید از قوانین خود آن تبعیت کرد و به طریقی مشابه، برای  
مقابله با غرب چاره ای جز تن دادن به قاعده دیالکتیک سوردل (پناه بردن به دشمن برای رهایی  
از گزند او) و اتحاد راهبردی نقیض (استفاده از اسلحه دشمن علیه خود او) نیست.

هویت سازی براساس عناصر غیر این گفتمان را سرانجام به رویکردی پوزشگرانه  
(Apologistic) سوق داد. از این منظر آنها به نوعی تشابه در آراء و ایده های غربی و اسلامی  
پی بردند و سپس براساس نوعی جدل فکری بیشتر این آراء و ایده ها را به متن قرآن کشیدند. از  
نگاه آنان، خوبی حکمت، علم، کشف و اختراع قبل از آنکه در متن مدرنیته یافت شود در قرآن  
به شکلی اسلامی بیان شده است. این نوع گفتمان پوزش گرایانه تقریباً در حدود دهه ۱۸۷۰ در

کشورهای اسلامی نضج گرفت. بابت سعید گزارش می کند که این گفتمان خود را در مواجهه با

استیلای جهانی اروپا تعریف کرد و تا سال ۱۹۲۰ به شیوه غالب تفکر اسلامی تبدیل شده بود.

گفتمان اصلاح طلبی به این دلیل که ریشه در یک ناآگاهی عمیق هم از خود و هم از دیگری

داشت و علاوه بر آن چون هر دو گفتمان را به نوعی « تشابه معرفت شناختی » تقلیل می داد، به

زودی تضادهای درونی خویش را آشکار ساخت. نویسندگان و تقریر کنندگان این گفتمان بدون

توجه به تسلط هژمونیک - معرفت شناختی غرب، خطر ذوب شدن در آن را نادیده انگاشته

بودند. ضعف در بنیانهای فکری این گفتمان از یک سو و تمایل به وام گیری از گفتمان های

غالب، سرانجام راه را بر حل کامل آنان هموار ساخت. و گفتمان جدیدی را شکل داد. تاجیک با

بهره جستن از نظریات هومی بابا و « رابرت یانگ » ( Robert Young ) این گفتمان جدید را

« پیوندی » ( Hybrid ) می نامد و لحظات برجسته آن را در موارد زیر جستجو می کند.

۱- تقلیل دادن، شبیه ساختن و فشرده کردن یک گفتمان در دیگری

۲- مسخ و تحریف دو گفتمان غرب و اسلام

۳- شکل گیری فرآیند مفصل بندی آن حاصل کنش ملبس به نا آگاهی دو سویه ( هم از خود و

هم از دیگری ) بود که جز هویتی دوگانه ناموزون ( Double Identity ) را به ارمغان نیاورد.

۴- آشتی دادن معرفت شناختی دو پارادایم و سازواره کردن دو گفتمان غیر قابل تطابق

۵- جستجوی خستگی ناپذیر برای یافتن « دالها » و کلمات غلیظ گفتمان مدرنیته از لابلای متون

اسلامی و قرار دادن اسلام در متن سنتی تاریخی پیشتاز، متمدن و متمدن جهان.

۶- بهره جستن از شیوه و روش پوزش طلبانه

تحولاتی که در درون جهان اسلام در حوالی نیمه دوم قرن نوزدهم به وقوع پیوست، نوعی  
گفتمان بدیل در مواجهه با اصلاح طلبان پدید آورد. در مفصل بندی گفتمان جدید ما با نوعی  
برگشت اصل معرفت شناسانه و تعریف خود بر اساس دگر خارجی مواجه هستیم. به عبارت  
دیگر همانقدر که گفتمان اصلاح طلبی سعی کرده بود مرزهای هویتی خود را در درون مرزهای  
گفتمانی غالب (غرب) تعریف کند. گفتمان جدید به باز تعریف هویت خود در تصویری از  
تمایزی سیستماتیک، کامل و مطلق بین خود و دیگری پرداخت. این نوع گفتمان که به بنیاد  
گرایی مشهور شده است دو خصلت معرفت شناختی را در دل خود جای داده است.

از یک طرف تقریر کنندگان این گفتمان، اسلام و غرب را به عنوان گفتمان هایی ثابت ناب و  
مستقل تصور کرده اند و از سویی دیگر تمایزی سیستماتیک کامل و مطلق بین این دو قائل شده  
اند. آنچه این گروه را از سایر جریان های روشنفکری اسلامی متمایز می ساخت عبارت بود از:

۱- قرائتی شالوده شکنانه و واسازانه از اسلام و ۲- نگرستن و باور به اسلام به مثابه «دالی  
متعالی» در قلمرو و عرصه مسائل و مباحث اجتماعی سیاسی ۳- به کارگیری کلمات رقیق برای  
تفسیر و تأویل کلمات غلیظ و ۴- اندیشیدن به کلمه نهایی «بومی» (اسلامی) برای بیان امیدها،  
آمال و بودن ها و شدن ها، حال و آینده و تعریف و باز تعریف خود ۵- سامان دادن به مفصل

بندی گفتمانی مدرن خارج از مدار و حریم مدرنیته غربیان

بسام طیبی از عواملی همچون شکست اعراب در جنگ شش روزه، ناکارآمدی ایده های همچون  
ناسیونالیسم عربی به واسطه این شکست و بحران اندیشه دولت - کشور در سال ۱۹۶۰ و العظماء  
از پدیده انقلاب اسلامی ایران که با شعار اسلام، اسلام است و تنها راه نجات از بحران های  
دامن گیر جهان اسلام رجوع به آن است، در سربرآوردن این گفتمان جدید، نام می برند. طیبی

عقیده دارد که: « بنیادگرایی اسلامی تنها یک جنبش سیاسی نبود که هدف آن براندازی هژمونی

سیاسی - اقتصادی غرب باشد، بلکه آن همچنین یک استراتژی فرهنگی را نیز شامل می شد.»

بنیادگرایی اسلامی بنابراین اصول معرفت شناسانه خویش را در آنچه خود برگشت به اصل یا

سلف صالحیه می نامید، از یک طرف و رویارویی و مواجهه با هژمونی غرب و مدرنیته از سوی

دیگر، تعریف می کرد. العظماء از این جریان به عنوان روند اسلامی (Islamic Trend) اسم

می برد. او عقیده دارد که تحت تأثیر پروژه انقلاب ایران یک خط فکری سیاسی از مبارزان غرب

معاصر شامل طیفی از رادیکال های قدیم، سرخوردگان مارکسیستی، مارکسیست های ارتدوکس

و اندیشمندان اسلامی همچون انوار (Anwar)، عبدالمالک (Abdolmalek)، خوری (L.

khoury) و ادونیس (Adonis) بر این فرضیه هستند که راه نجات مسلمانان نه ناسیونالیسم

غربی است و نه انقلاب های کمونیستی و سوسیالیستی. راه نجات مسلمانان تنها در برگشت به

آنچه آنان اسلام سیاسی - ملی می نامند نهفته است.

یک وجه اصلی این روند تکیه بر بوم گرایی و آزادی خواهی ملی در مقابل سلطه امپریالیسم و

از طریق راه و روش اسلامی است. العظماء از ادونیس مثال می آورد که براساس دو پیش فرض

مطلب می نوشت. ابتدا آن که او با هرگونه ملی گرایی، عرفی کردن سیاست، سوسیالیسم،

مارکسیسم، کمونیسم و کاپیتالیسم مخالف بود. چرا که اینها منابعی غربی دارند و به دنبال تأثیر و

نفوذ در ساختارهای اسلامی و « شرقی نگهداشتن آن» هستند و دوم آنکه انقلاب اسلامی ایران را

بر حسب این شعار مؤکد ساده: اسلام، اسلام است، بدون توجه به سیاست ها، تضاد طبقاتی،

نفی و اقتصادی تفسیر می کرد.



به اعتقاد العظماء مشکل اساسی این رهیافت این است که اسلام را یک متن شفاف، ایستا و ابدی فرض می کند و همچون شرق شناسی بر یک اصل معرفت شناختی بر پایه تمایز تأکید می کند اختلاف این روند با شرق شناسی در این است که اولی این اصل را در متن اسلام می بیند در حالی که دومی آن را در متن فلسفی غرب می دید.

العظماء می گوید: « من قصد ندارم با این روند مخالفت کنم، در اصل من تنها می خواهم این نکته را خاطر نشان سازم که تحلیل ها، عقاید و ایده های تولید یافته به وسیله روند اسلامیک در دفاع از اصول فرضیه خود فقط باز تولیدی از ابزارهای بی اعتبار شده دکتربین شرق شناسی است که بر تمایز بین شرق و غرب و اسلام و اروپا قرار داشت. این تکرار که در هر دو سطح بودشناسی و معرفت شناسی اتفاق می افتد، فقط به نفع « اسلام و شرق » وارونه می شود.

در مواجهه با جهانی شدن، بنیاد گرایی اسلامی بیش از پیش خصلتی سیاسی به خود می گیرد از این منظر تکیه بر آنچه بنام « جهان اسلام » نامیده می شود یک حرکت سیاسی در مقابله با غربی شدن است. از دیدگاه بنیاد گرایان اسلامی جهان به سمت و سوی یک فرهنگ واحد جهانی که اساساً غربی است در حرکت است که باید با آن مقابله کرد. در ادامه بحث ما گفتمان « جهان اسلام » را از سه منظر درون دینی، جامعه شناختی و بینامتنی در یک دنیای جهانی شده به بحث خواهیم نشست.

جامعه شناسی مذهب اسلام و جهانی شدن  
از منظر جامعه شناختی، در مواجهه با جهان گرایی دو فرآیند می توان تشخیص داد. این فرآیندها به ظاهر جدا از هم تصور می شوند اما به نظر می رسد ارتباطی جدی در فرهنگ های

مدرن اسلامی بین آن دو وجود دارد اول ظهور سیستم سیاسی اسلام جهانی و دوم تعاملات

فرهنگی بنیادگرایی اسلامی در مقابل مصرف گرایی

بر طبق آموزه های سنتی اسلام، « امت اسلامی » متجلی کننده یک سیستم سیاسی با مقبولیت جهانی است. از این منظر با ظهور سیستم جهانی ارتباطات و با کمک از تکنولوژی های منظم ارتباطاتی بهتر می توان به یک نوع « اسلام جهانی » اندیشید.

بر طبق مدل ارتباطات اجتماعی وبر که اول بار در کتب اقتصاد و جامعه ارائه کرد دو نوع جامعه را می توان در نظر گرفت که نسبت به محیط خارج خود « باز » یا « بسته » یا به قول خود وی « گمین شافت و گزل شافت » به نظر می رسند.

در جامعه نوع اول ارتباط از نوع اعمال محلی، رسوم و سنت و از طریق روستاها و ریش سفیدان است اما در نوع دوم از طریق بازار احزاب سیاسی این ارتباطات انجام می پذیرد و بر در گذار از جامعه سنتی و بسته به جامعه باز از اراده معطوف به عقلانیت و هدف سود می جوید. از منظر وبر، اراده معطوف به عقلانیت به این نکته انگشت می گذارد که زندگی انسان از نوعی اسطوره ای به سمت و سوی سکولاریسم پیش می روند. بینش جهان خیمه ای را در هم می شکند و از جهان اطراف اعجاز و وحی را بر می چیند.

مسئله نوسازی اسلامی دقیقاً از طریق چارچوب جامعه شناسی ماکس وبر فرآیند عقلانی شدن مورد نظر او قابل درک است.

همانگونه که ترنر خاطر نشان می سازد: « اسلام دقیقاً با پروژه مدرنیته انطباق پیدا کرده است از منظر جامعه شناختی بنیاد گرایی اسلام با آن بنیاد گرایی که در درون مسیحیت وجود داشت

فرقی ندارد. مدرنیته درصدد حمله به عقاید خود، فرهنگ های محلی سنت گرای و لذات گرای

است از این منظر بنیاد گرایی دفاع فرهنگی مدرنیته در مقابل پست مدرنیسم است»

از این رو ضدیت بنیاد گرایی اسلامی را می بایست مواجه ای علیه فرهنگ مصرفی غرب

دانست. از این منظر پورژه بنیادگرایی اسلامی خصلتی تناقض نما به خود می گیرد. از یک سو

براساس آموزه های سنتی خود با آموزه های جهان گرایی نوعی همدلی نشان می دهد اما از

سوی دیگر با طرد و حذف فرهنگ مصرفی غرب به نوعی در مقابل جهانی شدن مقاومت می

ورزد. بنابراین در حالی که اسلام آموزه های اولیه مدرنیته را یعنی توسعه، غایتمندی اخلاق

زاهدانه، کار سخت، دیسیپلین و انضباط اجتماعی را داراست اما از طریق اخلاق ضد مصرفی که

بر دکتین های اسلام کلاسیک مبتنی است، در مقابل نتایج مدرنیسمیون مقاومت می کند یکی

دیگر از مواردی که در بحث جهانی شدن فرهنگی جوامع اسلام می توان به آن اشاره کرد

تمایزی است که بین اسلام و دیگر ادیان نهفته است. در آموزه های کلاسیک اسلامی بر حقایق و

ارزش های مطلق پافشار می شود و در یک سیستم جهانی از ارزشها، اخلاق، فرهنگ و مذهب

واحد اسلامی دفاع می کند. از این منظر در حالی که اسلام پروسه یکسان انگاری جهانی شدن

را می پذیرد از پروسه متفاوت سازی آن چشم پوشی می کند.

لذا اسلامی شدن آنطور که در گفتمان بینادگرایی اسلامی مفصل بندی می شود تلاشی برای

ایجاد و خلق یک گزل شافت در یک سطح جهانی است با سبک ایدئولوژی همگانی مشخص که

ریهش در همان « امت اسلامی » سنتی دارد.

جهان گرایی و مفهوم معرفت شناختی اسلام

در یک مفهوم معرفت شناختی از اسلام، حقیقت واحد فراتر از اندیشه آدمی وجود دارد و می توان معنی واحدی از اسلام را ارائه کرد. از این منظر جهانی شدن اسلام دقیقاً به مفهوم ارائه این مفهوم واحد از اسلام است. در آراء نسل اول بنیادگرایان اسلامی همچون سید قطب: « نبرد میان مؤمنین با دشمنان آنان وجود دارد. این نبر سیاسی یا اقتصادی نیست. در حقیقت در مرکز نزاع عقیده قرار دارد و دو انتخاب بیشتر وجود ندارد. یا اینکه مومنین و کافران جاهلیت را بپذیرند و یا آنکه کافران به دامان اسلام پناه بیاورند»

اما در یک مفهوم معرفت شناختی از جهان گرایی، همه محاسبات و برداشت های الهی و خدایی از واقعیت مورد تهدید واقع می شود و این اندیشه که حقیقت واحدی وجود دارد مورد تهدید و تهاجم ساخت شکنانه قرار می گیرد.

براین اساس وارد شدن به یک دنیای جهانی شده به معنای وارد شدن به یک رابطه ساخت شکنانه با اسلام نیز تلقی می شود.

تقریر کنندگان گفتمان بنیاد گرایی اسلامی، اسلام را به عنوان یک موقعیت امری، تغییر ناپذیر و جوهرگرا تصور می کنند و از مرکزیت اسلام به عنوان یک کل دفاع می کنند.

البته اندیشمندان زیادی با این رویکرد به مجادله برخاسته اند. ادوارد سعید در کتاب خود « شرق شناسی» استدلال می کند که واژه اسلام غیر قابل استفاده است و موقعیتی مهم دارد. بابت سعید نیز بر این نکته انگشت می گذارد. از منظر وی: « اعلام سعید به این که واژه اسلام غیر قابل استفاده است و موقعیتی مبهم دارد و خودداری وی از ارائه یک بدیل باری شرق شناسی عده زیادی را به این وا داشته است تا بدیلی برای آن ارائه کنند. بیشترین سعی این بدیل ها از بین

بدن مرکزیت اسلام به عنوان یک کل در مطالعات مربوط به آن است. در این مطالعات نقش

اسلام از یک کل به یک نوع نشانه شناسی صرف تقلیل می یابد»

حمید آل زین نیز با مرور مطالعات بسیاری درباره انسان شناسی سعی در بیان جدیدی از اسلام دارد. او با تکیه بر تنوع تجربیات وابسته به اسلام در مطالعات انسان شناسانه تصویر معنی واحد مذهبی را به چالش می کشد. با این فرض اگر اسلام در گفتمان های متعددی مفصل بندی می شود آیا می توان آن را هنوز اسلام نامید. این تنوع را به این فرض رهنمون می سازد که چیزی از قبیل اسلام « Islam ) وجود ندارد آنچه وجود دارند اسلام ها ( Islams ) هستند.

علاوه بر این از منظری درونی دینی این برای طرفداران گفتمان جهان اسلام مشکل است که اسلام خود را با آموزه های شالوده شکنانه جهانی شدن وفق دهند در مقابل تنوع پذیری، گسست و آزاد سازی متن از یک معنای واحد آنطور که در فرآیند سکولاریسم جهانی شدن انجام می پذیرد، برای مذاهب مشکل است که خود را حفظ کنند. از منظری پست مدرنیستی نیز اسلام همچون همه مذاهب دیگر شکلی از فرا روایت ها تلقی می شوند و بنابراین غیر قابل درک و اعتنا هستند.

از منظر این گفتمان ها اسلام باید به عنوان واژه ای متنوع که پراکندگی و عدم یگانگی از مشخصات آن است تعریف شود، براین اساس جوهرگرای گفتمان کلاسیک اسلامی نادیده انگاشته می شود و از تقلیل اسلام به عنوان یک موقعیت ابدی، تغییر ناپذیر و مستقل جلوگیری می شود.

اما این معنای شالوده شکافانه از اسلام عملاً چیزی از گفتمان « جهان اسلام » باقی نمی گذارد و همانطور که بابی سعید می گوید به نوعی نشانه شناسی صرف تقلیل می یابد.

آسیب شناسی تأثیر جهانی شدن بر جهان اسلام

تا قبل از گسترش پدیده ای به نام جهانی شدن، مطالعات اسلامی صرفاً در اختیار گروه کوچکی از روشنفکرانی بود که عمدتاً در غرب تحصیل می کردند و حتی عدهٔ قلیلی از آنان مسلمان بودند.

دنیای اسلام دنیای خاموشی بود. زندگی مسلمانان چندان دستخوش تغییر و تحول نبود و صدای آن به ندرت خارج از مرزهای آن شنیده می شد اما در خلال دهه های ۱۹۸۰ و ۹۰ تغییرات بنیادینی در حوزه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اتفاق افتاد که به نوبه خود تغییرات اساسی در دنیای اسلام پدید آورد و مسلمانان را با مواجه با آن فرا خواند. همه این تغییر و تحولات را می توان تحت عنوان « جهانی شدن » توضیح داد از منظر ما « جهانی شدن » توسعه سریعی است که در تکنولوژی های ارتباطی، نقل و انتقالات و اطلاعات اتفاق افتاده و دور افتاده ترین قسمتهای جهان را نیز سهل الوصول کرده است.

یکی از نتایج اساسی جهانی شدن برداشتن فاصله هاست. افزایش فزایندهٔ اطلاعات و رسانه های گروهی، مفهوم مرز در واحدهای سنتی همچون دولت - ملی را بی اثر می سازد و مرزهای جغرافیایی جای خود را به مرزهایی با توانایی های اطلاعاتی می دهد. با روند جهان شدن عمل سیاسی نیز جهانی می شود. علاوه بر آن مفهوم «خود» نیز در یک متن جهانی هویت خویش را در فراتر از مرزها در فرودست تر از خود می خواهد به دست بیاورد.

جورج ویگل (J. Weigel) خاطر نشان می سازد که این وضع منجر به نضج گیری و احیاء مذاهب جهانی گشته است.

از جمله در جهان اسلام این توسعه سیاسی جدید جهانی منجر به افزایش آگاهی های مسلمانان نسبت به مطالعه جوامع خود در یک متن جهانی شده است.

احمد از سه اتفاق در جهان اسلام نام می برد که باعث خلق آگاهی جدید مسلمانان نسبت به خود به عنوان یک جامعه جهانی شده است. مسئله بوسنی و کشتار مسلمانان به دست صرب ها، نگارش کتاب آیات شیطانی به وسیله سلمان رشدی و جنگ خلیج فارس این سه اتفاق عمده هستند.

به طور مثال: « بسیاری از مسلمانان اکنون استدلال می کنند که اگر چه مردم بوسنی اروپایی بودند آنها شراب می نوشیدند، گوشت خوک می خوردند و با مردم غیر مسلمان ازدواج می کردند. با این وجود وقتی کشتار شروع شد، این مسلمانان سکولار بودند که اولین قربانیان صرب ها را تشکیل می دادند»

احمد در متن این اتفاقات نشان می دهد که سیاست های جهانی به طور بسیار شدیدی بر موقعیت های محلی کشورهای اسلامی تأثیر گذاشته است. از این منظر اگر چه در چند دهه اخیر تنش بین مسلمانان و غیر مسلمانان افزایش یافته است اما تغییراتی را نیز در حوزه محلی این کشورها پدیدار ساخته است.

در مورد قضیه جنگ خلیج فارس مسلمانان اگر چه به نظر می رسد از صدام حسین حمایت کنند اما آنها راههای متعددی را آزمودند و علاوه بر آنکه بدگمانی خود ره به غرب نشان می دادند به ترسیم موقعیت های سیاسی محلی نیز پرداختند. به همین جهت از این پس ما شاهد نوعی جهت گیری محلی مسلمانان در مقابل حکومت های اولیگارشلی حوزه خلیج فارس هستیم. به طور مثال « جماعت اسلامی پاکستان» که مدت زمان طولانی از حکومت عربستان سعودی

حمایت کرده بود و قبل از جنگ صدام حسین یکی از دشمنان عمدهٔ اسلام می‌نامید در طول جنگ چهره ای تهاجمی و ضد سعودی به خود گرفت.

اما در رابطه میان دولت های جهان اسلام، ظهور جهانی شدن به نظر نمی‌رسد کشورهای اسلامی را به نوعی همگرایی منطقه ای و مذهبی در مواجهه با جهان اطراف سوق داده باشد. در ۱۳۵۷ با وقوع انقلاب اسلامی و شکل گیری گفتمان ایده آلیستی بنیاد گرایی اسلامی تحت تأثیر آن به نظر می‌رسید گفتمان جهان اسلام که با افول اضمحلال امپراتور عثمانی دچار کثرت، تنوع و گسست گشته بود دوباره در حال شکل دهی به گزاره های خویش است. شعار انقلاب اسلامی که مسلمانان را دعوت به اسلام اولیه یا به تعبیر بنیاد گرایان اسلامی سلف صالحیه می‌کرد و اقبال طبقه متوسط شهری کشورهای مسلمان با آنکه بعدها گفتمان بنیادگرایی اسلامی را قوام بخشید این نکته را قوت بخشید که گفتمان انقلاب اسلامی خواهد توانست نوعی همگرایی منطقه ای را در شکل مذهبی خود بر کشورهای جهان اسلام حاکم سازد.

اما دو عامل اساسی جذیت انقلاب اسلامی به عنوان پارادایم جدیدی در ساختار خاورمیانه را به چالش طلبید. از یک سو اندیشه های رادیکالی انقلاب که در شکل شیعی آن بروز می‌یافت به نوعی دلزدگی اکثریت نسبی جهان اسلام انجامید و از سوی دیگر همانطور که العظماء خاطر نشان می‌سازد جریان روند اسلامی (Islamic Trend) که عملاً با انقلاب اسلامی نضج گرفت و هویت خویش را در رویارویی و مواجهه با هژمونی غرب و مدرنیته تعریف می‌کرد، بسیاری از رهبران کشورهای اسلامی را در مواجهه با آن قرار داد.



جنگ ایران و عراق عملاً نشان داد که همگرایی مذهبی در خاورمیانه غیر ممکن به نظر می رسد.  
طرفدارای کشورهای عربی از عراق در جریان جنگ را باید ناشی از اندیشه قوم مداری آنان  
نامید تا نوعی همگرایی مذهبی.

جنگ خلیج فارس یک دهه بعد این نکته را بیشتر روشن ساخت. در این جنگ بسیاری از  
کشورهای عربی بر علیه یک کشور اسلامی در صف متحدان آمریکا قرار گرفتند.  
این جنگ که به عقیده بسیاری از اندیشمندان ثمره یک دنیای جهانی شده بود، نشان داد که  
کشورهای اسلامی از ابزارهای جهانی شدن به نفع مذهب استفاده نمی کنند. بلکه بیشتر از آنها به  
عنوان نفوذهای منفی غرب بر جوامع اسلامی نام می برند.

رسانه ها یکی از این مهمترین ابزارها هستند که به طور چشمگیری مسلمانان در مقابل آن عکس  
العمل نشان میدهند. از منظر آنان رسانه های غربی مهمترین سرچشمه نفوذ غرب محسوب می  
شوند. شاید این عقیده چندان هم بدون پایه نباشد. چهره کلیشه ای شرق شناسان از مسلمانان که  
در آن مسلمانان به عنوان انار شیستهای سیاسی و مستبدانی که زنان خود را در خانه به انقیاد می  
کشند نمودار می شوند، هنوز هم در رسانه های غربی تکرار می شوند.

در رسانه های غربی اسلام به عنوان دشمن جدید بعد از کمونیسم تبلیغ می شود. عقیده عمومی  
در غرب بر این باور است که اکثریت مردم احساس می کنند در قرن آینده «شریر اصلی» خواهد  
بود و در مقابل، مسلمانان نیز احساس می کنند که جهان رنج و در جامعه آنان در بوسنی، در  
فلسطین و در کشمیر را از یاد برده است. بسیاری از مسلمانان اکنون از یک جنگ صلیبی جدید  
علیه آنان و از ضرورت «جهاد» سخن می گویند.

از این منظر « جهانی شدن» در اکثر نقاط جهان اسلام دچار سوء تعبیر اساسی شده است و بسیاری از رهبران و حتی روشنفکران جهان اسلام از آن به مثابه غرب گرایی، جهانی شدن فرهنگ غرب و تهاجم فرهنگی غرب علیه اسلام سخن می گویند. به طور مثال آیه الله سید علی خامنه ای رهبر مذهبی ایران به عنوان کشوری که در شمار پیشگامان بنیادگرایی اسلامی به حساب می آید در اردیبهشت ۱۳۷۹ جهانی شدن را چهره منحرف غرب و مصداق عینی تهاجم فرهنگی غرب علیه اسلام نامید.

البته جهان گرایی الزاماً مصادف و مترادف با روند غربی شدن نیست. در یک بنای جهانی شده ما بیشتر با چندگانگی مواجه هستیم تا یگانگی در این جهان، ما عمدتاً با دو حرکت عمده اما متضاد روبرو هستیم؛ جهانی شدن از سویی و فردی شدن از سوی دیگر از یک سو انسان در دهکده جهانی مرزهای زندگی خصوصی خود را از دست می دهد و حوزه عمومی به شکلی دیگر و از دری دیگر زندگی او را عریان می کند و از جهت دیگر انسان در عین عریانی هنوز هم تنهاست.

هانتینگتون در مقاله ای با عنوان « غرب بی نظیر اما نه جهانی» (West Unique NO) (Universal) این ایده را که جهان گرایی را مترادف غربی شدن می داند رد می کند. وی با تقسیم بندی دو نظر متفاوت درباره جهانی شدن فرهنگ غربی که هر کدام در پی تبیین جهانی شدن فرهنگ غربی هستند، با هر دو نظریه به مخالفت بر می خیزد، کواکولایی شدن فرهنگ جهانی و مدرنیزه شدن جهان از طریق رهیافت های غرب.

به نظر وی خیلی ها در غرب بر این باورند که جهان به سمت و سوی یک فرهنگ واحد جهانی که اساساً غربی است در حرکت است. وی معتقد است که این عقیده متکبرانه، دروغین و

خطرناک است. گسترش کالای مصرفی غرب به معنای گسترش فرهنگ غربی نیست. نوشیدن

کوکاکولا در روسیه همانقدر آنها را آمریکایی می کند که خوردن سوسی ژاپن آمریکاییان را

ژاپنی به عنوان کشورهای مدرنیزه شده، آنها ممکن است ظاهراً غربی قلمداد شوند اما در

معیارهای همچون، فرهنگ، زبان، مذهب و ارزشها آنها قواعد خاص خویش را دارا هستند.

اگر چه مسلمانان به رسانه های غربی به چشم یک دشمن ذاتی می نگرند اما شواهدی نیز وجود

دارد که این رسانه ها به نفع آنان کار کرده اند.

این دو چهره را می توان در دو اتفاق عمده در دنیای اسلام مشاهده کرد. از یک سو در تخریب

« مسجد ببری » رسانه های غربی نقش اساسی داشتند و فضای خشونت آمیزی را علیه مسلمانان

در هند پدید آوردند. به قول احمد: « ما در تلویزیون و دیگر رسانه های غربی دیدیم که چگونه

به قضیه مسجد ببری پلیس هند دخالتی نکرد، تا پلیس های فردی (سبک ها) کرنش خود را

نسبت به خدایان هندی ادا کنند.»

اما از سوی دیگر در قضیه کشتار بوسنی رسانه های غربی فضایی را در غرب پدید آوردند که

نهایتاً منجر به جبهه گیری سیاسی از دولت های غربی در مقابل صرب ها گردید.

با این وجود مسلمانان رسانه های گروهی را ابزار عمده غرب برای جهانی شدن فرهنگ غربی

می دانند ال افندی ( El. Affendi ) از تلاش مسلمانان به عنوان یکی از قسمت های عمده

جهان سوم در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی برای ایجاد نظم نوین اطلاعات و ارتباطات

جهانی به عنوان بدیلی برای نفوذ رسانه های بین المللی غرب خبر می دهد. او از تلاش دولت

های ثروتمند خلیج فارس و خصوصاً عربستان در ایجاد « آژانس خبری اسلامی » مثال آورد : «

در طی دو دهه گذشته، عربستان سعودی و دیگر دول ثروتمند نفتی خلیج فارس اغلب انتشارات

پرنفوذ در جهان عرب را تحت کنترل خود درآوردند و نفوذ خود را به اروپا توسعه داده اند»

از این رو نقش رسانه های گروهی در جهان اسلام را نمی توان به فراموشی سپرد. به قول احمد:

« فرهنگ ها امروز تنها به وسیله فن سالاران به داخل مرزها رسوخ نمی کنند بلکه تکنولوژی

اطلاعات همه مردم را قادر ساخته است تا با جابجایی خود فرهنگ ها را منتقل سازد بنابراین

امروزه به نظر می رسد، گروه ها کمتر قادر هستند تا ریشه ها و هویت های گروهی خود را

حفظ کنند.»

از این منظر بنیاد گرایی اسلامی را می توان عکس العملی دانست که مسلمانان در مواجهه با

فرآیند جهانی شدن نشان می دهند. از منظر بسیاری از اندیشمندان اسلامی فرآیند جهانی شدن

فرهنگ های سنتی را تحت تأثیر قرار داده است و به شیوه ای تأثیر برانگیز مسائلی را برای

مسلمانان پدیدار ساخته است که در دراز مدت نمی توان آن را کتمان کرد. از این رو مسلمانان

مجبورند تا با آن مسائل دست و پنجه نرم کنند و عکس العمل هایی را درمقابل آنان داشته

باشند. این عکس العمل ها بیش از هر چیز ریشه در عصبانیتی و خشم دارند. همانطور که احمد

در کتاب « اسلام و پست مدرنیسم» خاطر نشان می کند تغییرات تکنولوژیکی سریع خصوصاً در

حوزه رسانه ها به این معنی است که زندگی کردن ما با سنت های زندگی خودمان روز به روز

مشکل تر می شود رسانه ها همچون شیطان هستند که زندگی ما را در بر گرفته اند. به نظر احمد

در عصر پسامدرن خطر « مکی موس» از قوم یهود بیشتر است.

با این وجود آیا « جهان اسلام» را می توان دنیایی خارج از عصر پسامدرن و « جهانی شدن»

نامید؟

## جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

بنجامین باربر در کتاب خود با عنوان « جهاد در مقابل دنیای مک دونالد» از دو واژه جهاد و مک دونالد برای توصیف دو جهان متفاوت از هم سخن می گوید دنیای پیر، سکون و فتور در مقابل جهان تغییر، شروشور، جنبش، سرعت و جوان.

پروسه جهانی شدن فرهنگی را بر پایه جوان گرایی، تغییر و مصر گرایی ترویج می کند و بر شروشور و جنبش و سرعت تأکید می ورزد. در حالی که گاه تصور می شود مذاهب سنتی بر سکون، توازن و فتور تاکید می کنند. از این رو نقاط برخورد میان این دو در همین جا ظاهر می شود. این حوزه برخورد عامل دلواپسی و اضطراب در میان مردمان سنتی در سرتاسر جهان گشته است یکی از این موارد در جوامع مسلمانان ظهور آن چیزی است که به نام بنیاد گرایی اسلامی مشهور گشته است.

از منظر باربر دنیای مک صرفاً اوج فرآیند مدرنیزاسیون است- که بعضی آن را غربی شدن می دانند- که برآمده از رنسانس، تولید علوم مدرن (باز تولید پارادایم دانش و قدرت فوکو) است در مقابل جهاد نوعی برگشت به دوران پیشامدرن است. تلاشی برای فتح دوباره جهانی که قبل از کاپیتالیسیم جهانی وجود داشت و به وسیله شعائر دینی، جوامع هرمی شکل، سنت ها محصور کننده و تاریخ ساکن تعریف می شد. از این جهت دنیای جهاد در مقابل مکدونالد ظاهر می شود با این وجود از دیدگاه وی این دو لازم و ملزوم یکدیگرند و مذهب و فرهنگ محتاج تکنولوژی و بازارهای مکدونالد هستند و بدون آنها این دو نمی توانند در دراز مدت همدیگر را حفظ کنند. از منظر باربر پاسخ این سؤال که آیا جهانی شدن (مک دونالد) خواهد توانست فرهنگ اسلامی (جهاد) را نابود سازد و از بین ببرد، منفی است. او می نویسد:

« پیشرفت در فرآیند تاریخی خود بر نردبان دو طرفه ای گام می نهد که گاهی به سمت قهقراپی

می رود. جهان نه تنها در مقابل دنیای مک طغیان می کند بلکه آن را تقویت نیز می کند همانطور

که اولی نیز تنها جهاد را به مخاطره می افکند بلکه باعث بازخیزی و نیرومندی آن نیز می شود.

آنها همدیگر را مخالف خوانی می کنند و به همدیگر محتاجند.

با این وجود جوامع اسلامی را نمی توان تحت عنوان دنیای جهاد در یک طیف ساده قرار داد.

این جوامع اگر چه عمدتاً دارای فرهنگ سنتی، دولت های توتالیتر و مستبد هستند اما در مواجهه

با پورسه جهانی شدن و اینکه آنان چگونه در مقابل دلواپسی های ناشی از جهانی شدن عکس

العمل نشان می دهند طیف وسیعی را تشکیل می دهند.

همانطور که فرد هالیدی خاطر نشان می سازد بنیاد گرای در کشورهای اسلامی را باید تنها در

دورن متن تاریخی آنان و استفاده از ابزارهای سنتی و اجتماعی و تحلیل های سیاسی دید

به طور مثال ویلیام لیدل (William Liddie) در مقاله ای با عنوان « برگشت اسلام در

اندونزی» دهه ۱۹۸۰ در اندونزی را دهه بازخیزی روحیه اسلامی می نامد که طی آن اندونزی

دوباره به نهادهای فرهنگی اسلامی روی آورده است. وی شواهدی را میآورد که نشان می دهد

اندونزی طی چند سال گذشته در سطحی فردی به اسلام اقبال ویژه ای نشان داده است. به

طوری که مردم اندونزی در حالی که به مدرنیته و جهت گیری غربی اقبال نشان می دهند و

حاضر به واگذاری آن نیستند می خواهند مذهبی نیز باشند و شعائر اسلامی را نیز حفظ کنند.

اما در مقابل فریبا عادلخواه در مقاله ای با عنوان تغییرات فرهنگی مذهب توده ای در جمهوری

اسلامی ایران عقیده دارد که برعکس اندونزی، رژیم ایران تحت فشار ز پایین برای آزادی است

اگر چه آزادی خواهی مردم ایران را نباید به معنای روندی ضد اسلامی دانست. این موضوع در

انتخاب «تأکیدی» محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری اسلامی در خرداد ۱۳۷۶ مصداق یافت که در آن همه ایرانیان داخل و خارج معتقد به نوعی رفورم بودند.

این وضع در مورد زنان در جامعه اسلامی نیز مصداق دارد. واتسون با تحقیق در مورد وضعیت زنان در جوامع اسلامی و غربی در مقاله ای با عنوان «زنان و حجاب»: عکس العمل فردی در مقابل پروسه جهانی دلایل بیشماری می آورد که نشان می دهد حجاب به وسیله زنان مسلمان در جوامع پیشرفته ای همچون انگلیس و فرانسه به عنوان هویت اسلامی دوباره در حال احیاء شدن است.

اما در مقابل آنیتا ویس (Weiss) در «چالش هایی برای زنان مسلمان در دنیای پست مدرن» عقیده دارد که آنچه روزی به نام اندرونی نامیده می شد که در آن زنان تحت انقیاد مرداد به سر می بردند اکنون به وسیله ماهواره و تلویزیون اشغال گشته است. او با مطالعه موردی در مورد زنان شهر لاهور از موقعیت جدید زنان مسلمان خبر می دهد که در بین بنیادگرایی اسلامی و مدرنیته تحت فشار قرار گرفته اند.

وضعیت حکومت ها در کشورهای اسلامی نیز در مواجهه با فرآیند جهانی شدن بغرنج به نظر می رسد. این دولت ها که عمدتاً به شیوه ای سنتی و بیشتر به صورت استبدادی حکومت می کنند، یا بازماندگان گفتمان مستعمراتی غرب هستند و یا از طریق کودتا و انقلاب به حکومت رسیده اند. با ظهور تکنولوژی های ارتباطی و صنعتی از یک سو بسیاری از این دولت ها در معرض چشم تیزبین رسانه ها مجبور به تلطیف چهره سنتی خود هستند اما از سوی دیگر در مقابل دشمن اصلی خود یعنی بنیادگرایان ناگزیر از دست یابی به پشتوانه های نظامی، مالی و یا حتی اجتماعی قدرتمندتری هستند. از منظر بنیادگرایی اسلامی اسلام به عنوان دنیایی خود را تعریف

کرده است که مذهب اسلام و دولت اسلامی جدا شدنی نیستند. بسیاری از صاحب نظران استدلال می کنند که اسلام بیش از هر مذهب عمده دیگر در جهان گرایش کمتری به سکولاریزم دارد.

با این وجود از آنجا که بنیادگرایان اسلامی نشان داده اند که به طورسئوال برانگیزی به ابزارهای غیر دموکراتیک برای دستیابی به قدرت چشم دارند، در خاورمیانه بنیادگرایی اسلامی اگر چه در مقابل حکومت های تیرانی و استبدادی ایستاده است اما هرگز موفق به خلق دموکراسی نگشته است.

علاوه بر این از آنجا که بیشتر حکومت های اسلامی به شیوه استبدادی اداره می شوند هم گرای های اسلامی یا منطقه ای در میان این کشورها بسیار ضعیف است. مشکلاتی که بر سر این همگرایی ها وجد دارد یا بازمانده از گفتمان مستعمراتی قبل است و یا ناشی از بازتاب های جهانی شدن که این وضع دولت ها را با نیروهای گریز از مرکز مواجه ساخته است. به عنوان مثال مسئله کردها در عراق و ترکیه مسلمانان کشمیر، ترکیه قبرس و.. همگرایی های منطقه ای بین کشورهای اسلامی را دچار ضعف ساخته است. اگر چه در سایه تکنولوژی ارتباطی همچون ماهواره، رادیو و تلویزیون، روزنامه ها و... در سطح خود نشانه هایی از همدلی مردم مسلمان با برادران دینی خد در مواقع بحرانی بروز یافته است فاتیما میرنسی (Fatima Mirnissi) جامعه شناس مغربی می گوید: « من روزی را به خاطر می آورم که مرد ماهیگیری در هشر رباط با تور ماهیگیری در دست از کنار من گذشت و به مغازه ای که تلویزیونی در آن بود وارد شد تا به اخبار مربوط به دستگیری نیکلا و الناسه سه سکوگوش فرا دهد ( )



مرد رباطی برای اینکه این اطلاعات را به دست نیابد تلویزیونی را برای خود خریده بود تا به

این اخبار جهانی گوش فرا دهد اما بعد از آنکه جنگ خلیج فارس آغاز شد مرد ماهیگیر تلویزیون

خود را فروخت و پول آن را به صلیب سرخ پرداخت تا برای مدرم عراق هزینه کند»

بنابراین در یک جمع بندی کلی، جهانی شدن در چند دهه اخیر به شدت بر مسائل جهان اسلام

تأثیر گذاشته است. این تأثیر را می توان از نهادهای حکومتی تا زندگی فردی مسلمانان ردیابی

کرد. حکومت ها با اشکال جدیدی از مقاومت های سیاسی و اجتماعی مواجه شده اند. در مورد

زنان اگر چه ماهواره و تلویزیون روز به روز حفاظتهای سخت «حجاب و اندرونی» را بی اثر

می سازند اما نمی تون هنوز از عزم همگانی آنان برای فرار از موقعیت سخت پیشین خود سخن

گفت. بسیاری از بنیادگرایان با شیوه های غیر دموکراتیک در حال تسلط و سیطره خود بر حوزه

های اجتماعی و سیاسی هستند.

با تغییرات عمده در جغرافیا اقتصادی از «شرق و غرب» به رابطه شمال و جنوب طبعاً جهان

اسلام در شمار کشورهای جنوب به شمار می روند و بدیهی است که همچنان در محاق

کشورهای پیشرفته صنعتی باقی بماند.

بنابراین جهانی شدن اگر چه جهان را به صورت یک دهکده کوچک در آورده است، اما جهان

اسلام به نظر می رسد هنوز قادر به واگذاشتن عناصر هویت ساز سنتی خود نیست. هویت این

کشورها را مجموعه ای از مذهب، قومیت و تصمیمهای سیاسی استعمارگران در نیمه دوم قرن

بیستم تشکیل می دادند؛ آنها نه قادر به واگذاشتن هویت مذهبی خود هستند و نه می توانند در

مقابل جهانی شدن مقاومت ورزند. اما علیرغم این، وارد شدن آنان به یک متن جهانی شده، آنان

را مجبور می سازد تا به نوعی، فرماسیونهای مذهبی- قومی خویش را واگذارند و در یک رابطه

## جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

بینامتنی - بینا گفتمانی، با دنیای خارج خود وارد شوند. در یک دنیای جهانی شده ما به سمت یک متن پیش می رویم اما این متن مسدود شده با مرکزیتی خاص و کلیتی واحد نیست. در این متن، هویت های چندگانه در بستری از تفاوت و تمایز به تعامل و ارتباط می پردازند. براین اساس جانشمولی قبل از آنکه متنی « همگرا » باشد از لحاظ هارمونی ناهمگراست. در عوض احتمالاً این متن به سطح بالایی از تمایز و تفاوت، چند مرکزیتی و بی نظمی حرکت می کند. یک فرهنگ مرجع، یک حکومت سامان یافته مرکزی و یک مرکز واحد و شفاف وجود ندارد فرهنگ ها به نوعی انتزاعی می شوند و تساهل در تنوع و اختلاف و انتخاب فردی رشد می کنند. از همه مهمتر مرزها به عنوان مرزی سازمان یافته و مرکزی برای زندگی اجتماعی و فرهنگی از بین می روند. ما در جهان گرایی به سمت جامعه ای بدون مرز حرکت می کنیم. حتی مرزهای فضایی نیز دچار نوعی انقباض شده اند. در یک دنیای جهانی شده ما ناتوان از پیشگویی کردارهای اجتماعی هستیم و در یک کلام در یک شرایط برابر هیچ فاصله ای بین مردمانی با فاصله دور و مردمانی با فاصله نزدیک وجود ندارد چرا که دیگر مرکزیتی وجود ندارد تا بر آن اساس مسافت ها سنجیده شوند.

بر این اساس ایده جهانشمولی یک پروسه دو گانه است. یعنی همزمان با آن که یک پروژه متفاوت سازی است ( Differentiating ) یک پروژه متشابه سازی ( Simulating ) نیز هست. از این منظر بینا متن ها از طریق به رسمیت شناختن ارزش های فرهنگی و محلی خود بر تفاوت، تمایز و چندگانگی تأکید می کنند و از سوی دیگر با فرو گذاشتن ایده های خود خواهانه طبقاتی، ملی، قومی و مذهبی خود به سوی نوعی تشابه ساختاری پیش می روند.

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

از این منظر می توان از گفتمان « گفتگوی تمدن ها » سخن گفت. در این گفتمان علاوه بر عناصر غربی شدن و سرمایه داری که برای جهان گرایی مهم هستند، مسئله دیگری هم وجود دارد که ناشی از گفتگوی میان تمدن هاست.

به دیده تقریرکنندگان گفتمان گفتگوی تمدنها اگر این مسئله که جهانی شدن از طریق گفتگوی تمدنها میسر می شود به رسمیت شناخته شود این امکان وجود دارد که آگاهی اسلامی را بتوان خارج از نگرشهای ملی یا حاشیه ای مورد توجه قرار داد. در این منظر، آنچه آنان را با این متن درگیر می کند، نه علقه های مذهبی و نه کردارهای قومی هستند. اگر چه به نظر می رسد چارچوب دولت کشور هنوز سهل الوصول ترین معیار برای انتخاب گزینه ها در عرصه رقابت با دیگر کشورها باشد.

- 1- B.S Turner: Orientalism, Post modernism and Globalism, (London. Routeddge. 1994) P: 79
- ۲- ادوارد. سعید شرق شناسی ترجمع عبدالرحیم گواهی. دفتر نشر فرهنگ اسلامی تهران. ۱۳۷۷.  
ص ۱۳۸
- ۳- محد رضا تاجیک. کلمه نهایی، شکل گیری گفتمانهای هویت در ایران. نامه پژوهش ص: ۵۰
- ۴- تاجیک: همان ص: ۵۳
- 5- B. Sayyid A Fundamental Fair (London Zed book Ltd. 1997) p:113
- ۶- تاجیک. قبل. صص ۵۳-۵۴
- ۷- همان ص: ۶۵
- 8- Bassan. Tibi Culttre and Knowledge... Theory, Culture and Society Sage (London1997. Vol.12) p:2
- 9- Al Azm: Orientalism and Orientalism in Reverse, Khamsin. Vol 8 1981. P:97
- 10- Turner Ibid. p:79
- 11- M-Weber: Economy and Society , ( New York Badminister Press. 1968)
- 12- Turner Ibid: P:78
- 13- Tibbi Bassam. Ibid : P:2
- 14- Sa id Bobbi. Fundemenntal Fair P: 38
- 15- Op.cit. P:38
- 16- Akbar Ahmed : Islam Globalization and Post modernity, ( London. & New York Routledge 1994.) P:1
- 17-E Luard Globalization of Politics, (London Macmillan, 1997) PP: 189-191

18- Ahmad Ibid p: 7

19- Op. Cit P: 8

20-op. Cit P: 9

۲۱- آیه الله سید علی خامنه ای، خطبه های نماز جمعه تهران. ۷۹/۲/۳۰

22- S Huntington West, Unique no Universal, (Foreign Affairs Dec and Now 1996 Now Yoek,)

23- Ahmad Ibid, P:10

24- EL Affendi: Eclipse, of Reason, the Media in the Muslim World, (Journal of International Affairs 47 , 1) PP: 163-93

25- Ahmad Ibid P: 4

26- Ahmed Islam and Post modernism, (London Routledge. 1992)

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

Filename: Document1  
Directory:  
Template: C:\Documents and Settings\hadi tahaghoghi\Application  
Data\Microsoft\Templates\Normal.dotm  
Title:  
Subject:  
Author: win98  
Keywords:  
Comments:  
Creation Date: 3/18/2012 11:29:00 PM  
Change Number: 1  
Last Saved On:  
Last Saved By: hadi tahaghoghi  
Total Editing Time: 0 Minutes  
Last Printed On: 3/18/2012 11:29:00 PM  
As of Last Complete Printing  
Number of Pages: 133  
Number of Words: 26,455 (approx.)  
Number of Characters: 150,794 (approx.)